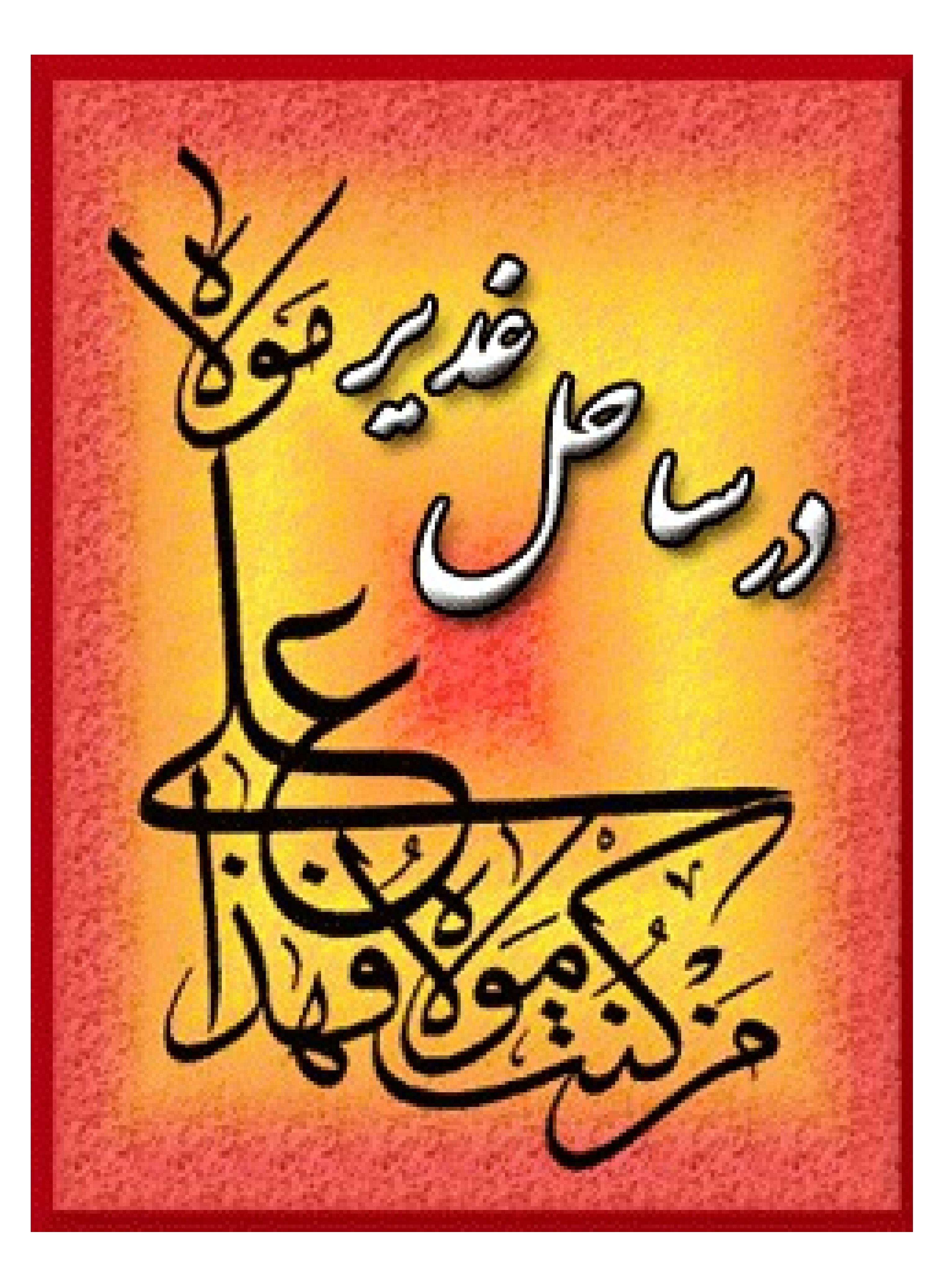

در ساحل غدیر
من کنت مولاه فهذا علی مولاه


بسم الله الرحمن الرحیم

در ساحل غدیر

نویسنده:

احمد احمدی بیرجندی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

در ساحل غدیر

مشخصات کتاب

سرشناسه : احمدی بیرجندی احمد، ۱۳۷۷ - ۱۳۰۱ عنوان و نام پدیدآور : در ساحل غدیر: غدیریه های فارسی احمد احمدی بیرجندی مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی ۱۳۷۷. مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴ شابک : ۹۶۴-۴۴۴-۱۷۵-۳ ۴۵۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۷۵-۳ ۴۵۰۰ریال وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : کتابنامه ص ۱۸۴ - ۱۸۱؛ همچنین به صورت زیرنویس موضوع : غدیر خم -- شعر موضوع : شعر مذهبی -- مجموعه ها موضوع : شعر فارسی -- مجموعه ها موضوع : علی بن ابی طالب ع ، امام اول ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- شعر شناسه افزوده : بنیاد پژوهشهای اسلامی رده بندی کنگره : PIR۴۰۵۳ /غ الف ۳ رده بندی دیویی : ۸فا ۱۳۸۰۰/۸ شماره کتابشناسی ملی : م ۸۷-۴۱۷۹۳

به پیشگاه علی (ع)

تویی که ذکر جمیلت به هر زبان جاری است

زلال یاد تو در جویبار جان جاری است

مدام زمزم وصف تو ای سلاله نور

به باغ خاطر هر طبع نکته دان جاری است

صدای عدل تو ای خصم اهل جور, هنوز

بسان صاعقه در گوش آسمان جاری است

به کام دهر چشاندی میی ز خم غدیر

که شور و جوشش آن در رگ زمان جاری است

ز چشمه سار ولای تو ای خلاصه لطف

به جویبار زمان فیض جاودان جاری است

بود ولای تو و آل تو چو کشتی نوح

که بی مخاطره در بحر بیکران جاری است ...

محمود شاهرخی - معاصر

پیشگفتار

اشاره

گفت پیغمبر که : بعد از من علی رهبر بود

در ره دین خدا و سنت پروردگار

هر که ما را دوست باشد گو علی را باش دوست

هر که ما را یار باشد گو علی را باش یار

(ابوالقاسم حالت)

غدیر چه بود و چگونه پیش آمد؟

غدیر بر حسب امر خداوند متعال و از آیه تبلیغ آغاز شد:

یا ایها الرسول بلغ ماانزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته واللّه یعصمک من الناس

ان اللّه لایهدی القوم الکافرین (مائده / ۶۷)

ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است به مردم برسان و اگر این پیام رانرسانی , رسالت او را انجام نداده ای . خداوند تو را (از توطئه های منافقان و مردم فریبکار) نگاه می دارد. همانا خداوند کافران را هدایت نمی کند.

در این آیه تنها روی سخن به پیامبر است که آنچه را از سوی پروردگار بر او نازل شده است حتما به مردم برساند و از خطرها نیندیشد و دل قوی دارد که خداوند او را از مردم بدخواه حفظ می فرماید.

در این آیه به پیامبر تاکید می کند که اگر این پیام را به مردم نرساندی , چنان است که رسالت خدا را تبلیغ نکرده ای .

البته که این امر, مانند اوامر دیگر الهی , از سوی پیامبر هرگز به غفلت سپرده نمی شد پس این تاکید برای اهمیت موضوع است .

و نیز می فرماید: آنان که دشمنی و لجاج ورزند و این پیام الهی را نپذیرند کافرند و مشمول هدایت پروردگار نخواهند بود.

این موضوع مهمی که این همه در آن تاکید شده است چه بوده ؟

تعیین جانشینی علی (ع) و خلافت و

وصایت و امامت آن حضرت .

درباره این که این آیه شریفه درباره جانشینی علی (ع) و وصایت و ولایت آن حضرت است ,احادیث زیادی نقل شده است که آن را به حد تواتر می رساند, با وجود این بسیاری از مورخان وابسته و محدثان اهل سنت با وجود روایات متعدد درباره واقعه غدیر - که خود هم آن را درکتب و مجموعه های روایی و حدیثی خود نقل کرده اند - درباره شان نزول آیه و این که آیه درباره وجود مقدس علی (ع) است به وادی لجاج و عناد درافتاده آن را کم رنگ و بی اهمیت جلوه داده اند, و از آن با نیرنگ و پرده پوشی یک حقیقت مسلم , غافل وار گذشته اند.

اما آفتاب ,برای همیشه , زیر ابر نمی ماند ((۱)).

پیداست که عناد و لجاج و حب جاه و مال و تعصب جاهلانه کارها می کند که سرانجامش دوزخ و عذاب ابدی است .

امر خدا را - با این قراین و شواهد واضح - نمی توان کتمان کرد و از منطق خردپسند نمی توان سرپیچی نمود, مگر آن که کفر و عنادی در کار باشد که تکلیف آنان در همین آیه شریفه روشن شده است .

غدیر خم کجاست ؟

براستی سرزمینها نیز مانند زمانها, انسانها سرگذشت شگفت انگیزی داشته اند که در

سازندگی تاریخ بشریت بسیار مؤثر بوده است .

نام این سرزمینها و ایام اللّه همیشه در تاریخ ثبت است .

کوه طور, کوه جودی , رود نیل , رود فرات , روز بعثت خاتم النبین (ص), روز عاشورا و ... هرکدام باری از حوادث تاریخی را به دوش گرفته اند.

غدیر خم

نیز چنین مکان مقدس و به یادسپردنی است .

غدیر خم نقطه عطف تاریخ مهم اسلام است .

آیا این سرزمین مقدس که در سال دهم هجرت , در حجه الوداع پیامبر گرامی (ص) در آن نقش مهمی ایفا کرده و وصایت و ولایت علی (ع) داماد, پسر عم و نخستین مرد مسلمان را رقم زده است , هم اکنون چه وضعی دارد؟ نمی دانم .

آیا این نقطه مهم تاریخی در گرد و غبار عناد و لجاج به فراموشی سپرده شده است ؟

آیا این سرزمین مقدس نباید زیارتگاه مهم مسلمانان , بالاخص شیعیان جهان باشد؟

مگر بعد از گذشت چهارده قرن , این خاک عطرآگین , شمیم روحپرور و با صفای رسالت ووصایت را در خود نگهداری نکرده است ؟ مگر هنوز نشان گامهای مقدس پیامبر(ص) وعلی (ع) بر آن سرزمین پاکیزه نقش نبسته است ؟ و همان خاک و شنها شاهد آن صحنه بزرگ نبوده اند؟ مگر آوای نجات بخش پیامبر(ص) در امواج هوای تفتیده غدیر منعکس نیست ؟

آیا به زائران بیت اللّه الحرام - هم اکنون - اجازه می دهند از آن سرزمین پاک بگذرند و روح وجسم خود را در همان فضایی که ندای ملکوتی پیامبر اسلام (ص) روز هیجدهم ذیحجه سال دهم هجرت بلند شده است , دوباره تازگی و طراوت بخشند؟

آیا دستهای پلید و اندیشه های ناپاکی که یا از غدیرخم سخن نمی گویند یا آن را کم اهمیت تلقی می کنند یا ولایت را از راه حسادت و عناد به معانی دیگر ((۲)) تاویل می نمایند, هنوزبر سر عقل نیامده و انصاف نداده اند که این

حقیقت را درک کننـد که پیامبر عظیم الشان که مخاطب به نـدای آسـمانی شد: یا ایها الرسول بلغ ماانزل الیک من ربک و ان لم تفعـل فمـا بلغت رسـالته ... آیـا براسـتی تنهـا مـامور بود که پیـام دیگری غیر از جانشـینی و امـامت و ولا-یت علی (ع) را به مسـلمانان حاضر در صحنه غدیر که تعداد آنها را, برخی , تا دویست هزار نوشته اند, تبلیغ کند؟عجبا که اگر این امر را, که به زعم کژاندیشان , غیر از ولایت و جانشینی بوده , تبلیغ نکند,رسالتش درست و تمام نخواهد بود!

پیامبری که آن همه در خطبه غدیر از ولایت خدا و رسول و سرانجام از ولایت علی (ع) سخن می گوید, آیا قابل تصور است که در این مقـام به امر دیگری بپردازد و تکلیف مسـلمانان را درآینـده روشن نسازد, بلکه آنان را همچنان رها کنـد؟ بویژه که بی درنـگ , پس از آیه شـریفه تبلیغ ,امین وحی , جبرئیـل به پیام دیگری دل پیامبر بزرگوار را می نوازد و این پیام الهی را می رساندکه :

الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا.

بعـد از پیام مهم غـدیر چه امر دیگر لازمی غیر از ولایت علی (ع) مطرح گردیـد که دین کامل شدو نعمت خداوند بر بندگان مؤمن تمام شد؟ اکمال دین و اتمام نعمت جز با تعیین خلیفه بعد ازرسول (ص) و ولایت علی (ع) قابل تصور نیست .

پیامبر اکرم (ص) بیست و اند سال به تبلیغ توحید و خداشناسی و یکتاپرستی پرداخته نبوت ,معاد و نماز و زکات و حج و سایر

احکام و فرایض اسلامی را به مردم آموخته و آنها را تربیت کرده است .

تلاش و جهادهای مکرر پیامبر(ص) و علی (ع) و یاران وی , یهودیان , بت پرستان وبدخواهان را در نقاط مختلف عربستان آرام کرده و اصحاب و یارانی فداکار به دست آورده است .

نامه ها و پیامهای آن پیامبر عالیقدر به داخل و خارج رفته و عده زیادی از گردنکشان سر بر خط فرمان نهاده اند.

حالا, در سال دهم هجرت , سال پایانی عمر رسول معظم , برای تعلیم مناسك حج و آداب و احکام دین مبین به مکه مشرف گردیده و شرط بلاغ به جا آورده است و به سوی مدینه رهسپار است .

در غدیر خم همه مسلمانان را امر به توقف می فرماید.

آیامساله جانشینی - پس از پیامبر(ص) - و ولایت و وصایت و امامت مسلمین مطرح نیست ؟آیا سرنوشت امت مسلمان پس از پیامبر(ص) مورد نظر نبوده است ؟

اگر, چنان که برخی می خواهند, امر خلافت و جانشینی را از صحنه غدیر حذف کنند دیگر,چه می ماند؟ زهی بی انصافی و کوردلی !

پیامبری که هر وقت از مدینه خارج می شد و به غزوه ای می رفت برای چند روز و گاه بیشتر,جانشینی انتخاب می فرمود, از جمله در جنگ تبوك حضرت علی (ع) را - برای مصالح خاص - به جانشینی خود تعیین فرمود, تا در غیاب آن حضرت توطئه ای بروز نکند و بر کسی اجحافی نرود.

آیا این پیامبرمعظم که در تدبیر امور و خردمندی , بی مانند بود, برای وصی و ولی و جانشین خود فکری نکرده بود؟ به همین

جهت واقعه غدیر و رفتار و کرداری که بدخواهان در نادیده وناشنیده گرفتن این واقعه مهم پیش گرفتند, بسیار دردانگیز است .

غدیر چگونه پیش آمد؟

قسمت اول

روز پنج شنبه سال دهم هجرت بود.

درست هشت روز از عید قربان می گذشت .

سال آخر عمرپیامبر عالیقدر اسلام فرا رسیده بود.

مسلمانان و همراهان آن پیامبر بزرگوار حجه الوداع را درحضور سرور عالم و مفخر بنی آدم انجام داده و دلها را از پرتو معنویت روشنی بخشیده بودند.

کاروان به سوی مدینه رهسپار بود. بیش از صد هزار نفر در آن کاروان همراه پیامبر بودند.

دلهاسخت می تپید. جانها لبریز از عشق جانان بود.

معنویت آن سفر روحانی همه را تحت تاثیرقرار داده بود.

همه با شوق و علاقه رهسپار مدینه یا شهرهای دیگر بودند.

آفتاب عربستان سخت می تابید و گرمای بی امان خود را بر همه آن مردمی که فریضه حج را همراه پیامبر خاتم انجام داده بودند, فرو می ریخت .

مسلمانان با شترها و باروبنه خود راه را در می نوردیدند.

ظهرنزدیک شده بود.

کم کم سرزمین جحفه و بیابانهای خشک و سوزان غدیرخم از دورنمایان گردید.

این نقطه بزرگ تاریخی , غدیرخم , که نامش همچنان در تاریخ باقیمانده و برتارک زمان می درخشد, چهارراه بود.

مردم در این محل از یکدیگر جدا می شدند.

راهی به سوی مدینه درشمال و راهی به شرق به سوی عراق و راهی به سوی غرب , سرزمین مصر, راهی به سوی یمن در جنوب می رفت .

مشیت الهی بر این قرار گرفته بود که در همین روز و در همین نقطه مسلمانان آخرین پیام را بشنوند و از یکدیگر جدا شوند.

این نقطه پایانی و آخرین دستور چه بود؟

ابلاغ ولایت و وصایت علی

(ع) که برای جانشینی پیامبر(ص) شایسته ترین فرد و زبده ترین سردار شجاع اسلام و مرد سخن و عمل بود.

پیامبر(ص) دستور فرمودند: آنان که پیش افتاده اند, توقف کنند تا آنان که عقب مانده اند,برسند و سر و ته قافله جمع شود.

ظهر فرا رسید: هنگام نماز ظهر.

موذن رسول اکرم (ص) به دستور آن حضرت اذان گفت : اللّه اکبر, اللّه اکبر.

در غدیر خم جز چند درختی صبور و سرسخت و خشکیده و برکه ای آب باران نبود.

ریگهای بیابان تفتیده شده بود.

مسلمانان از عباهای خود استفاده می کردند تا پاهایشان نسوزد.

برخی کناره عبا را بر سر افکنده بودند که تابش آفتاب سرهاشان را نسوزاند.

برخی ازشاخه های درختان سایبان ساخته بودند.

برای پیامبر گرامی (ص) نیز سایبانی ساختند.

نماز ظهر اقامه شد.

عده ای از یاران پیغمبر عظیم الشان می خواستند برای فرار از گرمای شدید به چادرهای خودپناه برند, ولی پیامبر(ص) به آنان فرمود که خود را برای شنیدن پیام مهمی آماده کنند.

چون در آن انبوه جمعیت , چهره تابناک پیامبر(ص) را اصحاب نمی دیدند, بدین جهت برای رسول مکرم منبری از جهاز شتران درست کردند.

مردم خود را برای شنیدن سخنان پیامبر(ص) آماده کردند.

برای این که چهره رسول معظم دیده شود بر روی جهاز شتران بالا رفت و نگاهی به امواج جمعیت افکند و پس از حمد و ثنای باری تعالی مردم را مخاطب ساخته فرمود:

من به همین زودی دعوت خدا رااجابت کرده از میان شما می روم .

من مسؤولم و شما هم مسؤولید.

شما در باره من چگونه شهادت می دهید؟

مردم صدا بلند کردند و گفتند: ما گواهی می دهیم تو

وظیفه رسالت را ابلاغ کردی و شرط خیرخواهی را انجام دادی .

و آخرین تلاش و کوشش خود را در راه هدایت ما نمودی .

خداوندترا جزای خیر دهد.

سپس در باره اعتقاد به خداوند و توحید ذات حق و رسالت خود و حقانیت روز رستاخیر وبعث و نشور و حساب و میزان و بهشت و دوزخ پرسش نمود.

همه گفتند: آری , گواهی می دهیم و بدان چه فرمودی عقیده و ایمان داریم .

پس از آن سکوت همه جا را فرا گرفت .

در میان آن سکوت و گرمای شدید پیامبر(ص) گفت :اکنون بنگرید با این دو چیز گرانبها و گرانقدر که در میان شما به یادگار می گذارم چه خواهیدکرد؟

یکی از میان جمعیت پرسید: کدام دو چیز گرانمایه ؟

پیامبر(ص) فرمود: اول ثقل اکبر, کتاب خدا, قرآن است که باید بدان چنگ در زنید و از آن دست برندارید که گمراه خواهید شد.

قرآن از سوی خداست که اکنون در دست شماست .

دومین یادگار من خاندان و عترت من است .

این دو از هم جدا نمی شوند تا در بهشت به هم بپیوندند.

در این هنگام , مردم دیدند که پیامبر(ص) نگران کسی است و او را می جوید.

همین که چشمش به چهره علی (ع) افتاد, خم شد و دست او را گرفت و بلند کرد, چنان که همه مردم او رادیدند.

سپس حضرت رسول (ص) صدا را بلندتر کرده فرمود: ای مردم ! چه کسی از همه شمامردم نسبت به مسلمانان از خود آنان سزاوارتر و اولی است ؟

گفتند: خدا و پیامبر داناترند.

پیامبر فرمود: خدا مولی و رهبر من است و من مولی و رهبر مؤمنانم

و نسبت به آنها از خودشان اولی و سزاوارترم سپس فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه : هر کس من مولی و رهبر او هستم علی مولی و رهبر اوست و این سخن را چند بار تکرار فرمود.

آن گاه سر را به سوی آسمان برداشت و گفت :

اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه وابغض من ابغضه وانصر من نصره واخذل من خذله وادر الحق معه حیث دار: خداوندا! دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار.

محبوب مدار هر کس او را محبوب ندارد و مبغوض بدار هر کس که او را مبغوض بدارد.

دوستدارانش را یاری کن و آنان که ترک یاریش کنند از یاری خویش محروم فرما و حق راگرد او بگردان هرجا بگردد, یعنی او محور حق و حقیقت است .

سپس به مردم فرمود: شما وظیفه دارید که خبر را به کسانی که در این مکان نیستند برسانید.

عرق از سر و روی پیامبر(ص) و علی (ع) و مسلمانان که در آن صحرای داغ گرد آمده بودندمی چکید.

هنوز صفوف مردم از هم گسیخته نشده بود که جبرئیل نازل شد و این آیه را برپیامبر(ص) فرو خواند:

الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا ...

امروز, دین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم .

پیامبر فرمود: اللّه اکبر! اللّه اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه رضی الرب برسالتی و الولایه لعلی من بعدی ...

خداوند بزرگ است , همان خدایی که دین خود را کامل و نعمت خود را بر ماتمام کرد و از نبوت

من و رسالت من و ولایت علی (ع) پس از من راضی گشت .

در این هنگام شور و غلغله ای در میان جمعیت پیدا شد.

مردم این مقام و رتبت منیع را به علی مرتضی (ع) تبریک گفتند.

از جمله عمر به علی (ع) گفتند:

بخ بخ لک یابن ابی طالب اصبحت و امسیت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه ...

آفرین و تبریک بر تو باد! ای فرزند ابوطالب تو مولی و رهبر ما و تمام مردان و زنان با ایمان شدی .

مبارک باد!

حسان بن ثابت شاعر رسول خدا(ص) از پیامبر اجازه خواست که اشعاری در باره این واقعه عظیم بسراید.

پیامبر اجازه داد.

حسان گفت :

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم بخم و اسمع بالرسول منادیا ...

پیامبر آنها در روز غدیر در سرزمین خم به آنها ندا داد و چه ندا دهنده گرانقدری ...

حضرت رسول به حسان فرمود: یا حسان لا تزال مؤیدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانک :

توبه روح القدس مؤیدی تا مرا به زبان نصرت می کنی .

بدین گونه صحنه با عظمت غدیر - پس از خطبه مفصل رسول گرامی - پایان یافت و نقطه عطف تاریخ بشریت شکل گرفت .

نقطه ای که اگر مسلمانان بدان چشم امید می دوختند وحسادتها و توطئه ها و نیرنگها را به یک سوی می افکندند تا جهان اسلام بر مبنای حکومت عادلانه و ولایت مدبرانه علی (ع) و فرزندان پاک گهرش اداره شود, امروز جهان اسلام این همه دچار مصائب و گرفتاریهای فراوان نمی بود.

اگر ارزش غدیر را مسلمانان بدرستی شناخته بودند, امروز کشورهای استکباری از تفرق وجدایی کشورهای اسلامی سوء استفاده نمی کردند و منابع

معنوی و مادی آنها را به غارت نمی بردند.

امروز بیگانگـان جهـانخوار وصهیونیسـتهای سـتمگر جرات نداشـتند مسـلمانان فلسـطین را ازسـرزمین خودشـان آواره سازنـد و جوانان با غیرت و شـهامتشان را اسـیر کنند و زجر و آزارنمایند و بازوهای توانای آنها را با پتک و آهن و چکش های فولادی قلم کنند.

امروز صربهای خون آشام نمی توانستند به نوامیس مردم بوسنی تجاوز نمایند.

این تجاوزها زاییده آن ستمکاریهایی بود که بعد از واقعه غدیر بر صاحب غدیر رفت .

علی (ع) آن امام برحق , آن سردار رشید اسلام یک ربع قرن , خار در چشم و استخوان در گلو,خانه نشین گردید, چه ستمها بر همسر گرانقدرش , دخت نبی اکرم (ص), فاطمه زهرا(س)رفت .

چه ناروابیها که بر سبط اکبر پیامبر(ص) امام حسن مجتبی (ع) روا داشتند, حتی بدن مطهر آن امام معصوم را آماج تیرها قرار دادند.

بعـد بر امام حسـین (ع) نوردیـده پیامبر و علی , در محرم سال ۶۱ هجری که هنوز بیش از پنجـاه سـال از رحلت پیامبر گرامی اسـلام (ص) نگذشته بود, مصیبت هولناک عاشورا را پیش آوردندو حسین (ع) و فرزندان و برادرزادگان و یاران بی نظیرش را کشـتند و بر اجساد مقدسشان اسب تاختند و خاندانشان را, به دور از حرمت و حتی با خفت , از کربلا به کوفه و از کوفه به شام , به اسارت بردند.

این سـتمها, بعدها, به انواع دیگر, بر هر یک از فرزندان حضـرت سیدالشـهداء(ع) و امام حسن مجتبی (ع), سادات حسـینی و حسنی به فجیع ترین صورتی وارد آمد و بنی امیه و بنی مروان وبنی

عباس وطرفداران آنان در نابودی فرزندان علی (ع) نهایت قساوت و سنگدلی را نشان دادند.

بسیاری از هواخواهان ویاران علی (ع) را به جرم دوستداری علی زنده به گور کردند یا برشاخه های درخت کشیدند.

بهترین چهره های اسلامی را از صحنه زندگی طرد نمودند.

لعنت براسوه تقوا و فضیلت یعنی علی مرتضی (ع) را معاویه جزء فرایض نماز قرار داد.

در کشور ماایران نیز دست نشاندگان خلیفه عباسی شیعیان علی (ع) را به نام قرمطی و ملحد و بد دین تعقیب می کردند و آنها را ناجوانمردانه می کشتند.

کرکسان مردارخوار دنیاپرست آن چنان در توجیه افکار باطل خود, به کمک عالمان دین به دنیا فروخته و نویسندگان قلم بمزد و خود فروخته پیش رفتند که در برابر مکتب اهل البیت (ع)فرقه ها ساختند, از جمله , بر حسب نیاز زمان طایفه ای به نام (مرجئه) پیدا شدند که فسق وفجور زورمندان را توجیه می کردندو حتی به تطهیرشان می کوشیدند تا با خیال آسوده به اعمال فجیع و فسق آلود خود ادامه دهند.

اینها همه زاییده این بود که فلسفه سیاسی اسلام را از آغاز, جز عده ای از مسلمانان , نفهمیدند وحکومت عادله علی (ع) و فرزندان پاک گهرش را درست تشخیص ندادند و مساله ولایت والی عادل و امام معصوم و وصی بر حق را نشناختند و کردند آنچه کردند و شد آنچه شد.

کفر و الحاد و نفاق و دور ماندن از صواب وین پلیدیها و ظلمت هست ز انکار غدیر

ازین سوی , علمای شیعه در برابر کسانی یا مکتبهایی که می گفتند: اطاعت از هر فاسق وفاجری وظیفه شرعی

است , می گفتند و می گویند: چنین نیست .

فقط اطاعت از امام معصوم (ع)و حاکم عادل , در نظام ارزشی و حاکمیت اسلام وظیفه شرعی هر مسلمان است .

قسمت دوم

به نظر علمای شیعه در فلسفه سیاسی اسلام , امامت و رهبری از مهمترین مسائلی است که درپرتو آن امت اسلام می توانند با قبول امامت و رهبری از نظامی سالم , مطمئن و سعادتمندانه برخوردار باشند.

تمامی امامان و پیشوایان شیعه نور واحد و مصباحی از مشکات نبوت اند.

هریک مشعلی فروزان فراراه خلایق اند که از نور الهی پرتو یافته اند, و هر یک در ظرف زمان ومکان خود به اقتضای وظیفه الهی عکس العملی مناسب در برابر حکومت بر جامعه و مردم داشته اند.

اما همه , در آرمان برپایی حکومتی بر مبنای اسلام و گسترش عدالت اجتماعی ودفع ستمگران و اجرای احکام قرآن و سنت نبوی یعنی حاکمیت فرمان خدا متفق و همرای بوده اند و در راه تحقق این آرمان بزرگ تلاش و جهاد کرده اند.

مسلمان مؤمن باید بداند که بدون اعتقاد به ولایت و معرفت و اطاعت از امام تمامی اعمال وی بی حاصل بوده و سودی نخواهد داشت : انه لا یقبل الاعمال الا بالولایه اعمال بدون ولایت پذیرفته نیست .

تنها رهبری و حکومت الهی می تواند جامعه مسلمین را از لوث بتها و طاغوتهاپاک سازد و آن را در مسیر بندگی و اطاعت از اوامر خدای متعال قرار دهد.

حضرت رضا(ع) رهبری و امامت را شیرازه دین و مایه نظام مسلمین می داند و می فرماید: ان الامامه زمام الدین و نظام المسلمین .

در حدیث معروف : سلسله الذهب

که حضـرت رضا(ع) در راه سـفر به مرو بودند, در شهرنیشابور توقف کوتاهی فرمودند, دانشمندان دارالعلم نیشابور به محضر امام شتافتند که از آن خورشید تابناک بهره مند شوند.

دانشمندان آن شهر که تعداد آنان را زیاد نوشته اند از امام همام علی بن موسی الرضا(ع) درخواست نقل حدیثی کردند.

امام که در کجاوه بر مرکب بودنـد سـربیرون آورده و حـدیثی را که مربوط به خداپرستی و توحید ذات مقدس الهی بود بدین صورت بیان فرمودند.

لا اله الااللّه حصـنی فمن دخل حصـنی امن من عـذابی کلمه طیبه لا اله الااللّه باروی من است , هر که درین بارو داخل شود از عذاب من در امان است .

این حـدیث را حضـرت رضـا(ع) از پـدران بزرگوار خود تـا رسول اکرم (ص) نقـل فرموده انـد که رسول گرامی را از طریق جبرئیل امین از مقام ربوبی نقل کرده و حدیثی است قدسی .

امام (ع) پس از بیان این حدیث که در عظمت توحید حق تعالی است , اضافه می فرماید:

بشروطها و انامن شروطها

منظور آن حضـرت از بیان این حـدیث , ظاهرا آگاه کردن مردم از اصالت توحیـد و حقیقت آن وتوجه خاص به خداپرستی و یگانه دانسـتن احدیت و روی برگرداندن از طاغوتهای زمان بوده است , سـپس مشـروط دانسـتن اعتقاد توحید به مقام عصمت امامت و ولایت بوده است که بدون رعایت این شرط هیچ عملی مورد قبول خداوند متعال نیست , زیرا تنها رهبری و حکومت الهی می توانـد جامعه مسـلمین را از لوث بتها و طاغوتها برهانـد و آن را در مسـیر صـحیح واطاعت از اوامر خداوند متعال قرار دهد.

و این همان

ولایتی است که رسول معظم اسلام (ص) در غدیر خم به حدود دویست هزار مردم حاضر در آن مکان اعلام فرمود:

من کنت مولاه فهذا علی مولاه ...

سنائی غزنوی شاعر قرن ششم هجری را در مدح حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضاعلیه و علی آبائه الف التحیه و الثناء قصیده بلندی است در سبک خراسانی که به این شروط اشاره کرده

است :

دین را حرمی است در خراسان

دشوار تو را به محشر آسان

از معجزهای شرع احمد

ز حجتهای دین یزدان

هم فر فرشته کرده جلوه

هم روح وصی درو به جولان

از حرمت زائران راهش

فردوس فدای هر بیابان

قرآن نه در او و او اولوالامر

دعوی نه وبا بزرگ برهان

از خاتم انبیا درو تن

از سید اوصیا درو جان

از جمله شرطهای توحید

از حاصل اصلهای ایمان

مهرش سبب نجات و توفیق

کینش مدد هلاک و خذلان

اندر پدرت وصی احمد

بیتی است مرا به حسب امکان

تضمین کنم اندرین قصیده

کاین بیت فرو گذاشت نتوان

ای کین تو کفر و مهرت ایمان

پیدا به تو کافر از مسلمان

(دیوان ص ۴۵۱)

شاعران شیعه یا شاعرانی که گرایش خاص به تشیع و اهل البیت (ع) داشته اند مانند کسائی مروزی , ناصر خسرو.

سنائی غزنوی و فردوسی در فضل و فضیلت علی (ع) داد سخن داده اندو قصاید و اشعاری پرداخته اند: اما به تصریح از غدیر خم یادی و نامی در آثارشان نیست , درآثار شاعران نام آوری چون انوری , عنصری , فرخی , خاقانی و حتی سعدی و حافظ و بسیاری دیگر از شاعران قرون ششم و هفتم و هشتم هجری نیز وضع چنین است .

به طور کلی , به سبب نفوذ قدرتهای مخالف و معاند موضوع غدیر و ولایت

و وصایت مورد بی مهری و غفلت بوده است در حالی که مساله غدیر خم بنا به نظر بیشتر مفسـران در آیه سوم سوره مائده که آخرین سوره نازل شـده بر پیامبر اکرم (ص) است , آمـده : روزی که پیامبر اسـلام (ص) امیرمؤمنان علی (ع) را رسـما برای جانشینی خود تعیین کرد, روزی که کفار در امواج یاس فرو رفتنداندیشه های نادرست شان به تیرگی و ناامیدی مبدل گردید.

در سوره مائـده , در آیه اول , خداونـد منان مؤمنان را به لزوم وفای عهـد توجه می دهـد ومی فرمایـد: یاایها الـذین آمنوا اوفوا بالعقود...

گویی پیامبر اکرم (ص) در آخر ماههای عمر خود مردمان را به پیمانهای فطری , الهی و بشری که بدون آنها نظام جامعه نمی تواند پایدار باشد توجه می دهد و آنان را از عهدشکنی برحذرمی دارد.

روز غـدیر خم , روز ولایت و وصایت و اکمال دین و اتمام نعمت نیز از پیمانهای مهم است که بزرگـداشت و نگهـداشت آن برعهده مؤمنان است .

شاعران ما به این عهد و پیمان اشاره کرده اند:

حکیم ناصرخسـرو شاعر قرن پنجم هجری در قصـیده گله آمیز خود از مردم خراسان که او راآماج تیرهای تهمت قرار داده اند به مطلع :

بنالم به تو ای علیم قدیر

ز اهل خراسان صغیر و کبیر

به اعتقاد استوار خود به خدا و رسول (ص) و قرآن و قیامت و خاندان پاك پیامبر(ص) و ...

اشاره می کند و می گوید:

بیاویزد آن کس به غدر خدای

که بگریزد از عهد روز غدیر

چه گویی به محشر اگر پرسدت

از آن عهد محکم شبر یا شبیر

شاعران دیگر نیز به این

عهد و پیمان که پیامبر(ص) روز غدیر در حضور هزاران نفر اعلام فرمود و همه مسلمانان را متعهد به وفای آن کرد اشاره کرده اند.

برخی شاعران مانند کسائی مروزی که پیش از ناصرخسرو بوده است به افضلیت علی (ع) بردیگران به علم و شجاعت , فصاحت وجود و سخاوت و جهاد در راه خدا و ...

بیشتر تاکید داردو آیات و روایات مربوط به افضلیت علی (ع) را با برهان یادآور شده است .

سنائی غزنوی (قرن ششم ه) بر همین نکته که فضلیت علی (ع) را قرآن و اخبار نبوی (ص)اثبات می کند, پای فشرده و این حقیقت را با صراحت بیان کرده است .

شو مدینه علم را در جوی و پس دروی خرام

تا کی آخر خویشتن چون حلقه بر درداشتن

چون همی دانی که شهر علم را حیدر در است

خوب نبود جز که حیدر میر و مهترداشتن

شاعران توانای ما, به تصویر کشیدن صحنه غدیر و حساس بودن لحظه های تاریخی آن ونشان دادن وصی پیامبر به مردم حاضر در ساحل غدیر که پیوند به دریای بیکرانه ولایت ووصایت دارد و در گستره زمان , موج در موج , پیش آمده و پیش خواهد آمد و به برقراری حکومت حقه اسلامی منتهی خواهد شد داد سخن داده اند و گفتنی ها را به نیکوترین سخنان ,باز گفته اند و همه جا هنر سخنوری را با برهان و اشارات دقیق که در کتب معتبری مانندالغدیر آمده است پیوند داده اند.

به هر حال , با توجه به غدیریه های موجود در دواوین شاعران , چه آنان که مستقیما به وصف عید غدیر خم پرداخته

و چه در ضمن قصاید و مدایح خود از علی (ع) و فضائل و مناقب آن حضرت سخن گفته و غیر مستقیم به غدیر اشارتی داشتند, این مجموعه را که اکنون پیش روی شماست گرد آوردیم .

امید است عظمت عیدغدیر که نقطه عطف تاریخ و منشا فلسفه سیاسی و حکومتی اسلام است بیشتر از پیشتر آشکار و عظمت آن شناخته و شناسانده شود.

درباره عظمت عید غدیر احادیث زیادی به ما رسیده است از جمله امام صادق (ع) می فرماید:یوم

الغدیر عیدالله الاکبر و ما بعث الله نبیا الا عرفه حرمته و انه عید فی السماء و فی الارض روز عید غدیر عید خداست , عید بزرگتر و خدای تعالی هیچ پیغامبر را نفرستاد الا او رامعلوم کرد حرمت این روز ((۳)).

بنابراین اهمیت بحث درباره غدیر به بحث امامت و زعامت مسلمین می کشد که بدانیم زمام امور مسلمین , امروز, باید در دست چه گروهی باشد؟

عالم تشیع درین موضوع منبعی جز آنچه از طریق معصومین (ع) به ما رسیده است , نمی شناسد.

ما به پارسافقیهانی معتقدیم که از قرآن مجید و سنت پیامبر و نهج البلاغه علی و فقه جعفری می توانند تکلیف مسلمین را در حوادث واقعه استنباط کنند.

سخن از ولایت علی (ع) در روز غدیر هسته مرکزی و درونمایه مساله ای است که به عنوان ولایت فقیه در غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه) مطرح است .

کیفیت حکومت اسلامی و اداره جوامع مسلمین بر پایه قرآن و سنت است که امیرالمؤمنین علی (ع) نیز بر همین اساس حکم می داد و فرمانروایی می کرد ((۴)).

در خاتمه تذکار

این نکات را ضروری می داند:

در نگارش این پیشگفتار از تفسیر نمونه جلد پنجم ذیل آیه ۶۷ سوره مائده و کتاب حماسه غدیر, تالیف و تدوین استاد محمدرضا حکیمی و در تنظیم متن از دواوین شعرا و مجموعه های شعری از جمله کتاب غدیر در شعر فارسی تالیف برادر دانشمند جناب سید مصطفی موسوی گرمارودی سود جسته ام .

از جناب حجه الاسلام والمسلمین حضرت آقای الهی خراسانی مدیر عامل محترم بنیادپژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی که همیشه بنده را مشوق اند و دیگر برادرانی که به نحوی با بنده همکاری داشته اند سپاسگزارم .

علیه توکلت والیه انیب - احمد احمدی بیرجندی

مشهد, خردادماه ۱۳۷۶ ه.ش .

فضل امیرالمؤمنین

توضیح

کسایی مروزی (ت : ۳۴۱ ه)

فهم کن گر مؤمنی فضل امیرالمؤمنین

فضل حیدر, شیر یزدان مرتضای پاکدین

فضل آن کس کز پیمبر بگذری فاضلتر اوست

فضل آن رکن مسلمانی , امام المتقین

فضل زین الاصفیا داماد فخر انبیا

کافریدش خالق خلق آفرین از آفرین

ای نواصب , گر ندانی فضل سر ذوالجلال

آیت قربی نگه کن و آن اصحاب الیمین

قل تعالوا ندع بر خوان , ور ندانی گوش دار

لعنت یزدان ببین از نبتهل تاکاذبین

لافتی الا علی برخوان و تفسیرش بدان

یا که گفت و یا که داند گفت جزروح الامین ؟

آن نبی , وز انبیا کس نی به علم او را نظیر

وین ولی , وز اولیا کس نی به فضل او راقرین

آن چراغ عالم آمد, وز همه عالم بدیع

وین امام امت آمد, وز همه امت گزین

آن قوام علم و حکمت چون مبارک پی قوام

وین معین دین و دنیا, وز منازل بی معین

از متابع گشتن او حور یابی با بهشت

وز مخالف گشتن او ویل یابی با انین

ای به

دست دیو ملعون سال و مه مانده اسیر

تکیه کرده بر گمان , برگشته ازعین الیقین

گر نجات خویش خواهی , در سفینه نوح شو

چند باشی چون رهی تو بینوای دل رهین

دامن اولاد حیدر گیر و از طوفان مترس

گرد کشتی گیر و بنشان این فزع اندرپسین

گر نیاسایی تو هرگز, روزه نگشایی به روز,

وز نماز شب همیدون ریش گردانی جبین ,

بی تولا بر علی و آل او دوزخ تو راست

خوار و بی تسلیمی از تسنیم و از خلدبرین

هر کسی کو دل به نقص مرتضی معیوب کرد

نیست آن کس بر دل پیغمبر مکی مکین

ای به کرسی بر, نشسته آیت الکرسی به دست

نیش زنبوران نگه کن پیش خان انگبین

گر به تخت و گاه و کرسی غره خواهی گشت , خیز

سجده کن کرسیگران را درنگارستان

چین

سیصد و هفتاد سال از وقت پیغمبر گذشت

سیر شد منبر ز نام و خوی تگسین وتگین

منبری کالوده گشت از پای مروان و یزید

حق صادق کی شناسد و ان زین العابدین ؟

مرتضی و آل او با ما چه کردند از جفا

ما چه خلعت یافتیم از معتصم یا مستعین

کان همه مقتول و مسموم اند و مجروح از جهان

وین همه میمون و منصورندامیرالفاسقین

ای کسایی هیچ مندیش از نواصب وز عدو

تا چنین گویی مناقب , دل چرا داری حزین ((۵)) ؟

در فضیلت علی (ع)

سنائی غزنوی (قرن ششم هجری)

((۶))

کار عاقل نیست در دل مهر دلبر داشتن

جان نگین مهر مهر شاخ بی برداشتن

از پی سنگین دل نامهربانی روز و شب

بر رخ چون زر نثار گنج گوهر داشتن

چون نگردی گرد معشوقی که روز وصل او

بر تو زیبد شمع مجلس مهر انورداشتن

هر که چون کرکس به مرداری فرو آورد سر

کی تواند همچو طوطی طمع شکرداشتن ؟

رایت

همت ز ساق عرش برباید فراشت

تا توان افلاک زیر سایه پرداشتن

تا دل عیسی مریم باشد اندر بند تو

کی روا باشد دل اندر سم هر خر داشتن ؟!

یوسف مصری نشسته با تو اندر انجمن

زشت باشد چشم را در نقش آزرداشتن

احمد مرسل نشسته کی روا دارد خرد

دل اسیر سیرت بوجهل کافر داشتن ؟

بحر پر کشتی است لیکن جمله در گرداب خوف

بی سفینه نوح نتوان چشم معبرداشتن

من سلامت خانه نوح نبی بنمایمت

تا توانی خویشتن را ایمن از شر داشتن

شو مدینه علم را در جوی و پس در وی خرام

تا کی آخر خویشتن چون حلقه بردر داشتن

چون همی دانی که شهر علم را حیدر دراست

خوب نبود جز که حیدر میر و مهترداشتن

کی روا باشد به ناموس و حیل در راه دین

دیو را بر مسند قاضی اکبر داشتن

از تو خود چون می پسندد عقل نابینای تو

پارگین را قابل تسنیم و کوثر داشتن

مرمرا باری نکو ناید ز روی اعتقاد

حق حیدر بردن و دین پیمبر داشتن

آن که او را بر سر حیدر همی خوانی امیر

کافرم گر می تواند کفش قنبر داشتن

تا سلیمان وار باشد حیدر اندر صدر ملک

زشت باشد دیو را بر تارک افسرداشتن

گر همی خواهی که چون مهرت بود مهرت قبول

مهر حیدر بایدت با جان برابرداشتن

جز کتاب اللّه و عترت ز احمد مرسل نماند

یادگاری کان توان تا روز محشرداشتن

از گذشت مصطفای مجتبی جز مرتضی

عالم دین را نیارد کس معمر داشتن

از پس سلطان ملکشه چون نمی داری روا

تاج و تخت پادشاهی جز که سنجرداشتن

از پی سلطان دین پس چون روا داری همی

جز علی و عترتش محراب و منبرداشتن ؟

هشت بستان را کجا هرگز توانی یافتن

جز به حب حیدر و شبیر و شبر

داشتن

علم دین را تا نیابی چشم دل را عقل ساز

تا نباید حاجتت , بر روی معجر داشتن

تا تو را جاهل شمارد عقل سودت کی کند

مذهب سلمان و صدق و زهد بوذرداشتن

علم چبود: فرق دانستن حقی از باطلی

نی کتاب زرق شیطان جمله از برداشتن

ای سنائی وارهان خود را که نازیبا بود

دایه را بر شیرخواره مهر مادر داشتن

بندگی کن آل یاسین را به جان تا روز حشر

همچو بیدینان نباید روی اصفرداشتن

زیور دیوان خود ساز این مناقب را از آنک

چاره نبود نوعروسان را ز زیورداشتن ((۷))

آن ولی نازنین یعنی علی (ع)

شاه نعمت اللّه ولی (۷۳۱ - ۸۳۴ ه)

آن امیرالمؤمنین یعنی علی

وان امام المتقین یعنی علی

آفتاب آسمان لافتی

نور رب العالمین یعنی علی

شاه مردان پادشاه ملک دین

سرور خلد برین یعنی علی

نام او روح القدس از بهر نام

می نویسد بر جبین یعنی علی

گر امامی بایدت معصوم و پاک

می طلب شاهی چنین یعنی علی

گر محمد هست ختم انبیا

گشته بر خاتم نگین یعنی علی

ساقی کوثر امام انس و جان

مصطفی را جانشین یعنی علی

فتح و نصرت داشت در روز غزا

بر یسار و بر یمین یعنی علی

پیشوایی گر گزینی ای عزیز!

این چنین شاهی گزین یعنی علی

مخزن الاسرار اسمای اله

نفس خیرالمرسلین یعنی علی

بود با سر نبوت روز و شب

رازدار و هم قرین یعنی علی

دین و دنیا رونقی دارد که هست

کارساز آن و این یعنی علی

این نصیحت بشنو از من یاددار

دایما میگو همین یعنی علی

ناز دارد بر جمیع اولیا

آن ولی نازنین یعنی علی

صورتش در طا و ها می جو که هست

معنی اش در یا و سین یعنی علی

دست برده ازید بیضا به روز

معجزه در آستین یعنی علی

معنی علم لدنی بی خلاف

عالم لوح مبین یعنی علی

در ولایت اولین اولیا

در خلافت آخرین

یعنی علی

نعمت اللّه خوشه چین خرمنش

دلنواز خوشه چین یعنی علی

((۸))

آفتاب اوج ولایت

(لامع درمیانی ۱۰۷۶ ه)

مقبول انت منی و ممدوح هل اتی

قایل به قول لوکشف و دافع مضار

زوج بتول و ابن عم حضرت رسول (ص)

قایم مقام احمد و محمود کردگار

خیبر گشا و قافله سالار دین حق

مالک رقاب قنبر و دارای ذوالفقار

خورشید را چه حد که زند لاف روشنی

جایی که گشته سایه او مطلع النهار

جایی که گشت دوش نبی نقش مقدمش کلک مرا چه حد که شود منقبت نگار...

از خشم او بود شرری صرصر خزان

از لطف او بود اثری نشئه بهار

از خامه ای که شرح صفاتش رقم کند

نبود عجب که بارد اگر نافه تتار

چون بحر نعت و منقبتت بیکران بود

کی می کند خیال منی اندر آن گذار

در روضه ات که کعبه سیه پوش هجر اوست

هر دم کنم به خویشتن این مطلع آشکار

کای زاده حریم حرم شاه نامدار

گشته بلند صیت کمالت به هر دیار

((۹))

در درگهت که غیرت باب الجنان بود

افتم به سر که سازم از آن تاج افتخار

در صحن آستانه قدس آشیانه ات

بار دگر شوم ز ترنم سخنگزار

کای آفتاب اوج ولایت تویی تویی

مولای عاجزان سیه روزگار خوار

کشتی شکستگان محیط گناه را

لطفت به نیم جذبه رساند به اعتبار

شاها منم که در ره مدح و ثنای تو

گردیده ام به توسن نطق و بیان سوار

دانم یقین که مرحمتت همرهی کند

دارم به راه مکرمتت چشم انتظار

چون نیست نعت ذات تو را مقطعی از آن

گردیده است بار دگر مطلع آبدار

افتاده ام به بحر معاصی حباب وار

دست من است لامع و دامان هشت و چار

((۱۰))

از حد گذشت طول و ز هم بگسلد کلام

از بهر اختتام دو دست دعا بر آر

سر سبز باد

باغ مراد موافقت

چندان که هست رشک خزان رونق بهار

بی توشه باد راه امید مخالفت

تا هست مطلب دل عاشق وصل یار

((۱۱))

در منقبت امیرالمؤمنین علی (ع) و اثبات ولایت و خلافت او

(فیاض لاهیجی ۱۰۷۲ ه)

سزای امامت به صورت به معنی

علی ولی آن که شاهست و مولی

جهان همچو چشم است و او همچو مردم

جهان همچون لفظ است و او همچومعنی

ولی ولایت وصی وصایت

هدی هدایت هم اعلی هم ادنی

اگر نور او در میانه نبودی

بماندی دو عالم چو عینین اعمی

بود گرد راهش بود نقش پایش

دم عیسی مریم و دست موسی

بود نور او سر ایجاد عالم

بود ذات او قدرت حق تعالی

به فرض محال ار دهد زهر قاتل

بود به که غیرش دهد من و سلوی

چو او حمله آرد چه رستم چه دستان

چو او معجز آرد چه موسی چه عیسی

بیا بر سر کوی جاه و جلالش

ببین ریخته بر سر هم تجلی

ببینی اگر روضه پاک او را

کم آید به چشم تو خورشید اعلی

همه خادمانش عقول مجرد

همه چاکرانش نفوس معلی

چه بدبخت باشد که در حشر گردد

جدا از در او به جنت تسلی

اگر قرب او با پیمبر نبودی

نمی گشت واجب مودت به قربی

ترقی بود بی ولایش تنزل

تنزل بود با ولایش ترقی

به عشرتگه حضرت بی زوالش

تمنی فرو ریخته بر تمنی

امامت کسی را سزا شد که دارد

تحلی به فضل از رذایل تخلی

قوی بازو, از خاطر اوست , دانش

گرانمایه از صحبت اوست تقوی

دل مرده از گفته اوست زنده

چه باشد ازین بهتر احیای موتی ؟

فدای ره او چه دانش چه بینش

طفیل در او چه دنیا چه عقبی

شهی کز شرف کرده اوصاف او را

خداوند تنزیل صد جای املی

کلام الهی چه سابق چه لاحق

همه مدحت اوست حق کرده انشی

نبینی به قرآن نه سوره نه آیه

که نبود در او از

کمال وی انهی

چه تدبیر کردند ارباب عدوان

که قدرش کنند ازجهان جمله اخفی

ولیکن ز مشت غباری چه خیزد

نماند در آفاق خورشید مخفی

ز دمهای سرد حسودان بدگو

نشد نور او در نقاب تواری

بلی مشعل آفتاب درخشان

ز باد نفس کی توان کرد اطفی

بود افضل خلق بعد از پیمبر

جهات فضایل چو در اوست مطوی

هم از علم وافر هم از حکم ظاهر

هم آداب زهد و هم آیین تقوی

هم از سبق اسلام و قرب پیمبر

چه از روی صورت چه از روی معنی

شجاعت به حدی که تا روز محشر

هم از بازوی اوست دین را تقوی

به او مستند پیشوایان امت

در انواع دانش در آداب فتوی

به او جسته نسبت چه قاری چه واعظ

بدو کرده نازش چه صرفی چه نحوی

به تفسیر آیات , او بوده مرجع

به تاءویل تنزیل , او بوده ماءوی

به تعلیم علمش فنون تعلم

به ارشاد سرش علوم لدنی

به هر واقعه عقل او بوده مرشد

به هر مساءله علم او بوده مفتی

بود جمع در وی شروط امامت

به نص صریح کلام الهی

امامت ز عصمت برد استقامت

به نص امر عصمت پذیرد تمامی

نصوص طهارت بر او هست وارد

براهین عصمت در او هست جاری

احادیث بالغ به حد تواتر

هم از روی لفظ و هم از روی معنی

ز قرآن کنم اول اثبات مطلب

دگر از احادیث اتمام دعوی

لیذهب به شان که بود و یطهر

ز یتلوه شاهد به سوی که ایمی

به تنزیل شد هل اتی از چه منزل

نبی را ز بلغ چرا کرد عتبی

که از انما بود مقصود ایزد

به سایل که انگشتری کرد اعطی

که بود آن که با او به فرمان ایزد

نبی شد مباهل به قوم نصاری

به رد برائت که گردید ماءمور

به اعطای رایت کرا کرد انهی

کرا با نبی بود فضل اخوت

کرا با اولوالعزم

حد تساوی

به شاءن که جبریل شد لافتی گو

پیمبر برای که گفت انت منی

به روز غدیر از برای که می گفت

به بالای منبر نبی است اولی

برای که بود این که گردید صادر

حدیثی که نقل است در طیر مشوی

چرا کرد امر سلام امامت

چرا اجر تبلیغ شد حب قربی

کسی کاین فضایل مر او راست ثابت

کسی کاین دلایل در او هست مجری

بود در امامت ز هر غیر سابق

بود در خلافت ز هر غیر احری

یقین محض جهل است و عین شقاوت

نمودن به او دیگری را مساوی

چه جا دارد این کز ره علم گوید

کسی این که غیری ازو هست اولی

مرا نیست باور که از اهل دانش

به دل کرده باشد کسی این تجری

مگر این که در نیل جاه و مراتب

نماید تقرب به ارباب دنیی

خدایا تو دانی که فیاض مجرم

ندارد به جز درگه شاه ملجی

به وی بخش دانسته تقصیر او را

به وی بخش چندین گناهان عظمی

ز من کم مکن نعمت مهر او را

که در هر دو عالم مرا این بس اجری

((۱۲))

در وصایت و ولایت علی (ع)

(فیض کاشانی ۱۰۰۷ - ۱۰۹۱ ه)

آمدم بر سر ثنای علی

ای دل و جان من فدای علی

مظهر کبریای لاهوت است

چون کنم وصف کبریای علی ؟

نفس پیغمبر است و سر خدا

چه توان گفت در ثنای علی

قدر او برتر است از کونین

کی ثنایی بود سزای علی ؟!

جز خدا قدر او نمی داند

به خدای من و خدای علی

در حق غیر, کی فرود آمد؟

ز آسمان نص انمای علی ؟

از کجا شرح می توانم کرد

آنچه حق گفت در وفای علی

وه که بیگانگان چها کردند

چون نبودند آشنای علی

آن جماعت که حق او بردند

سعی کردند در جفای علی

به خدا در جهان پس از احمد

نشود هیچ کس به جای

علی

بعد از آن باقیان اهل البیت

حجج حق و اوصیای علی

حسن مجتبی , حسین شهید

آن دو فرزند دلگشای علی

سید عابدین و باقر علم

صادق و کاظم و رضای علی

تقی و هادی و زکی , مهدی

دودمان بتول تای علی

باد از ما درود بر ایشان

تا بود در جنان بقای علی

هر دو عالم طفیل ایشان است

هر دو کون آمد از برای علی

روز محشر حساب جن و بشر

وا گذارد خدا برای علی

او قسیم بهشت و دوزخ ماست

این خبر آمد از خدای علی

من کیم تا زنم از ایشان دم ؟

یا که باشم سخن سرای علی

گر بپرسند کیستی ؟ گویم

ذره ای محو در هوای علی

یا نیم هیچ جز محبت او

پای تا سر همه ولای علی

لایق بندگی نیم او را

جان پاکم به خاک پای علی

یاالهی به روز حشرم ده

جای در سایه لوای علی

مهر او را شفیع من گردان

بهره ور سازم از لقای علی

حالیا ده به نقد توفیقم

تا شوم تابع هدای علی

کارهای مرا چنان گردان

که بود جمله در رضای علی

یافتم ره به سوی درگه تو

از سخنهای جانفزای علی

دیده روشن شد از غبار رهش

راه دیدم به توتیای علی

با من آن کرد, کان سزای وی است

نیستم من ولی سزای علی

من ندانم چه سان کنم شکرش ؟

هم تو از من بده جزای علی

شکر آن کورهم نمود به تو

تو بیفزای بر علای علی

گنهم گر چه هست بی حد و حصر

لیک هستم ز اولیای علی

نامه ام گر تهی است از حسنات

دل پر دارم از ولای علی

مهر او می برد مرا به بهشت

می روم سوی حق به پای علی

همچو سایه که می رود پی مهر

می رود فیض در قفای علی

((۱۳))

در مدح علی (ع) و اشارت به ولایت آن سرور

(حزین لاهیجی ت : ۱۱۰۳ ه -و: ۱۱۸۰ ه)

آمد سحر

ز کوی تو دامن کشان صبا

اهدی السلام منک علی تابع الهدی

شد زان سلام زنده عظام رمیم من

گفتم به صد نیاز که اهلا و مرحبا

آن خوش نسیم کرد چو آهنگ بازگشت

باز آمدم به خویش از آن سکر دلگشا

یک دامن اشک در قدمش ریختم به عجز

گفتم به او نهفته که : روحی لک الفدا

چون می کنی زیارت آن خاک آستان

چون می رسی به درگه آن کعبه صفا

از من بکن به خاک درش عرض سجده ای

گردد اگر قبول , زهی عز و اعتلا

پس بعد ازین زمین ادب بوسه ده بگو

کاین خسته نیست بی تو دمی از غمت جدا

روزی که بود در کف من دامن وطن

پایم همین به دامن خود بود آشنا

آشوب دهر زد سرپا بر بساط من

بگرفت ذره ذره کف خاک من هوا

برداشت صرصر از سر شاخ آشیان من

افگند هر طرف خس و خاشاک من جدا

اکنون چوبید با کف خالی نشسته ام

شرمندگی است حاصلم از خویش و آشنا

دیشب صبا نهفته به گوش دلم دمید

کای خامه ات ز نافه مشکین گرهگشا

طبع سخنور تو بهار شکفتگی است

چون غنچه سر به جیب فرو برده ای چرا؟

سر کن ره ستایش شاهنشهی که هست

نعلین پای زائر او تاج عرش سا

نفس نبی , علی ولی , حجت جلی

صاحب لوای هر دو سرا شاه اولیا

جانم ز هوش رفت ازین خوش ادا سروش

بیگانه ساخت از خودم این حرف آشنا

زد جوش آب و رنگ بهار طراوتم

شد شاخ خشک خامه من گلبن ثنا

کای آستان قصر جلال تو عرش سا

وی مهرومه به راه تو کمتر ز نقش پا

خیاط قدرت ملک العرش دوخته است

بر قد کبریای تو تشریف انما

تبلیغ بلغ است ز شان تو آیتی

توقیع کبریای تو تنزیل هل اتی

برد

از زمانه نور وجود تو تیرگی

ای نیر ظهور تو در حد استوا

میدان دین نداشته مردی به غیر تو

ثابت شد این قضیه به برهان لافتی

دریا, گدای دست گهربارت از کرم

پیش کف تو, ابر عرق ریزد از حیا

غیر از تو کیست آن که تواند گذاشتن

بر دوش سرور دو سراپای عرش سا

ای نوردیده را به غبار تو التجا

خاک درت به کعبه دلها دهد صفا

توفیق شد رفیق که چندی به کام دل

سودم جبین به خاک تو یا سیدالورا

پروای آفتاب قیامت نمی کنم

در سایه لوای تو یا صاحب اللوا

شرح محامدمت که از آن قاصر است عقل

کلک زبان بریده من چون کند ادا؟

شاها! تویی که از کرمت خاطر حزین

دارد ز خوشدلی به رخ صبح خنده ها

هر صبحدم به صیقل مهر تو آسمان

آیینه ضمیر مرا می دهد جلا

کامی که هست از تو طلب می کند دلم

چون ذات توست واسطه رحمت خدا

دیگر امید آن که دهی سرفرازیم

گردد سرم ز سجده به خاک تو عرش سا

ختم سخن نما به دعایی ز روی صدق

اکنون که هست صبح اجابت جبین گشا

تا هست مست شور تو سرهای سرخوشان

تا هست گرم عشق تو دلهای آشنا

از جوش ذکر و غلغل زوار روضه ات

پیوسته باد گنبد افلاک پر صدا

بیگانه نیست در نظر رهروان عشق

گر نام این قصیده نهم منهج الولا

((۱۴))

در ستایش عید غدیر

(سروش اصفهانی ۱۲۸۵ ه)

ماه دگر مرغ برآید نواش

باغ بیفزاید برگ و نواش

گلبن پژمرده ز باد خزان

تازه کند باز نسیم صباش

زنده کند ابر درختان همه

مایه دهد ایزد زاب بقاش

باد صبا بر گل و بر یاسمن

عنبر گستر شود و مشک پاش

سبزه شود گردشگاه تذرو

خفتن گه بر گل و گه بر گیاش

سیر نه در دشت چریده گوزن

بر سمن از این پس

بینی چراش

گر چه برهنه است کنون بوستان

پوشد نوروز پرندین قباش

گل برد از جای , دل عندلیب

باز کند شیفته و مبتلاش

مرغ بهاری بگشاید زبان

از بر مدح علی مرتضاش

نایب دادار و در شهر علم

شهره شده این لقب از مصطفاش

نفس خودش خواند نبی در نبی

برد چو با خویش بزیر کساش

معجز پیغمبر شمشیر او

معجزه موسی عمران عصاش

موسی گر کرد عصا اژدها

تیغ علی بود نی اژدهاش

دستش بگرفت به روز غدیر

کرد سرو سرور و سالار ماش

گفت به فرمان خداوند عرش

کردم امروز امیر شماش

دست بدوده که ز لغزش بریست

آنکه بود دست بدست خداش

دست کسی کاو به چنین دست داد

بر کشد از چاه به چرخ سهاش

تخت سلیمان رهی دلدلش

برخی قنبر پسر برخیاش

کرسی از مرتبتش پایه یی

عرش برین عشری از کبریاش

کعبه ولادتکده حیدرست

کرد خلیل از قبل این بناش

آنچه طلب کرد کلیم و ندید

دید رسول قرشی در لقاش

با او همراه به عرش و به فرش

یار زمین بود و رفیق سماش

گرد که بنشستی بر موزه اش

دیده ربودی ز پی توتیاش

دیو گریزان شود از کلك من

چون که به دیوان بنویسم ثناش

((۱۵))

در مدح عید غدیر

امروز کردگار بود روز رحمتش

بر بندگان تمام همی کرد نعمتش

امروز دین و داد کمالی تمام یافت

اسلام سود بر سر عیوق رایتش

امروز با پیمبر مرسل پدید کرد

مقصود آنچه داشت خدای از رسالتش

بسپرد مصطفی در دین را به مرتضی

مولای مؤمنان شد و هارون امتش

مرد احد مبارز صفین امیر بدر

شهره در آسمانها صیت شجاعتش

جزویست هل اتاش ز مجموعه کرم

حرفیست لافتی ز کتاب فتوتش

بر خلق آسمان و زمین حجت خدای

شمشیر تیز بر سر کفار حجتش

داده رسول او را در حربها لوا

کرده خدای بخشگر نار و جنتش

بودست از عبادت جن و بشر فزون

در روز حرب خندق بر عمر و ضربتش

از باره

در به قوت دادار در ربود

زیرا که بود قوت دادار قوتش

گردد مشیت ملك العرش ازو پدید

از بهر آن که اوست مخل مشیتش

دست خدا و صنع خدا زو شود پدید

هر صانعی نماید با دست صنعتش

روزی که شد پیمبر انگیخته به خلق

مر خلق را به حب علی بود دعوتش

بیخ درخت بر شده طوبی بود نبی

شاخ درخت و ساق , علیند و عترتش

تابنده شده به طور و پراکنده شد ز هم

هم چند چشم سوزنی از نور شیعتش

خوانده ولایتش را ایزد حصار خویش

ایمن کسی که شد به حصار ولایتش

تا شهد حب او نچشی کی بری نصیب

از جوی انگبین بهشت و حلاوتش

((۱۶))

در تهنیت عید غدیر و ستایش حضرت امیر

از خلد فراز آمد عید وصی خم

شادند بدین عید نو آیین همه مردم

امروز نهاد ایزد منت به سر ما

برخوان ز نبی آیت اتممت علیکم

امروز نبی داد سزا را به سزاوار

در زیر قبایل شده پهنای زمین گم

دست وصی بر حق بگرفت و برافراشت

چون چشمه خورشید که بر چرخ چهارم

پشت نبی و روی هدی حیدر کرار

شاهی که به نه گردون او راست تحکم

در هر صفتی باز ندانیش ز ایزد

جز آن که منزه بود ایزد ز تجسم

صد آیت موسیش عیان از دم شمشیر

صد معجز عیسیش نهان زیر تبسم

جز بر گهر ختم رسل خواجه لولاک

بر هر گهری گوهر او راست تقدم

حاصل نشدش معرفت کامل جبریل

زانو نزد ار نزد وی از بهر تعلم

علم از علی و آل علی بایدت آموخت

خیره مطلب بوی خوش عود ز هیزم

اندر رسن دوستی عترتش آویز

خواهی که شوی بر سر این بر شده طارم

تا زاد علی از گهر آدم , ابلیس

از سجده نکردن گزد انگشت تندم

دیدند درو چون همه اوصاف خداوند

کردند گروهی به خداییش توهم

بردی فلک ماه بدیدار زمین

رشک

چون دلدل او سودی بر روی زمین سم

مور آمده در بارگهش از پی حاجت

مار آمده در پیشگهش بهر تظلم

روزی همه زو ریزد چون ژاله ز گردون

هستی همه زو خیزد چون موج ز قلزم

در حفره دوزخ عدوی او است معذب

در غرفه فردوس ولیش به تنعم

هست از مدد فیض وی و پرتو ذاتش

گردیدن گردون و درخشیدن انجم

بر دوش وی افکند ردایی ملك العرش

کان را نرسد دست مه و گردون بر کم

بشکسته به پیرانه سر اندر صف کفار

در مهد دریده ز دم تنین تا دم

تا خواجه نخواندش پدر خاك به کنیت

در شرع مقرر نشد آیین تیمم

ای دست خداوند جهان ای در رحمت

بر بنده مداح بود جای ترحم

خواهم ز تو بهبودی از این الم صعب

زین بیش مرامی نبود جای تالم

یعقوب لقای توهمی جست بزاری

داود ثنای تو سرودی به ترنم

تا دست نزد نوح به دامان تو ننشست

کشتی به سر جودی و دریا ز تلاطم

آدم به مقام تو و جاه تو حسد برد

شد فتنه او از پی این خوشه گندم

چون تو به همی کرد ازین خواهش باطل

بنهاد به سر ذوالمننش تاج تکرم

در سدره و در سینا با احمد و موسی

کرده به زبان تو خداوند تکلم

فردا که دهد خصم تو را ایزد پاداش

هر موی زند بر تن او نیش چو کژدم

مدح علی و آل چنین گوی سروشا

پشمینه گدا را ده و شاهان را قاقم

((۱۷))

عید غدیر خم

(میرزا محمدعلی یزدی (وامق) ۱۲۵۵ ه)

شد عید غدیر خم , ای ساقی گلرخسار

شکرانه این نعمت خشت از سرخم بردار

بردار صلای عام , خوش گیر به عشرت جام

می خور که در این ایام , بخشند گنه بسیار

می خور که نیندیشی , از هیچ کم و بیشی

در

عالم درویشی , از شاهی ات آید عار

تا چند نهان داری , راز دل خود, باری

وقت است که برداری , این پرده ز روی کار

رازی که به حکم دوست , مقصود دو عالم اوست

او مغز, جهان چون پوست , اوچون گل و عالم خار

روزی است که از داور, شد حکم به پیغمبر

تا خود به سر منبر, بی پرده کند اظهار

کان را که منم مولا, او راست علی مولا

فرموده شه لولاک , کس را نرسد انکار

تصدیق کنان یک سر, بر گفته پیغمبر

آن کز همه دشمنتر, برخاست نخستین بار

بخ لک اندر لب , لیکن ز حسد در تب

صد کینه ز حکم رب , در سینه منافق وار

((۱۸))

در تهنیت عید غدیر

(حکیم قاآنی شیرازی ۱۲۲۲ - ۱۲۷۰ ه)

شراب تاک ننوشم دگر ز خم عصیر

شراب پاک خورم زین سپس ز خم غدیر

به مهر ساقی کوثر از آن شراب خورم

که درد ساغر او خاک را کند اکسیر

از آن شراب کز آن هر که قطره ای بچشد

شود ز ماحصل سر کاینات خبیر

به جان خواجه چنان مست آل یاسینم

که آید از دهنم جای باده بوی عبیر

دو صد قرابه شراب اربیک نفس بخورم

که مست تر شوم اصلا نمی کند توفیر

عجب مدار که گوهرفشان شوم امروز

که صد هزارم دریاست در درون ضمیر

دمیده صبح جنونم چنان که بر وی دم

ز قل اعوذ برب الفلق دمد زنجیر

برآن مبین که چو خورشید چرخ عریانم

برآن نگر که جهان را دهم لباس حریر

نهفته مهر نبی , گنج فقر در دل من

که گنج نقره نیرزد برش به نیم نقیر

فقیر را به زر و سیم و گنج چاره کنند

ولی علاج ندارد چو گنج گشت فقیر

اگر چه عید غدیرست و هر گنه که

کنند

ببخشد از کرم خویش کردکار قدیر

و لیک با دهن پاک و قلب پاک اولیست

که نعت حیدر کرار را کنم تقریر

نسیم رحمت یزدان قسیم جنت و نار

خدیو پادشهان پادشاه عرش سریر ...

بزرگ آینه یی هست در برابر حق

که هر چه هست سراپا دروست عکس پذیر

نبد ز لوح مشیت بزرگتر لوحی

که نقش بند ازل صورتش کند تصویر

دمی که رحمتش از خلق سایه برگیرد

همان دم از همه اشیا برون رود تاثیر

زهی به درگه امر تو کاینات مطیع

زهی به ربقه حکم تو ممکنات اسیر

چه جای قلعه خیبر که روز حمله تو

به عرش زلزله افتد چو برکشی تکبیر

تویی یداللّه و آدم صنیع رحمت تست

که کرده یی گل او را چهل صباح خمیر

گمانم افتد کابلیس هم طمع دارد

که عفو عام تو آخر ببخشدش تقصیر

عید غدیر

(ابوالحسن میرزا (شیخ الرئیس) ۱۲۶۴ ه . ق -)

ای دلبر و فرخ رخ فرخنده شمایل

وای دولت حسن آمده بر روی تو مایل

خال تو نشان تو و گیسوت حمایل

دیوانه دل ما و به دوش تو سلاسل

آن سلسله را چون دل ما در خور و قابل

بر گردن یک سلسله منت بنه ای یار

ای محرم کوی تو دل عامی و عارف

ای چهره تو قبله ارباب معارف

تو کعبه حسنی و بتان حول تو طائف

وندر حرم روی تو ای کان لطائف

زلف تو از آن روی که الخائن خائف

لرزان و پریشان است چون دزد سیه کار

سرما بنگر تا که چه آرد به سر ما

گر ما بدر نگیم کشدمان همه سر ما

زان آتش سیال فروزنده ز مینا

کن سینه سوزانم غیرت ده سینا

تا هست به بزم اندر این آب شرر زا

النار و لاالعار که عار آیدم از نار

از سطوت سر ما ز چه سوراخ

به سوراخ

در خانه خزیدستی ای لعبت گستاخ

یکٔ ساغر می می زن و در باغ شو از کاخ

پوشیده ببین از برف زیر و ز برشاخ

ای شوخ اما تنظر و الغصن لقدشاخ

شیخی است که اسپید کند جامه و دستار

خرم دل آن کو ز طرب فرو نباشد

در خاطرش از سردی دی گرد نباشد

گر فصل زمستان شد دم سرد نباشد

بی باده زید مرد مگر مرد نباشد

گر درد نباشد چه غم ارورد نباشد

کز برگٔ درختان راست اشکوفه بسیار

این جامه به روی هم بیکاره نپوشید

سنجاب و خز ار دارید یکباره فروشید

پس باده به دست آرید همواره نپوشید

با یکدگر انگاه که گرمید بجوشید

زنهار حریفان ز من این پند نیوشید

از پند که بر می ببرد مرد هشیوار

هر چند که در روز ولیعهدی حیدر

بخشد گنه شیعه وی حضرت داور

سهلست اگر یک روز بی باده برم سر

خیزآب معطر زن برنار مقطر

باید به چنین روزی با ذیل مطهر

در مجلس پاکان شوم و محفل ابرار

زان خمر قدیمی که نه هم عصر عصیر است

زان می که یکی از اثرش جرم اثیر است

زان می که از او نشئه انسان کبیر است

زان می که گسارنده اوحی قدیر است

زان باده که خمخانه او خم غدیر است

ای ساقی قدسی ز کرم ساغر سرشار

حق گفت به پیغمبر خوش دار وفا را

در عالم ذرات که خواندیم شما را

گفتیم الستی و شنیدیم بلی را

یک عالم ذر دگر امروز بیارا

با خلق بیا تازه کن آن عهد خدا را

ای سید کل فخر رسل احمد مختار

همچون زکریا ز تکلم چه کنی صوم

بی رمز بما انزل تبلیغ کن این قوم

بیدار علی باش و برانگیز تو از نوم

این قوم گران خواب و مپرهیز تو از لوم

اعلان وصایت کن و فرمای

که الیوم

اکملت لکم دینکم ای زمره انصار

اورنگ حجازی خواست سلطان حجازی

چون صورت رحمن دید کرسی حجازی

از عرش فراشد سر منبر ز فرازی

رخواند یکی خطبه تازی بدرازی

کوته نظران را گفت تا چند مجازی

حق خواست حقیقت شود امروز پدیدار

آن گاه علی را ز کرم گشت طلب خواه

بگزید چو از مهر, علی جا به برشاه

این نکته عیان شد که نبی مهر وولی ماه

بگرفت چو پیغمبر بازوی یداللّه

برداشت علی را به مقام و رفعناه

آن سان که به رفعت بشد از حیطه پندار

فرمود نبی کاین حکم از عالم بالاست

امروز چو در رتبه علی از همه اعلی است

در ملک ولایت ولی و والی والاست

هر گونه تصرف کند او از همه اولی ست

بایست بداند که علی سید و مولاست

آن کس که مرا مولا می داند و سالار

ای خواجه مرا هر چند شاعر نتوان گفت

چونان که پیمبر را ساحر نتوان گفت

با آن که بسی نکته به ظاهر نتوان گفت

راز دل فاتر به دفاتر نتوان گفت

لکن به چنین خاطر قادر نتوان گفت

دم در کش و یکباره میا از در گفتار

((۲۰))

درباره ولایت و امامت مولی الموالی علی (ع)

(فرهنگ شیرازی ۱۲۴۲ -۱۳۰۹ ه)

((۲۱))

هله شمع بزم صفوت در برج لافتایی

گل گلشن ولایت مه برج هل اتایی

که وسیله نجاتی و صحیفه وجودی

و خلیفه رسولی و لطیفه خدایی

همه خلعت و صفایی که خلیل را سلیلی

همه رفعت و علائی که علی مرتضایی

هله برفراز, شاها! به فلک لوای دولت

که خدا پس از پیمبر به تو داده کدخدایی

بفراز چتر میری بفروز تخت شاهی

که به جز تو کس نزیبد به بزرگی و کیایی

بگذار شهر غربت بدر آز چاه عزلت

بنشین به تخت عزت که عزیر مصر مایی

تو شهاب دیوسوزی بستان ز دیو خاتم

مگذار تا نشیند به سریر پادشایی

بشکن شکوه

دیوان بنشین به صدر ایوان

به فراز چرخ کیوان بفروز چتر شایی

ز فلک فرشته آید به تو تهنیت بگوید

که خجسته باد امیرا به تو منصب کیایی

همه شب به چرخ ناهید سراید این ترانه

که مبارک است تشریف جناب کبریایی

ز زلال عمر بخشت قدحی به تشنگان ده

نه ره است تشنه مردن چو تو می کنی سقایی

نه عجب بودکه نسرین فلک شکار سازم

چو کبوتر دلم شد به هوای تو هوایی

نه ز موج بحر ترسم نه ز انقلاب دریا

به سفینه ای نشستم که در او تو ناخدایی

چو ندای فقر و فخری بشنیدم از پیمبر

ندهم به سلطنت دولت فقر و بینوایی

به همه دیار رفتم ز همه نشان گرفتم

نه کس از توام نشان داد و نگفت از کجایی

ز کست نشان چه جویم که تو در میان جانی

ز دلم سراغ گیرم که تو با دل آشنایی

خم غدیر حیدری

(جیحون یزدی وفات - ۱۳۱۸ ه)

چون پر شراب راز شد, خم غدیر حیدری

من کنت مولاه ساز شد از بربط پیغمبری

پر شد زمین ز اسرار حق , بر شد ز چرخ انوار حق

هر باطلی در کار حق , پا برگرفت از همسری

ترک من ای فرخنده خو, شیرین زبان چرب گو

کان زلف مشکینت به رو, دیوی است انبازپری

مشرق , رخ نیکوی تو, مغرب , خم گیسوی تو

در قیروان موی تو, صد آفتاب خاوری ...

ای خضر خط نوش لب , ظلمت بر از زلف تو شب

وز رخ به مویت محتجب , آیینه اسکندری

پرویز, مسکینت به کو, فرهاد, مجنونت به رو

شیرینت اندر آرزو, زان طرفه لعل شکری

اکنون به مردی ران طرب , بر یاد این نقش عجب

وز شیشه بنت العنب , بردار مهر دختری

بخشا عصاره تاک را, بفزا به

جان ادراک را

وز جرعه ای ده خاک را, از چرخ اعظم برتری

دل را نما بی کاهلی , زان آب اخترگون جلی

کاندر تو با مهر علی , ننماید اخگر اخگری

شاهی که نتوان زد رقم , یک مدحت از آن ذوالکرم

اشجار اگر گردد قلم یا چرخ سازد دفتری ...

جز او که فرخ پی بود, مست از الهی می بود

آن کیست تا کز وی بود, پر از ثریا تا ثری

ای لجه نایاب بن , حق را ید و عین و اذن

حکم تو کرد از بدو کن , فلک فلک را لنگری

شط شریعت را پلی , جام طریقت را ملی

بستان وحدت را گلی , نخل مشیت را بری

پنهان به هر هنگامه ای , در جلوه از هر جامه ای

دست خدا را خامه ای , سر صمد را محضری

دامن ز خویش افشانده ای , خنگ از جهان بجهانده ای

هم خادم درمانده ای , هم پادشاه کشوری

هم حاضر و هم غایبی , هم طالع و هم غاربی

هم هر زمان را صاحبی , هم هر عرض راجوهری

شاها مرا چون هست دل , دایم به و صفت مشتغل

مپسندم از غم معتزل , با این ادات اشعری

آخر تو بی پایان یمی , فلک نجات عالمی

در کار جیحون کن نمی , زایرعنایت گستری

((۲۲))

غدیریه

(عمان سامانی وفات - ۱۳۲۲ ه)

بریخت صاف و نشاط از خم غدیر به جام

صلای سرخوشی ای صوفیان درد آشام

چه خوش نسیم است اللّه که از تبسم او

شکوفه طرب از هر کنار شد بسام

غلام روی کسی ام که بر هوای بهشت

ز جای خیزد, خیز ای بهشت روی غلام

بریز خون کبوتر ز حلق بط به نشاط

به ساغر ای بت طاووس چهر کبک

خرام

نه پای عشرت باید به بام گردون کوفت

ز سدره صدره برتر نهاد باید گام

همین همایون روز است آن که ختم رسل

محمدعربی , شاه دین , رسول انام

شعاع یثرب و بطحا, فروغ خیف و منا

چراغ سعی و صفا, آفتاب رکن و مقام

فرو کشید ز بیت الحرام رخت برون

به اتفاق کرام عرب پس از احرام

طواف خانه حق کرده کادمی و ملک

یسبحون له ذوالجلال والاکرام

ز بعد قطع منازل درین همایون روز

عنان کشیده به خم غدیر, ساخت مقام

رسول شد ز خدا, زی رسول , روح القدس

که ای رسول به حق , حق تو را رساند سلام

که ای به خلق من از من خلیفه منصوب

بکوش کامد نصب خلیفه را هنگام

ازین زیاده منه آفتاب را به کسوف

ازین زیاده منه ماهتاب را به غمام

یکی است همدم ساز تو, دیگران غماز

یکی است محرم راز تو, دیگران نمام

بساخت سید دین منبر از جهاز شتر

که تا پدیدکند هر چه شد به او الهام

بر آن بر آمد و اسرار حق هویدا ساخت

بلند کردعلی را بدین بلند کلام

که من نبی شمایم , علی امام شماست

زدند نعره که : نعم النبی نعم الامام

تبارك اللّه ازین رتبه کز شرافت آن

مدام آب درآید به دیده اوهام

گر او نه حامی شرع نبی شدی به سنان

ور او نه هادی دین خدا شدی به حسام

که باز جستی مسجد کجا و دیر کجا؟

که فرق کردی مصحف کدام و زند کدام ؟

گر او ز روی صمد پرده باز نگرفتی

هنوز کعبه حق بد, مدینه الاصنام

زهی امام همام ای امیر پاك ضمیر

که با خدایی همراز و همدم و همنام

به خرگه تو فلك را همی سجود و رکوع

به درگه ملك را همی قعود و قیام

تفقدی ز کرامت به

سوی عمان کن

که از ولای تو بیرون نمی گذارد گام

به جز مدیح تو کاریش نی به سال و به ماه

به جزثنای تو شغلیش نی به صبح و به شام

محب راه تو را شهد عشرت اندر کاس

عدوی جاه تو را ز هر حسرت اندر جام

((۲۳))

در تهنیت عید غدیر و مدح مولای متقیان

(محمد کاظم صبوری ۱۲۵۹ ه – ۱۳۲۲ ه)

امروز روز رونق دین پیمبر است

امروز روزجلوه آیین داور است

امروز روز تقویت دین مصطفی است

امروز روزتهنیت شرع انور است

امروز از ولایت سالار اولیا

دین را همه کمال وجمال است و زیور است

امروز روز شادی و هنگام عشرت است

امروزروز باده و دوران ساغر است

امروز باده ای ز مبارک خم غدیر

در جام خلق ازکف ساقی کوثر است

آن باده ای که در دل عالم روان فزاست

آن باده ای که در گل آدم مخمر است

آن باده ای که در طلب ساغرش مدام

خورشید وماه , گردان بر چرخ اخضر است

هان ای نگار زهره بناگوش نوش لب

زان ده مراکه همچو لبت روح پرور است ...

ای رخ به رنگٌ آذر و پیکر به لطف آب

زان آب ده که طبعش چون طبع آذر است

می همچو آب کوثر, آن را حلال باد

کش در کنارچون توبت حور منظر است ...

ترکا قسم به موی تو کز تاب روی تو

جانم بودچو موی که در آتش اندر است

عید است و بوسه خواهم از آن لعل شکرین

دانی شگون عید به نقل است و شکر است

امروز عید ملت اسلامیان بود

روز کمال دین خداوند داور است

ایام برقرار به نیروی ملت است

اسلام استوار به بازوی حیدر است

حبل المتین امام مبین پیشوای دین

کش قدر ورتبه از نظر و هم برتر است

استاد کارخانه صنع خدا, علی

کز صنع اوعلامتی , این هفت منظر است

اعظم

ولی بار خدا شاه لافتی

آن واجبی که جامه امکانش در بر است

عقل نخست , صادر اول , ولی

کایجاد را به اوسمت فعل و مصدر است

جز او, که بر خزینه فیض خدا امین ؟

جز او, که برمدینه علم نبی در است ؟

عنوان انما به ولایش موشح است

طغرای هل اتی به عطایش مسطر است

رایش به ده عقول , امیر مدبر است

حکمش به نه سپهر, قضای مقدر است

مهرش به چرخ , واسطه عقد هفت باب

لطفش به خاك , رابطه چار مادر است

او را ولایت افسر تارک بود ولی

از تارک مبارك او فخر افسر است

گر خطبه ولایت او بایدت شنید

بشنو که حق خطیب وی و عرش منبر است

یا ایهاالرسول به ابلاغ جبرئیل

درشان او ز قول خداوند اکبر است

جشنی است از ولایت او در نه آسمان

لیکن درآستان رضا جشن دیگر است

سلطان طوس بوالحسن آن شمسه شموس

شاهی که شمع دوده موسی بن جعفر است

غوث انام قبله امت امام دین

کاو سوی حق به خلق دلیل است و رهبر است ...

در آستان اقدسش امروز چون بهشت

بزمی پی ولایت جدش مقرر است

بزمی که با سپهر ز رفعت مقابل است

بزمی که بابهشت به خوبی برابر است

بزمی که فیض سرمد در آن فراهم است

بزمی که عمر جاوید آن جا میسر است

خدام آستان رضا انجمن در آن –

مانند رشته ای که در آن رشته گوهر است

در تهنیت عید غدیر و مدح علی (ع)

بتی که راحت جان لعل روح پرور اوست

کمندگردن مه , طره معنبر اوست

رخش ز خوبی محتاج زیب و زیور نیست

چراکه حسن خداداد زیب و زیور اوست

به سرو ماند بالای او اگر دیدست

کسی که سروروان ماه آسمان بر اوست

به مه ندارد نسبت بتی که چشمه روز

به زیر طره شبرنگ سایه پرور اوست

دل

صنوبری من چوبید می لرزد

ز بس تمایل درقامت صنوبر اوست

گرفته زلفش در مشت , آتش زردشت

ه تابناک رخش بین که جای آذر اوست

شگفت نیست اگر خال او نمی سوزد

ز تاب چهره , که این آتش , آن سمندر اوست

رخش چو دسته گل چیده صبحدم از باغ

به گرددسته گل بسته سنبل تر اوست

به ملك حسن و ملاحت شهست و خال و خطش

کشیده هر طرفی صف , به جای لشکر اوست

بلی ز زلف و خط و خال , لشکری دارد

ولی زجان و دل عاشقان معسکر اوست

گرفته ابرویش از جبهه تا به زلف , مگر

چوذوالفقار علی کفر و دین مسخر اوست

بزرگ حجه یزدان , ولی بارخدای

که هم وصی رسول است و هم برادر اوست

شهی که هست می حب او ز خم غدیر

مییی که هر دو جهان مست نیم ساغر اوست

قضا مطاوع یک دست او بود, لیکن

قدر متابع فرمان دست دیگر اوست

اگر چه افسر لولاك بر سر, احمد راست

طرازافسر لولاك پاك گوهر اوست

و گر چه کوثر و باغ بهشت , زان نبی است

به دست ساقی کوثر بهشت و کوثر اوست

هر آن که روی خدا را به چشم می خواهد

بگو به روی علی بنگرد که مظهر اوست

درست , دیدن او دیدن جمال خداست

چرا که آینه حق نمای , منظر اوست

اگر که شرط وصایت به علم و فرهنك است

نبی مدینه علم و وصی او در اوست ...

درین همایون روزی که آفرینش را

سرور وسور ز عید نشاط گستر اوست

سه روز خامه تکلیف نیست , تا هر کس

کندنشاط و خورد می اگر میسر اوست

برای نص ولایش درین همایون عید

نزول وحی خدا بر دل پیمبر اوست

یکی ز قرآن یا ایهاالرسول بخوان

که حکم بلغ ,فرمان

پاک داور اوست

هر آن که منکر این آیتست و این قرآن

نظر به پاکی ذیل و عفاف مادر اوست

اگر وصی پیمبر هم از پیمبر نیست

چه اعتماد به دین و به شرع انور اوست

غدیریه در منقبت مولای متقیان

وقت آن آمد که خیزد ساقی و ساغر دهد

ازغدیر خم میی از لعل روشنتر دهد

روز عیش و عشرتست امروز الحق در خور است

مطرب ار مزمر نوازد ساقی ار ساغر دهد

باده ای از رنگ , گل و ز بوی مانند گلاب

وربنوشی از رخت گلهای شادی بر دهد

گوهر هوش آزمایی جوهر جان و خرد

آن که سنگ بی بها را قیمت گوهر دهد

روز روز عشرتست و دور دور ساغر است

خاصه گر ساغر, نگاری چابک دلبر دهد

باده از دست نگارین , جان فزاید در بدن

خاصه گر نقل شراب از لعل جان پرور دهد

روح را لذت فزاید باده گلرنگ , لیک

باگل اندامی چو نوشی لذت دیگر دهد

شاهدی نوشین دهن شیرین سخن کز دست او

تلخ می در کام جان شیرینی شکر دهد

لعل او را گر ببوسی طعم نقل و می دهد

جعد اورا گر ببویی بوی سیسنبر دهد

شب اگر در خواب بینی زلف او در دست خویش

چون شوی بیدار, دستت نکهت عنبر دهد

جام از دست بلورینش چو نوشی روح را

یاد ازجام ولای ساقی کوثر دهد

شمسه دین , افسر آیین , امیرالمؤمنین

آن که فرق شمس را خاک درش افسر دهد

آن که فرمان ولی اللهیش را جبرئیل

در غدیر خم ز حق بر دست پیغمبر دهد

پیشوای دین که آیین زو جمال و فر گرفت

پیشوا آنست کایین را جمال و فر دهد

مصدر امر است و عالم مشتق از فرمان اوست

آری آری اشتقاق فعل را مصدر دهد

او بود فرمانروا روح الامین فرمانبرش

هر چه فرمان باشد

از حق او به فرمانبر دهد

منبری کاندر فرازش نام او خواند خطیب

عرش اعظم بوسه بر آن پایه منبر دهد

ز ایزد اکبر ولایت دارد او بر ممکنات

آفرین برآن ولایت کایزد اکبر دهد

روز فیروز تولای ویست امروز و شمس

مژده این روز را از مطلع خاور دهد

مژده امروز گر ماه آورد یا آفتاب

مژدگانی راسلیل موسی جعفر دهد

بوالحسن فرزند موسی آن که خاک درگهش

مرده را مانند عیسی روح در پیکر دهد

در تهنیت عید غدیر و مدح امیرالمؤمنین علی (ع)

ای رخت چون ارغوان بشکفته در فصل بهار

ارغوانی باده ده کامد گل سوری ببار

باغ خرم گشت و بستان سبز, نوش آن سرخ می

کز چمن شد زردی فصل دی از باد بهار

مسند اندر جویبار افکن به زیر سرو بن

ای قدت در راستی چون سرو اندر جویبار

لاله گون می نوش و بوس از غنچه لب ده مرا

ای ز لعلت غنچه , دل پر خون و لاله داغدار

روز روز عشرتست و دور دور ساغر است

فصل فصل نوبهار و وقت وقت باده خوار

شغل و کار ار هست رو بگذار تا وقت دگر

روزمی خوردن بود ای دون نه وقت شغل و کار

گر صراحی و سبو از می تهی شد باک نیست

روشرابی از خم آر, ای ماهرو تا کی خمار

باده خم خم ده به می خواران که از خم غدیر

ساقی کوثر دهد ما را شرابی خوشگوار

باده ای میخانه اش عرش و خدایش می فروش

–حامل می جبرئیل و مصطفایش میگسار

هر که این ساقی نخواهد, زندگی بر وی حرام

هرکه این ساغر ننوشد عیش بادش زهر مار

این می اندر جام آدم صاف شد تا شد صفی

این می اندر کام نوح آمد که آمد رستگار

این می ابراهیم خورد و مست گشت و بت شکست

شد بر او بر دو

سلام , از شعله نمرود, نار

نشاه این می نداند غیر رند باده نوش

مستی این می نداند غیر مست هوشیار

این می از حب ولای آن کسی آمد که اوست

هم وصی مصطفی و هم ولی کردگار

شمسه آیین امیرالمؤمنین ضرغام دین

کامد ازبازوی او ارکان ایمان استوار

دست حق , بازوی پیغمبر که دست و تیغ او

کرده دین مصطفی را تا قیامت پایدار

آن که از جام ولایش آفرینش جرعه نوش

وان که از خوان عطایش ما سوی اللّه ریزه خوار

در درج انما و ماه برج هل اتی

شاه تخت لافتی دارای سیف ذوالفقار

اختران را نیست بی خط جواز او مسیر

آسمان راهست در راه نیاز او مدار

بوتراب از خاکساری کنیتش , لیکن بود

آسمان از مسکنت بر آستانش خاکسار

گر خدا را بنده ای باشد همین مولای ماست

ورنه حق بندگی را کس نباشد حقگزار...

از مدیح او خدا داند سرا پا عاجزم

پیش فرزندش کنم اقرار عجز و انکسار

شاه اقلیم ولایت بوالحسن کامد ز قدر

عرش اعظم پیشگاه و جبرئیلش پیشکار...

در تهنیت عید غدیر

زهی روزی مبارک طالع و عیدی همایونفر

که هم ایام را زیب است و هم اسلام را زیور

زهی عیدی همایون کز پی ایثار آن هر دم

سعادت خیزد از گردون شرافت ریزد از اختر

کمال دین جمال ملت امروز است و می باید

کمال عیش با ماهی جمال از مهر روشنتر

مهیا مجلس باده اساس عیش آماده

نبید و نقل بنهاده ستاده ساقی دلبر

نشینی اندر آن محفل به کام جان و کام دل

تو گه بوسی لب ساقی و ساقی گه لب ساغر

به قد سرو دل آرایی ستاده سرو در محفل

به رخ ماه دلفروزی نشسته ماه در عنبر

در این عید مبارک ای مبارک عید مشتاقان

–بیاور قوت جان ما را از آن یاقوت جان پرور

به

چم ساغر به کف زی خم , بکش می غم کن از دل گم

که امروز از غدیر خم دهد می ساقی کوثر

ولی خالق یکتا علی عالی اعلی

پناه ملت بیضاسپهسالار پیغمبر

امیراالمؤمنین شاهی که بر دست یداللهی

جهان از ماه تا ماهی همه او راست فرمانبر

ولی اللّه اعظم آن به استحقاق ز امر حق

به تخت هل اتی بنشسته تاج انما بر سر

به میدان شجاعت مدحش این نبود که می گویی

که مرحب کشته و برکنده در از قلعه خیبر

اگر از آستین دست یداللهی برون آرد

تواندبشکند از هم به یکدم چرخ را چنبر...

در تهنیت عید غدیر و منقب شاه خیبرگیرامیرالمؤمنین (ع)

ماه گشت از مطلع خورشید امروز آشکار

آشکارای ماهرو خورشید می در مجلس آر

حق می خواران بده از آن لب شیرین که یافت

حق به استحقاق در این روز بر مرکز قرار

آسمان را بر مدار عشرتست امروز دور

هان پریرویا تو لعل از ساغر می بر مدار

روز روز عشرتست و عید عید ملتست

دوردور ساغر است و وقت وقت باده خوار

دست حق امروز بر دست خلافت کرد جای

پایکوبان سوی جام و باده بر, دست ای نگار

دست بگشا سوی جام و خون رز در ده مدام

ای ز خون عاشقان بر دست و پا بسته نگار

زهره ای هاروت چشم امروز گرم رامش است

گرم کن دل را به رامش ماهرویا, زهره وار

دین حق امروز کامل شد پی تکمیل عیش

باده در ده ای کمال حسن در تو آشکار

می بنوش و می بنوشان وز گنه مندیش از آنک

مر جهان را پاک بگرفته است عفو کردگار

باده خم خم ده نگارینا که در خم غدیر

ساقی کوثر بود امروز ما را میگسار

شاه اورنگ سلونی , ماه برج لو کشف

آن که می باشد امین وحی را آموزگار

مظهر قهر الهی حیدر

خیبر گشای

مرد میدان شجاعت ضیغم مرحب شکار

موج دریای فتوت آن که اندر شان اوست

لافتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار

باره طغیان و کفر از نیروی او منهدم

پایه اسلام ودین از بازوی او استوار

شمع لاهوتست از نور جمالش مستنیر

عقل فعال است در ملك جلالش پیشکار

گر نه او مقصود بود از آفرینش , می نکرد

تا ابدنفس هیولا هیچ صورت اختیار

او در علم رسول اللّه بود زین در درآی

تا درعلمت به خاطر برگشاید صد هزار

از ولای او در این روز همایون , دین حق

خرمی افزوده چون بستان ز فیض نوبهار

در تهنیت عید غدیر و مدح سیدالوصیین امیرالمؤمنین (ع)

خجسته روزا, کز فیض حضرت داور

دمد به نورولایت ز مطلع خاور

سعید عیدا, کز فر آن کمال گرفت

به خلق , دین خداوند و نعمت داور

نظام یافت درین روز ملت بهروز

قوام یافت درین عید دین پیغمبر

بلند رایت اسلام شد به پا که نشست

به جای احمد مرسل امام جن و بشر

علی وصی بلافصل احمد مختار

که پشت چرخ به تعظیم نام او چنبر

ظهور اول یزدان که با تمام صفات

خدای را بوداز فرق تا قدم مظهر

وجود انواع از جود او شده موجود

درخت ابداع از فیض اوست بارآور

ولای او به موالیست کنز لایفنی

خلاف او به اعادیست ذنب لایغفر

فلك به حکم قضا و قدر کند جنبش

ولی نجنبدبی حکم او قضا و قدر

جهان به تابش شمس و قمر بود روشن

ولی زتابش انوار اوست شمس و قمر

درین مبارك روز و درین همایون عید

که زهره وش ز نشاط انجمند رامشگر

نشست جای محمد, علی به امر خدای

که ماه تابان بر جای مهر اولیتر

علی به جای رسول اللّه آن سزد که بود

رسول بارخدا را چو روح در پیکر

به جایگاه نبی باید آن نشست که کرد

به خوابگاه نبی لیله المبیت ,

مقر

فراز مسند ایمان کسی گذارد پای

که ازحسامش ایمان بلند دارد سر

چه مدح گویم آن را که از مدایح او

زبان ناطقه لالست و گوش سامعه کر

مگر به خاک رضا برنهم سر تسلیم

که استعانت مدح پدر کنم ز پسر

چراغ دوده احمد فروغ دیده دین

طراز شرع علی بن موسی جعفر

شهی که در طلب خاک آستانه او

گشاده شب همه شب چرخ , دیده از اختر

ز بقعه حرمش غرفه ای بود فردوس

ز ساغرکرمش جرعه ای بود کوثر

در تهنیت عید غدیر و مدح امیرالمؤمنین (ع)

بسی نمانده که از فر ماه فروردین

چمن شود زطراوت همال خلد برین

به رنگ و بوی بماننده بهشت شود

جهان ز مقدم اردیبهشت و فروردین

بهار آید و گلزارها بیاراید

به لاله و گل وریحان و سنبل و نسرین

برآید از دو بناگوش خاک لاله و گل

چنان که ازغرفات بهشت , حورالعین

دمد ز خاک به جای بنفشه لعل کبود

فتد ز شاخ به جای شکوفه در ثمین

ز نکهت گل آید نسیم غالیه سای

ز بوی سنبل گردد هوا عبیر آگین

دو چشم ابر بگرید چو دیده فرهاد

دهان , چوغنچه گشاید به خنده شیرین

نسیم باد برآرد گل از گل تیره

سرود مرغ زدایدغم از دل غمگین

برآورند همه خفتگان مهد چمن

به دستگیری باد صبا, سر از بالین

هزار چندان نسرین و یاسمن بینی

که کاست درمه کانون و موسم تشرین

گرفته بینی گلبن به دست , دسته گل

برای جلوه در انظار نرگس مسکین

چنان که دست خدا را رسول بارخدای

گرفت روز غدیر از برای جلوه دین

بزرگ آیت یزدان امیر بدر و حنین

علی که تارک فخرش رسد به علیین

علی کزو شرف اندوخت ملت بیضا

علی کزوادب آموخت جبرئیل امین

علی کز ایزد علام حجتی است قوی

علی که برهمه اسلام آیتی است مبین

موافقش به جنان آب خورده از کوثر

مخالفش به سقر غسل

کرده در غسلین

نه در جهنم اعدای او کشند عقاب

که سجن تن همگان راست بدتر از سجین

ز مادر و ز پدر در جهان نبیند مهر

کسی کزو به دل اندر نهفته دارد کین

نه او به روز غدیر از خدا ولایت یافت

که پیش از آدم بر این مقام بود مکین

نبود اگر ز خدا ناخدای کشتی نوح

زموج طوفان خشکی نیافت روی زمین

به زیر سایه او یونس آرمید چو گشت

برون زاشکم ماهی , به سایه یقطین

اگر سلیمان جن و بشر به فرمان داشت

چو شاه اسم علی کرده بود نقش نگین

((۲۴))

ترکیب بند در عید غدیر

(حاج میرزا حبیب خراسانی ت : ۱۲۶۶ ه و: ۱۳۲۷ ه . ق)

ای گلرخ دلفریب خود کام

وی دلبر دلکش دل آرام

شد وقت که باز دور ایام

گامی بزند موافق کام

برخیز تو نیز آسمان وار

یکروز به کام ما بزن گام

بستان و بده بگو سرودی

برخیز و برو بیا بزن جام

چون خرمن گل به عشوه بنشین

چون سرو روان به جلوه بخرام

از شام به عیش کوش تا صبح

وز صبح به طیش باش تا شام

امروز بگو مگر چه روز است

تا گویمت این سخن به اکرام

موجود شد از برای امروز

آغاز وجود تا به انجام

امروز ز روی نص قرآن

بگرفت کمال , دین اسلام

امروز به امر حضرت حق

شد نعمت حق به خلق اتمام

امروز وجود, پرده برداشت

رخساره خویش جلوه گر داشت

امروز که روز دار و گیر است

می ده که پیاله دلپذیر است

چون جام دهی به ما جوانان

اول به فلک بده که پیر است

از جام و سبو گذشت کارم

وقت خم و نوبت غدیر است

برد از نگهی دل همه خلق

آهوی تو سخت شیرگیر است

در عشوه آن دو آهوی چشم

گر شیر فلک بود,اسیر است

در چنبر آن دو هندوی زلف

خورشید سپهر,دستگیر است

می

نوش که چرخ پیر امروز

از ساغر خورپیاله گیر است

امروز به امر حضرت حق

بر خلق جهان علی امیراست

امروز به خلق گردد اظهار

آن سر نهان که درضمیر است

آن پادشه ممالك جود

در ملك وجود بر سریراست

چندان که به مدح او سرودیم

یک نکته ز صدنگفته بودیم

((۲۵))

غدیریه

(علامه حائری مازندرانی ت : ۱۲۹۷ ه .ق)

سبحه روح الامین در ثمین نجف آمد

دل پیغمبراین در نجف را صدف آمد

نجف استی که بگسترده همه پر ملك را

معدن هشت بهشت استی کان شرف آمد

معتکف باش در این خاك و بجوی آبرویت را

که جز این روضه رضوان نه تو را معتکف آمد

دیده بگشا دل بشکسته از آن بند به مرهم

روبدان دار که بگسسته بدان مؤتلف آمد

بر روی طلعت دادار که این پرده کشیده ؟

کشف وجه اللّه در دست شه لوکشف آمد

آن که در هر که و بر هر چه همی دیده خدا را

رازهر ذره و هر دره بر او منکشف آمد

انبیا گرد ضریحش به طوافند منظم

پی تعظیم ,ملائک سرپا صف به صف آمد

کشف هر راز نشد در خور هر مرد جز آن کو

به لبش گاه سلونی و گهی لو کشف آمد

گه سردوش نبی پای وی اندر دل کعبه

گه به خم سروقدش همچو علم روی کف آمد

قامتش گشت لوا دست محمد(ص) ید بیضا

روزخیبر علمش هم به کفش از شعف آمد

شیعه اندر کنف آن علم حمد مهیمن

حمدللّه علم حمد مهیمن کنف آمد

علی عالی اعلا شده میزان عملها

چون ز عدلش سرمویی نه زیان نی سرف آمد

آن که پرورد خدا با تن وی روح مسیحا

روح وی را چه مقامی ز کمال و شرف آمد

آن امامی که دمد روح به روح اللّه و مریم

بی نیازاز زر و

سیم و خور و خواب و تحف آمد

ما امامت نپذیریم جز از زنده دلی کو

فعل وی عدل و دمش فصل و قضایش نصف آمد

از جهاز شتران منبری آراسته در خم

رش برعرشه وز افواج ملائک سه صف آمد

در یمین روح الامین بودی و میکال یسارش

پشت سر بود سرافیل که صورش به کف آمد

و آنچه در مولد و مبعث شدی از جلوه ایزد

روزخم بر دل مردان خدا مکتشف آمد

دست بنهاد خداوند روی کتف محمد(ص)

که خنک دل شد و از عرش برین با شعف آمد

طرفه بر جایگه دست خدا در دل کعبه

پی افکندن بت , پای علی بر کتف آمد

هدف زندگی مرد خدا راست ولایش

ورنه تیرش به زمین آمده کی بر هدف آمد

که به جز حجت معصوم کند فصل قضایا؟

نه مگرآنچه زنادان شده جای اسف آمد

ای شهنشه که سلاطین و ملائک سرکویت

جمله صف بسته به خدمت چو گدا در صغف آمد

مشکن این مدحت ناقابل ازین پیر غلامت

کزبهشت نجفت ملتقط و مقتطف آمد

تو بزرگی و در آیینه کوچک ننمایی

نه مگرمور در اردوی سلیمان به صف آمد

گر قبولم نکنی خاک به سر ریزم و گویم

مور با,ران ملخ رانده ز شاه نجف آمد

ما همه شیعه ایرانی و هر سنگ خلافی –

بر سرشیعه ات ای شه زره مختلف آمد

لیک شک نیست شود دولت ایران مترقی

چون که از جان و دل او بنده شاه نجف آمد

((۲۶))

غدیر خم

(ملک الشعرای بهار ت : ۱۲۶۶ – و: ۱۳۳۰ه . ش)

گر نظر در آینه , یک ره بر آن منظر کند

آفرینهاباید آن فرزند بر مادر کند

گر دگر بار این چنین بیرون شود آن دلربای

خودیقین می دان که اوضاع جهان دیگر کند

کس به رخسار مه

از مشک سیه چنبر نکرد

او به رخسار مه از مشک سیه چنبر کند

کس قمر را همنشین با نافه اذفر ندید

او قمر راهمنشین با نافه اذفر کند

گر گشاید یک گره از آن دو زلف عنبرین

یک جهان آراسته از مشک و از عنبر کند

غم برد از دل تو گویی تا همی خواهد چو من

هرزمان مدح و ثنای خواجه قنبر کند

آن که اندر نیمشب بر جای پیغمبر بخفت

تا تن خود را به تیر کید خصم اسپر کند

جز صفات داوری در وی نیابد یک صفت

آن که عقل خویش را بر خویشتن داور کند

داورش خواند ولی , و احمدش خواند وصی

هم وصایت هم ولایت ز احمد و داور کند

در غدیر خم خطاب آمد ز حق بر مصطفی (ص)

تاعلی را او ولی بر مهتر و کهتر کند

تا رساند بر خلایق مصطفی امر خدای

از جهازاشتران از بهر خود منبر کند

گرد آیند از قبایل اندر آن دشت و نبی

خطبه برمنبر پی امر خلافت سر کند

گوید: آن کاو را منم مولا, علی مولای اوست

زینهار از طاعت او گر کسی سر در کند

جشن فیروز وی است امروز کز کاخ امام ((۲۷))

بانگ کوس و تهنیت گوش فلک را کر کند

بوالحسن فرزند موسی آن که خاک درگهش

مرده را مانند عیسی روح در پیکر کند

حکم فرمایند اگر خاقان و قیصر در جهان

حاجب او حکم بر خاقان و بر قیصر کند

((۲۸))

غدیریه

ای که در هر نیکویی آراسته یزدان تو را

جمله داری خود, چه گویم این تو را یا آن تو را

کرده یزدانت همی انباز با حور بهشت

و آنچه بخشد حور را, بخشیده صدچندان تو را

در کنار خویشتن پرورده رضوانت بناز

تا کندفرمانروا بر حور و بر غلمان تو را

زلف

طرار تو زان پس حیله ها انگیخته است

تابه افسون و حیل دزدیده از رضوان تو را

نا نیابد مر تو را بار دگر رضوان خلد

هر دم اندربند و چین خود کند پنهان تو را

با همه کوشش نیابد مر تو را رضوان و من

یافتم از فر مدح حجت یزدان تو را

شیر یزدان بوالحسن آن کس چو بنگاری مدیح

نه فلک گردد طراز دفتر و دیوان تو را

ای مهین سلطان ملک هستی ای کاندر غدیر

کرده حق بر هر دو گیتی سید و سلطان تو را

مر تو را تشریف امکان داد یزدان از ازل

تا کندزیب و طراز عالم امکان تو را

ذات تو قائم به یزدان , ذات ما قائم به توست

جلوه ذات اند عقل و نفس و جسم و جان تو را

مرمرا باید زبانی دیگر و طبعی دگر

تا شوم چونان که شایسته است مدحت خوان تو را

با زبانی این چنین و با بیانی این چنین

خود کجاشاید سرودن مدحتی شایان تو را

نک زدم از راستی در دامنت دست امید

فرخ آن کز راستی زد دست در دامان تو را

تهنیت غدیر و منقبت امیر(ع)

(آیتی بیرجندی ت : ۱۳۱۰ ه . ق – و: ۱۳۵۰ ه . ش)

بنواختی به لطفم و هم سوختی به ناز –

لطف توروحپرور و ناز تو جانگداز

اندر شکنج زلف تو دل رفت و برنگشت

کوخسته بود و راه بسی دور و بس دراز

ای آفرین به نرگس مستت بنازمش

کز یک نگه گرفت جهانی به ترکتاز

از ترکتاز چشم تو ویران حصار دل

شهری خراب و ریخته در وی سپاه ناز

ساقی بیا که روز نشاط است و صبح عید

گردون به رقص اندر و ناهید نغمه ساز

رضوان گلاب و مشک فشاند ز باغ خلد

برمحفلی که راست شد

امروز در حجاز

جبریل ایستاده که یابد نفوذ امر

در خطبه مصطفی لب جان بخش کرده باز

منبر کشیده سر به سوی کرسی فلك

و این بلعجب که بود چنان منبر از جهاز

ای شاهباز سدره نشین بال و پر گشای

بر دوش ودست شاه سزد جای شاهباز

برهان خویش خواست چو ماهی در آسمان

کردش بلند تا نگرندش بر آن فراز

آن راز را که در دل عالم نهفته بود

برداشت عقده از دل و بنمود کشف راز

گفت این که بنگریدش : هذا ولیکم

دارید اگرکه چشم بصیرت , کنید باز

هم حجت من آمده هم مدعای من

از حجت است دعوی حسن تو بی نیاز

بین مجاز تا به حقیقت بسی ره است

حق را زباطل است چو خورشید امتیاز

امروز شیعیان علی در غدیر خم

چون گل شکفته روی و چو سروند سرفراز

چون سوسن و هزار به هنگام تهنیت

سلمان مدیح گستر و حسان سخن طراز

یا صاحب الولایه یا مرتضی علی

ای کرده لطف جانب درویش در نماز

بنهاده بر امید کرم بنده آیتی

بر آستان جاه وجلالت رخ نیاز

((۳۰))

عید سعید غدیر

(نجومی خراسانی ت : ۱۲۶۲ ه .ش - و: ۱۳۵۶ ه . ش)

ای آن که می بری غم دل با سخنوری

برخیز و شاد زی تو به آیین دلبری

زیرا که بوستان شده از ابر آذری

پر از گل شقایق و ریحان عنبری

گویی شده است باغ و چمن فرش از حریر

سنبل چو زلف دلبر ما گشته تارتار

نرگس شده است دیده مستانه اش خمار

از فیض ابر، جام شقایق پر از عقار

بر شاخ گل به ناله کوکوست فاختار

بلبل به باغ می کشد از عشق گل صفیر

ناژو شده چو طره لیلی پر از شکن

غنچه ز شور عشق , دریده است پیرهن

افراخته است بر سر او چتر، نارون

در

باغ بلبلان همه کردند انجمن

رفته سرودشان , همه تا گنبد اثیر

در جلوه نسترن به لب جویبارهاست

غنچه شکفته چون دهن گلعذارهاست

از شوق بر لب گل نرگس شعارهاست

ساغر به کف گرفته و پر از عقارهاست

لاله فکنده است به دشت و دمن سریر

ای روشن از فروغ رخت چشم انس وجان

وای شهریار ملک یقین خسرو زمان

ای نور دیده من و ای یار مهربان

برخیز و می به ساغر عشقم بریز هان

کامروز مست باده شوم از خم غدیر

در وادی غدیر به فرمان ذوالکرام

آمد امین وحی به نزد شه انام

گفتا پس از سلام و تحیات و احترام

ابلاغ کن ز راه محبت به خاص و عام

کز بعد تو علی است به خلق جهان امیر

امت سپس به گفته پیغمبر خدا

کردند از جهاز شتر منبری بپا

آن منبری که گشت کمین پایه اش سما

آن منبری که داده ز انوار خود ضیا

بر صد هزار مهر و هزاران مه منیر

بر اوج منبر آن شه دین چون قدم نهاد

بر پیکر منافق دون لرزه او فتاد

وانگه گشود لب به سخن از ره و داد

واز رحلتش خبر به همه خاص و عام داد

یعنی که بایدم ز جهان رفت ناگزیر

فرمود بشنوید همه گفته های من

چون گشته وقت رفتن من سوی ذوالمنن

بگذاشتم کنون دو امانت ز خویشتن

زین دو بجوید آن که تمسک به هر ز من

باشم به روز حشر منش یار و دستگیر

آن دو امانتی که نهم بعد خود به جا

قرآن وعترت است که چون جان بود مرا

تا روز حشر این دو نگردد ز هم جدا

بر اهل بیت من نکند هیچ کس جفا

کس این دو را به هیچ زمان نشمرد حقیر

زین گفته ها که پشت ستمبارگان شکست

گفتی که تیر بود و به قلب

عدو نشست

بر دشمنان دین ره تزویر و حیله بست

آنگه نبی گرفت علی را به روی دست

در پیش چشم خلق همه از جوان و پیر

فرمود ای گروه به هر کس منم ولی

از بعد من ولی بودش در جهان علی

این حکم نیست از من و هست ازخدابلی

کاینک شده است نازل از خالق جلی

زیرا علی است از همه بیناتر و بصیر

یارب علی به مرتبه باشد چو جان من

گوید سخن به خلق همه از زبان من

آگه بود ز راز نهان و عیان من

احباب او تو جای بده در جنان من

اعدای او ببر به سوی وادی سعیر

ای خالق دو عالم و ای حی بی نیاز

لازم هر آنچه بود بگفتم به سوز و ساز

شد ختم چون که خطبه آن خسروحجاز

آمد فرود و برد به درگاه حق نماز

گفتا سپس به خرد و کلان آن شه شهیر:

کایند خدمت علی آن شاه انس وجان

گویند تهنیت همه او را به عز و شان

کردند دوستان همه بیعت در آن زمان

دادند مژده باد علی را به صد زبان

گشتند جمله شاد ز فرموده بشیر

یارب به آبروی علی شهریار دین

بگذر ز جرم ما همه در روز واپسین

ما را که می نهیم به خاك درت جبین

مپسند روز حشر گرفتار و دل غمین

خاصه نجومی آن که به عشقت بوداسیر

((۳۱))

عید سعید غدیر

برخیز که ملك جان , گردید بهشت آیین

بستند به هر بستان , از لاله و گل آذین

شادند همه یاران , کس نیست دگرغمگین

بنگر به دو صد عنوان , با چشم حقیقت بین

کز راه به باغ دین , آمد مه فروردین

با جلوه بلقیسی , با فر سلیمانی

نوروز به بستان زد, خرگاه به فیروزی

افراشت لوا هرسو, با نزهت و بهروزی

شد باد صباگل را, چون

بنده به دریوزی

بلبل بر گل آمد, با نغمه نوروزی

برخیز و بزن بر هم , آیین غم آموزی

دل را برهان یکدم , از بی سرو سامانی

رفت از دل ما ماتم , سور از پی سورآمد

طی گشت زمان غم , هنگام سرورآمد

شادی ز پی شادی , نور از پی نورآمد

عیش و طرب از هر سو, ما را به حضورآمد

از هر شجری رنگی , اکنون به ظهور آمد

در باغ گل و بلبل , رفتند به مهمانی

امروز جهان دین , چون خلد مخلدشد

آیین خداوندی , بر خلق مجدد شد

دین گشت دگر محکم , اسلام مشیدشد

جبریل به امر حق , نازل به محمد(ص)شد

یعنی علی عالی , امروز مؤید شد

تا تکیه دهد زین پس , بر مسند سلطانی

آن مهر سپهر دین , و آن شاه امم حیدر

آن کس که بود یکسر, بر خلق جهان رهبر

هم بر عربان رهبر, هم بر عجمان سرور

از طاق حرم بتها, گردید نگون یکسر

چون پای نهادی او, بر شانه پیغمبر

با امر رسول حق , در خانه یزدانی

ای آن که بود مهرت , سرمایه انس و جان

از یک نظر لطفت , هر درد شود درمان

تا در دو جهان گردد, هر مشکل ما آسان

بر روی محبانت , بگشا دری از احسان

تا باز رسد این سر, روزی به سرو سامان

لطفی به نجومی کن , ای مظهررحمانی

((۳۲))

عید سعید غدیر

ای یار پریچهر من , ای طالع فیروز

از خم غدیر آر مرا باده غم سوز

بازآ و بزن نغمه ای از پرده نوروز

از باده بیا چهره چون ماه برافروز

کامروز بودشاد دل خلق سراسر

امروز که من مست ز صهبای غدیرم

از عالم لاهوت رسیده است سفیرم

مدهوش ز پیغام دل آرای بشیرم

من شیفته آن شه افلاک سریرم

آن

کس که خدا بود ورا حامی و یاور

ای ساقی مستان ره عشق هلاقم

برخیز و بده باده سرشار از آن خم

کامروز جهان گشته ز فیضش به ترنم :

الیوم لکم دینکم اتممت علیکم

راضی است از این مستی ما حضرت داور

جبریل به فرمان خداسوی زمین شد

آوای شعف تا فلک و عرش برین شد

دست همه با دست خداوند قرین شد

احباب همه شاد و دل خصم غمین شد

زیرا که علی بنشست بر جای پیمبر

آنان که رهی جز ره عشاق نپویند

از بحر کرم جز گهر مهر نجویند

جز ذکر علی در همه احوال نگویند

مانند خلیل از همه جا دست بشویند

بی باک گذارند قدم جانب آذر

من بیم ز اعدای بداندیش ندارم

جز مهر تو جانا به دل خویش ندارم

با لطف تو اندوه کم و بیش ندارم

از جنت و دوزخ غم و تشویش ندارم

حب تو مرا بس بود ای ساقی کوثر

((۳۳))

عید غدیر خم

(صادق سرمد و: ۱۳۳۹ ه ش)

اگر هزار بشیر آمد و نذیر آمد

محمد است که بی مثل و بی نظیر آمد

ز آسمان رسالت بتافت ختم رسل

که چرخ معدلت از طلعتش منیر آمد

عقول ناقصه از شرم دم فرو بستند

که عقل کامل و کل در سخن دلیر آمد

به قدرت صمدی در صنم شکست افتاد

که دور سلطنت واحد قدیر آمد

بساط ظلم بر افتاد از بسیط زمین

بشیر عدل الهی چو بر سریر آمد

نخست مرد خدایی که دست بیعت داد

رسول را به صباح و مساظهیر آمد

علی ولی خدا صاحب ولایت بود

که بهر نصرت حق ناصر و نصیر آمد

بدان مثابه که هارون وزیر موسی بود

علی معین رسول آمد و وزیر آمد

به پاس خدمت پیمان , شه ولایت شد

که مست جام ولا از خم غدیر آمد

علی به خدمت اسلام فضل

سبقت داشت

که پاس خدمت دیرینه ناگزیر آمد

علی ز روز صغر از کبار امت بود

اگر چه در شمر سال و مه صغیر آمد

وصایت علی آموخت حکمتی ما را

که بر حکومت اقوام دلپذیر آمد

که پیشوایی ملت نصیب مردانی است

که سبق خدمتشان بر جوان و پیرآمد

اسیر نفس نشد یک نفس علی ولی

نشد اسیر که بر مؤمنین امیر آمد

امیر خلق کجا و اسیر نفس کجا!

که سربلند نشد هر که سر به زیر آمد

علی نداد به باطل حقی ز بیت المال

که از حساب و کتاب خدا خبیر آمد

علی نخورد غذایی که سیر برخیزد

مگر که سیر خورد آن که نیم سیر آمد

علی غنی نشد الا به یمن دولت فقر

که دولتش به طرفداری فقیر آمد

علی ستم نکشید و حقیر ظلم نشد

نشد حقیر که ظالم برش حقیر آمد

علی ز مظلمه خلق سخت می ترسید

که حق به مظلمه خلق سختگیر آمد

درود باد بر آن ملتی که رهبر وی

چنین بلند مقام و چنین خطیر آمد

غدیر خم نه همین عید مذهبی ما راست

که عید ملی ما نیز در غدیر آمد

((۳۴))

به مهر آل علی غاصب از عجم بگریخت

به دوستی علی شو که دستگیر آمد

درود باد بر ایران که نقش تاریخش

ز مهر آل علی نقش هر ضمیر آمد

درود باد بر ایران که انتقام علی

ز روبهان بگرفت و به کام شیر آمد

سخن به مدح علی کس نگفت چون سرمد

اگر هزار سراینده و دبیر آمد

((۳۵))

عید سعید غدیر

(حسینعلی منشی کاشانی ت : ۱۲۷۱ ه . ش – و: ۱۳۴۹ ه . ش)

فرخ و فرخنده باد, عید سعید غدیر

که باشد از حد فزون , مبارك و دلپذیر

به امر یزدان پاک , به حکم حی قدیر

نبی به روزی چنین , ساخت علی

را امیر

به جمله مؤمنین به زمره مؤمنات

چون که به خم غدیر کرد پیمبر نزول

گرد قدومش کشید, فلک به چشم قبول

از احد لم یزل , وز صمد لایزول

حضرت جبریل شد, رسول , نزد رسول

نخست از حق رساند بدو سلام و صلات

پس از سلام و صلات , باز رساند این پیام

که ای امام امم , که ای رسول انام

بلغ ما انزل الیک بر خاص و عام

و گر نه بنموده ای رسالتی ناتمام

که حق نگهدار توست از همه حادثات

ای شه عالی نسب , وی مه والاجناب

ز ایزد آورده ام , چنین به سویت خطاب

که در بر مرد و زن , به محضر شیخ وشاب

خیز و علی را نمای , ز خویش نایب مناب

که بسته بر دست اوست گشایش مشکلات

علی بود آن که هست دین خدا رانصیر

علی بود آن که هست بهر تو یار وظهیر

ندارد از ممکنات هیچ شبیه و نظیر

نیست به احکام دین پس از تو چون اوخبیر

از همه داناترست بر سنن و واجبات

علی است کز بعد تو اشرف و اولاستی

بر همه کائنات ولی والاستی

آن که به توحید و شرک فزودی وکاستی

کین وی و مهر او در همه اشیاستی

هذا ملح اجاج , هذا عذب فرات

همین علی بود و بس که مر تو را یار بود

به روز رزم و نبرد یار و مددکار بود

به کار دینش مدام کوشش بسیار بود

قاتل کفار گشت , قامع فجار بود

به خاک خواری فکند تن از طغات وعصات

گرفت ختم رسل دست علی را به دست

چنان که مشهور شد بر همه بالا وپست

گفت به صوت جلی آن شه یزدان پرست

علی است از بعد من امیر بر هر که هست

علی است نعم الامیر علی است خیرالولات

محب

او را حبیب داور و دادار باد

عدوی او را عدو ایزد قهار باد

یاور او را خدای , یار و مددکار باد

خاذل او نزد حق در دو جهان خوار باد

هست گر از مسلمین یا بود از مسلمات

رسول اکرم چو کرد مثال حق امتثال

خطاب عزت رسید از سبحات جلال

که دین اسلام یافت اینک حد کمال

نعمت من شد تمام به مسلمین بالمال

از این عمل راضی است ذات جمیل الصفات

ای ملک ملک دین علی عالی مقام

که حق تو را ساخته وصی خیرالانام

منطق منشی کند, مدح تو هر صبح وشام

به چشم لطف و کرم بر او نظر کن مدام

که هست باری گران او را از سیئات

جهان بود تا به جای , باد به جا نام تو

توسن ایام باد, تا به ابد رام تو

کوس ولایت زنند, بر زبر بام تو

باد به دلخواه تو, صبح تو و شام تو

این یک خیر المساء و ان یک نعم الغدات

هر که ما را دوست باشد گو علی را باش دوست

(ابوالقاسم حالت ت : ۱۳۹۳ – و: ۱۳۷۱ ه .

ش)

ای برادر تا به کی داری ز دور روزگار

در تن از تشویش تاب و بر دل از ادبار, بار

شکوه در وقت تعب کم کن که با هم توام است

درد و دارو, زشت و زیبا, رنج وراحت , گنج و مار

از جهان بی وفا رسم وفا کردن مخواه

وز درخت بی ثمر چشم ثمر دادن مدار

هر کسی برچید دامان تعلق زین چمن

از سموم فتنه همچون سرو ماند بر کنار

گر که خواهی گلشن جانت بگیرد خرمی

رو خس و خار هوی و آز را از بن برآر

رنجه مانی گر برنجی از قضای آسمان

شاد باشی گر نخواهی جز رضای کردگار

جای اندر کنج عزلت کردن از بی همتی است

ماکیان از

بی پری در خانه می گیردقرار

مرد میدان حقیقت کی گریزد از میان ؟

غرق دریای محبت کی درافتد بر کنار؟

تا طریق مهر می پویی , مترس از رنج راه

تا شراب عشق می نوشی میندیش ازخمار

نوبت عشق و نشاط است از چه هستی دل غمین ؟

فرصت سور و سرور است از چه هستی سوگوار

روز ناکامی گذشت آن به که باشی کامران

وقت ناشادی گذشت آن به که باشی شادخوار

از چه در این گلستان چون غنچه باشی تنگدل

وز چه در این بوستان چون لاله مانی داغدار؟

گر نباشی در چنین روزی به شادی پایبند

شاخه خشکی که نومید است از خود دربهار

تا که دست دشمن حق درنیاید ز استین

شد برون از آستین امروز دست کردگار

آمد آن شاهی که اندر وصف ذاتش گفته اند

لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار

روح مطلق , شیر حق , شاه نجف , صهر رسول

عین ایمان , اصل دین , کان کرم , کوه وقار

جسم دانش , جان بینش , دست قدرت , پای شوق

روی طالع , روح خوشبختی ,روان افتخار

دفتر حکمت , کتاب فضل , دیوان کمال

آفتاب عز و شوکت , آسمان اقتدار

میوه باغ سه روح و پنج حس و شش جهت

یکه سردار دو عالم , سرور هفت وچهار

کاخ دین را پایگاه و باغ حق را باغبان

ملک جان را پادشاه و شهر دل را شهریار

درس رحمت را کتاب و روی زحمت را نقاب

جام دانش را شراب و شمع بینش راشرار

ناامیدان را امید و ناتوانان را توان

ناشکیبان را شکیب و بی قراران را قرار

در خلافت عدل او کاخ امان را بام ودر

در فتوت جود او شاخ کرم را برگ و بار

پند او پندی که شد دست خطا را

دستبند

لفظ او دری که شد گوش سخن راگوشوار

آن که باشد نزد جودش صد چو حاتم شرمگین

و آن که باشد پیش علمش صد چولقمان شرمسار

عقل عاجز شد ز وصف دانش و تقوای او

کان فزون بوداز حساب و این برون بوداز شمار

گفت پیغمبر که بعد از من علی رهبر بود

در ره دین خدا و سنت پروردگار

هر که ما را دوست باشد گو علی را باش دوست

هر که ما را یار باشد گو علی را باش یار

حالت ارخواهی که در محشر نباشی روسیاه

روشن از مهر علی شو در نهان وآشکار

((۳۷))

علی بهین مظهر انسان

(محمد حسین شهریار ت : ۱۲۸۳ ه . ش - و: ۱۳۶۷ ه . ش)

یا علی نام تو بردم نه غمی ماند و نه همی

باءبی انت و امی

گوییا هیچ نه همی به دلم بوده , نه غمی

باءبی انت و امی

توکه از مرگ و حیات این همه فخری ومباهات

علی ای قبله حاجات

گویی آن دزد شقی تیغ نیالوده به سمی

باءبی انت و امی

گویی آن فاجعه دشت بلا هیچ نبوده است

در این غم نگشوده است

سینه هیچ شهیدی نخراشیده به سمی

باءبی انت و امی

حق اگر جلوه با وجه اتم کرده در انسان

کان نه سهل است و نه آسان

به خود حق که تو آن جلوه با وجه اتمی

باءبی انت و امی

منکر عید غدیر خم و آن خطبه و تنزیل

کر و کور است و عزازیل

باکر و کور چه عید و چه غدیری و چه خمی

باءبی انت و امی

در تولا هم اگر سهو ولایت ! چه سفاهت ؟

اف بر این شم فقاهت

بی ولای علی و آل , چه فقهی و چه شمی !

باءبی انت و امی

تو کم و کیف جهانی و به کمبود

تو دنیا

از ثری تا به ثریا

شر و شور است و دگر هیچ نه کیفی و نه کمی

باءبی انت و امی

آدمی جامع جمعیت و موجود اتم است

گر به معنای اعم است

تو بهین مظهر انسان و به معنای اعمی

باءبی انت و امی

چون بود آدم کامل غرض ازخلقت عالم

پس به ذریه آدم

جز شما مهد نبوت نبود چیز مهمی

باءبی انت و امی

عاشق توست که مستوجب مدح است و معظم

منکرت مستحق ذم

وز تو بیگانه نیازد نه به مدحی نه به ذمی

باءبی انت و امی

بی تو ای شیر خدا سبحه و دستار مسلمان

شده بازیچه شیطان

این چه بوزینه که سرها همه را بسته به دمی

باءبی انت و امی

لشکر کفر اگر موج زند در همه دنیا

همه طوفان همه دریا

چه کند با تو که چون صخره صما و اصمی

باءبی انت و امی

یا علی خواهمت آن شعشعه تیغ زرافشان

هم بدو کفر سرافشان

بایدم این لمعان دیده , ندانم به چه لمی

باءبی انت و امی

((۳۸))

در غدیر خم

(خوشدل تهرانی ۱۲۹۳ -)

در غدیر خم , نبی خشت از سر خم برگرفت

خشت از خم ولای ساقی کوثر گرفت

از خم خمر خلافت در غدیر خم بلی

ساقی کوثر ز دست مصطفی ساغر گرفت

گوش گردون گشت کر از های و هوی می کشان

کز می حب علی امروز مستی درگرفت

یک طرف شوری بپا سلمان کند عماروار

یک طرف میخانه را مقداد چون بوذر گرفت

دوستان را گاه شادی شد به رغم دشمنان

خواجگی خواجه قنبر ز دل غم برگرفت

خواست تا بر جام , سنگ اندازد آن مشؤوم خصم

سنگبارانش خدا از طارم اخضر گرفت

سنگ بر پیمانه افکندن ز بد مستی چه سود

سنگ بر سر زن که جای مصطفی حیدر گرفت

آری آری مرتضی بر مسند احمد نشست

آری آری هل اتی از انما

افسر گرفت

تا به پایان آورد امر رسالت را رسول

دامن همت پی ابلاغ بلغ بر گرفت

ساخت منبر از جهاز اشتران شاه حجاز

صاحب منبر مکان بر عرشه منبر گرفت

تا یدالّله فوق ایدیهم عیان گردد به خلق

دست پیش آورد و دست حیدر صفدر گرفت

آسمان یا لیتنی کنت تراب از دل سرود

بوتراب آن دم که جا بر دست پیغمبر گرفت

گفت هر کس را منم مولا علی مولای اوست

حیدرش سرور بود آن کو مرا سرور گرفت

جانشین و قاضی دین و وصی من علی است

این بگفت و بازوی آن شاه گردون فر گرفت

بین امواج مخالف کشتی دین خدای

از تلاطم ایمنی با لنگر حیدر گرفت

بد همای طبع من بشکسته پر از سنگ غم

باز از عشق علی زی اوج معنی پر گرفت

خوشدل از فیض مدیح شاه مردان مرتضی

حالی از تیغ زبان , ملك سخن یکسر گرفت

عید غدیر

(مکرم اصفهانی ت : ۱۳۰۴ ه . ق – و: ۱۳۴۴ ه . ش)

در حج وداع نبی از گنبد گردون

روح القدس آمد به زمین روز همایون

بر ختم رسل تهنیت از خالق بیچون

در روز غدیر آمد و آورد که اکنون

بلغ و بما انزل من ربک اعمل

فرمان خدای احد آمد سوی احمد

کای بنده زیبنده و ای عبد مؤید

در امر خلافت کنمت امر مجدد

باید بری امروز تو یرلیغ مؤکد

باید کنی امروز تو تبلیغ معجل

اندیشه مکن زان که کند وسوسه خناس

در باب علی یعصمک اللّه من الناس

باید بشناسانیش امروز به نشناس

بازار خزف بشکنی از حقه الماس

حق را کنی آن گونه که حق گفت مدلل

امروز اگر این ره مقصود نپویی

وین صفحه پر خار و خس امروز نشویی

بر دست گل تازه نگیری و نبویی

یا آن چه خدا گفته بگویی , تو نگویی

تبلیغ رسالت ز تو نایافته فیصل

بر پا

ز جهاز شتر از امر پیمبر

شد منبری آن جا و نبی رفت به منبر

بر حمد و به تهلیل خدا گشت ثناگر

مردم همه گرد آمده از کهتر و مهتر

تا آن که چه صادر شود از صادر اول

بگرفت کمربند علی سید بطحا

از دست نبی دست خدا رفت به بالا

بر خلق خدا سر خدا کرده هویدا

از رتبه عالی چو علی رفت به اعلا

شد بر همه اولی چه ز اعلا و چه اسفل

پس ختم رسل روی سخن کرد به مردم

زد بانگ که : هل لست بکم اولی منکم ؟

گفتند: بلی , با شعف و شوق و تبسم

و آن گاه نبی بار دگر کرد تکلم

در وصف علی کرد بیانات مطول

کای فرقه ز مرد و زن و اعراب و قبایل

امروز به من پیک الهی شده نازل

این بار گران را برسانمش به منزل

شاهد همه باشید به حق , حق شده و اصل

یعنی که خلافت به علی گشت محول

هرنفس نفیسی که براونفس من اولی است

این شخص شخیصش علی اش سیدومولاست

بر دامن پاکش همه را دست تولاست

در حق علی قول خداوند تعالی است

بد دین شما کامل و امروز شد اکمل

امروز علی را به خلافت بنشاندم

بر نقشه باطل خط بطلان بکشاندم

بر سطح زمین تخم ولایت بفشاندم

شهدی به مذاق همه عالم بچشاندم

بر کام یکی , شهد و به یک ذائقه ,حنظل

یا رب به مدد کار علی باش مددکار

آزار کن آن را که علی را کند آزار

هر کس که علی را بکند خوار بکن خوار

بن عم مرا در همه جا باش نگهدار

مخذول کن آن کس که نهد امر تومجمل

آمد چو ز منبر به زمین سید لولاک

از شور زمین غلغله افتاد به افلاک

گفتند علی را که سمعنا و

اطعناک

یا سیدنا نشکر ایاه و ایاک

فی حقک ما جاء بنا قد نتقبل

یا شاه نجف مخزن اسرار الهی

از فر تو دارند شهان افسر شاهی

دریای سخای تو بود نامتناهی

مکرم به جز از کوی تواش نیست پناهی

خواهد کنیش عقده لاینحل دل حل

((۴۰))

قصیده غدیریه

(الهی قمشه ای و: ۱۳۵۲ه. ش)

در مدح حضرت شاه اولیاء علی مرتضی علیه من اللّه التحیه و الثناء

سروش غیبم به پرده دل سراید از عشق داستانها

که جز به مهر علی فروزان نگرددانوار آسمانها

چو حسن او ماه دلربایی چو طلعتش جلوه خدایی

چو قامتش سرو با صفایی ندیده چشمی به بوستانها

به هر دل افتد ز مهر نورش بنوشد از باده طهورش

به جامی از کوثر حضورش شودمجرد تن و روانها

شنیده نیروی سنانش , فکندن عمرو و صد چو آنش

ندیده ای قدرت روانش به کشور ملک لامکانها

به ملک جان شاه کشور است او, به شهر علم نبی در است او

به گنج حق پاک گوهراست او, خراج یک جلوه اش جهانها

ز حق مجیب دعای آدم به امر ایزد وصی خاتم

فروغ اللّه و نور عالم , فدای او جان جان جانها

ظهور عین الکمال ایزد شهود کل الجمال ایزد

به قهر و سطوت جلال ایزد خدانمایی به چشم جانها

خرد به کار علی است حیران که چیست این سرسر سبحان

مثالی از بی مثال یزدان ,دراواز آن بی نشان نشانها

خلیفه اللّه اعظم است او, معلم روح آدم است

امیر پاکان عالم است او امام مطلق بر انس و جانها

کتاب ناطق امام بر حق معین طاها ولی مطلق

خلافتش بر جهان محقق حکومتش بر تن و روانها

علی عالی امیر ایمان ولی ایزد خدیو امکان

وصی احمد سمی سبحان جلالتش برتر از بیانها

دو دیده اش بر جمال سرمد دو

نرگسش مست حسن ایزد

بهشتیان ر ا به نص احمددو گوهرش سید جوانها

هزار یک از صفاتت نکرده وصف ای امیر عالم

اگر فرستد هزار دفتر, فرشته وحی از آسمانها

تو ظل خورشید لایزالی , تو ذات بیمثل را مثالی

تو ساقی جرعه وصالی به باغ رضوان به بوستانها

تو جوهر قدرت خدایی تخلق وصف کبریایی

ز مهر حق در مثل ضیایی تو را سزدقدر و عز و شانها

تو در غدیر از خدای قادر امیر باطن شدی و ظاهر

که تاجداری شرع اطهرتوراست شایسته نی فلانها

به ملک دین جز تو شه نزیبد بر این فلک جز تو مه نزیبد

شهی به هر دل سیه نزیبدتویی گل و خارت این و آنها

تو بسمل دفتر خدایی , به کشتی شرع ناخدایی

شهنشه تاج انمایی ثنای حسن تو برزبانها

تو خسرو هل اتی مقامی بشیر رحمت به خاص و عامی

ز کوثر عشق یا رجامی به عاشقان بخش و تشنه جانها

تویی که شمشیر آبدارت فکند سرها به خاک ذلت

بس آتش قهر و اقتدارت زمشرکان سوخت دودمانها

ز امر بلغ به حکم ایزد شدی تو چون جانشین احمد

رقیب گشت از حسد مخلد به نار محرومی از جنانها

به شکر اعزاز پادشاهی به شیعیان از کرم نگاهی

مخواه ما را بدین تباهی نظر کن ای شه به پاسبانها

تو پرده دار ظهور ذاتی تو آینه جلوه صفاتی

تو کشتی نوح را نجاتی فراتر از گردش زمانها

چو خوانمی دفتر و کتابت فصاحت بیحد کلامت

فزایدم معرفت پیامت زدایدم شبهت و گمانها

تبارک آن خوش کتاب ایمان مفسر مجملات قرآن

فصاحتش نور چشم سحبان مسخرش عقل نکته دانها

به خیل خوبان تو پیشوایی بر اهل دل شاه اولیایی

غرض ز معراج مصطفایی که آرداز غیبت ارمغانها

شبی که راز کمیل خوانم چو شمع روشن شود

روانم

ز شوقت از دیده خون فشانم زدل کشم ناله و فغانها

صباح اگر خوانمی دعایت به پیشگاه ازل ثنایت

به چشم دل بینمی صفایت در آن حقایق وز آن بیانها

ز علم و عقل و سخا و قدرت به زهد و حلم و تقی و همت

ندید چشم جهان مثالت نه در زمین نی در آسمانها

به سجده گه سر نهادی ز جور ابن ملجم مرادی

به گلشن قدس پرگشادی برستی ازجور سرگرانها

به تیغ زهر آبداده ناگاه شکافت آن جبهه به از ماه

فرشته فریاد زد که اللّه برآمد از قدسیان فغانها

منم (الهی) گدای کویت ز هر طرف چشم دل به سویت

که افتدم یک نظر به رویت به وقت رحلت ز جسم جانها

الهیم بنده تو شاهم به کوی عشقت فتاده را هم

که بخشد ار غرقه در گناهم محبتت زآتشم امانها

((۴۱))

غدیریه

(دکتر قاسم رسا و: ۱۳۵۶ ه . ش)

آسمان خواهد که امشب با زمین ساغر زند

جامی از صهبای روح انگیز و جان پرورزند

ساقی گلچهره امشب جلوه دیگر کند

مطرب خوش نغمه امشب پرده دیگر زند

آسمان پوشیده بر تن پرنیان نیلگون

خویشتن را چون عروسان زینت و زیور زند

گوشوار سیمگون بر گوش آویزد ز ماه

حلقه ها از در و مروارید و از گوهر زند

ماه امشب خوش نشسته در میان اختران

گاه نوشد باده گاهی بوسه بر اختر زند

دست افشان کهکشان و پای کوبان مشتری

زهره در آغوش پروین باده در ساغرزند

این همه زیور به خود بسته است امشب آسمان

تا مگر جامی ز دست ساقی کوثرزند

آسمان را گفتم این بزم و نشاط از چیست ؟ گفت

چون که فردا آفتاب از برج خاورسر زند

من در آن بزمی کنم خدمت که شاه انبیا

مصطفی (ص) تاج ولایت بر سر

حیدر زند

در غدیر خم چو دریا خلق خیزد موج موج

کشتی لولاک چون آن جا رسد لنگرزند

بر جهاز اشتران خواند محمد(ص) خطبه ای

خطبه ای کاندر حلاوت طعنه بر شکرزند

کاین علی باشد ولی اللّه , باید بعد من

بر سریر دین نشیند بر سرش افسر زند

هر که من مولای اویم بعد من مولاش اوست

مرد حق باید قدم در راه این رهبرزند

من همان شهرم که باشد چون علی آن را دری

ره به شهر علم یابد هر که بر این درزند

آسمان بر خاک افتاده است خواهد چون زمین

بوسه بر پای علی داماد پیغمبر زند

گفت جبریل امین را حق که بعد از مصطفی

سکه شاهی به نام حیدر صفدر زند

آن که خاکش رونق فردوس رضوان بشکند

و آن که کاخش تکیه بر نه گنبد اخضرزند

آن که قهرش لرزه بر اندام دشمن افکند

و آن که خشمش آتش اندر قلعه خیبر زند

نیست اورنگ خلافت جز سزاوار علی

پیش سلطان لاف شاهی گو گدا کمتر زند

اوست محور در فضا هر ذره ای گردنده ای است

چرخ این گردنده ها بر گرد این محور زند

چرخ برچیند بساط داوران را از زمین

تکیه چون بر مسند دین , آیت داور زند

بنده دربار شاهی باش کز قدر و جلال

ناز بر خاقان فروشد طعنه بر قیصر زند

پرچم شاه ولایت بین که در هر بامداد

خنده ها بر پرچم دارا و اسکندر زند

طبع شعر من کجا و مدح شاه اولیا

طایر اندیشه آن جا کی تواند پر زند؟!

در پناه لطفش آساید رسا چون خسته دل

دست بر دامان او در دامن محشر زند

صحنه غدیر

می رسد از خم ندایی دلپذیر

کز ره آمد کاروانی با بشیر

از درای کاروان خم در خروش

وز خروش خم جهانی پر صفیر

دست افشان از

نشاط افلاکیان

پای کوبان از طرب برنا و پیر

سالکان راه حق را زیر پاست

نرمتر خار مغیلان از حریر

از سفارتخانه کبرای حق

با همایون نامه نازل شد سفیر

از حریم کبریا آمد سروش

تا گشاید پرده از رازی خطیر

کرد روشن صحنه اسلام را

صحنه تاریخی عید غدیر

از وداع کعبه چون شد رهسپار

خواجه لولاک با جمعی کثیر

در غدیر خم به شاه انبیا

گشت فرمان صادر از حی قدیر

کای محمد(ص) کن رسالت را تمام

کن فضا را روشن از بدر منیر

بر علی امر ولایت را سپار

کاو بود شایسته تاج و سریر

از جهاز اشتران آماده ساخت

منبری پیغمبر روشن ضمیر

خواند بر منبر پس از حمد خدای

خطبه ای شیوا و نغز و دلپذیر

کاین علی باشد ولی کردگار

بعد من بر خلق مولی و امیر

نور او سرگشتگان را رهنما

لطف او افتادگان را دستگیر

پارسایی عارف و بیدار دل

رهبری دانا و بینا و بصیر

بر ضعیفان پیشوایی مهربان

بر ستمکاران امیری سختگیر

اوست اقلیم قدر را حکمران

اوست دیوان قضا را سردبیر

در شجاعت شهسواری بی قرین

در عدالت شهریاری بی نظیر

رهبر آزادگان کز روی لطف

بند غم بگشاید از پای اسیر

بار ذلت گیرد از دوش گدا

گرد محنت شوید از روی فقیر

در فنون رزم سرداری بزرگ

در مقام فضل استادی شهیر

جملگی دادند با دست خدای

دست بیعت از صغیر و از کبیر

مدعی را با علی هرگز مسنج

(گر چه باشد در نوشتن شیر, شیر)

جز مسیر حق رسا راهی مپوی

هست راه رستگاری این مسیر

جشن ولایت

از خم رسید مژده که جشن ولایت است

لبریز خم ز باده لطف و عنایت است

خمخانه ولایت مولی گشوده شد

ساقی ز جای خیز که وقت سقایت است

در صحنه غدیر به فرمان کبریا

در اهتزاز پرچم شاه ولایت است

آری علی پسر عم و داماد مصطفی

شایسته خلافت و امر وصایت است

زان چشمه

زلال که جوشید در غدیر

انهار معرفت همه جا در سرایت است

گفتار او شکوفه باغ فضیلت است

رخسار او طلیعه صبح هدایت است

آیینه ای که مظهر اخلاص و بندگی است

گنجینه ای که منبع هوش و درایت است

ذات علی است مظهر آیات کبریا

حیران بشر ز خلقت این طرفه آیت است

برنامه خلافت سلطان اولیا

انفاق و دستگیری و عدل و رعایت است

دعوت به اتحاد و صفا و یگانگی است

دوری ز اختلاف و فریب و سعایت است

از زهد و فضل و جود و جوانمردی علی

در صفحه وجود هزاران حکایت است

گنجینه لئالی طبع بلند او

مشحون ز پند و حکمت و وعظ و روایت است

اسلام آبرو زدم ذوالفقار یافت

شاهی که آیت ظفرش نقش رایت است

محراب راز ماتم آن قبله نیاز

در دل هنوز ناله و بر لب شکایت است

از خون پاک فرق علی جبهه وجود

خونین هنوز بر اثر آن جنایت است

با چهره شکفته شتابد به سوی حق

آن را که بر قضای الهی رضایت است

ما را زبان خامه توصیف نارساست

اوصاف خانه زاد خدا بی نهایت است

تا سایه ولای علی بر دیار ماست

ایمن نشین که کشور ما در حمایت است

ما را بدوست چشم شفاعت به رستخیز

آن جا ز دوست گوشه چشمی کفایت است

طبع رسا چو چشمه تراوش کند هنوز

چون متصل به چشمه فیض و عنایت است

یداللّه فوق ایدیهم

مصطفی در غدیر خم که رسید

گشت ملهم ز جانب ملهم

چون علی را گرفت بر سر دست

از پی امتثال امر مهم

ناگه از آسمان ندا برخاست

که : یداللّه فوق ایدیهم

غدیریه و مدح حضرت امیرالمؤمنین علی – ع

طائی شمیرانی – معاصر

سایبان باور نکردم مه شود بر آفتاب

تا ندیدم بر فراز دست احمد بو تراب

آری آری ماه بر خورشید گردد سایبان

مصطفی گر آفتاب آید علی گر ماهتاب

قرص مه از

آفتاب ار می کند کسب ضیا

از چه آن خورشید از این مه سایه سازداکتساب

سایبان بر فرق خود او را بدان معنی نمود:

هر که را باشد به سر این سایه گرددکامیاب

بر فراز دست خود او را گرفت از آن جهت

تا نماید مطلبی از امر حق در احتجاب

در غدیر خم چو شد از سوی خلاق مجید

کرد جبریل امینش امر بلغ را خطاب

کای رسول حق به جای خویشتن منصوب کن

آن که باشد حجت حق و تو را نایب مناب

تا به کی مهر درخشان داشتن در پشت ابر

تا به چند اسرار یزدان را نهفتن درحجاب

بر رخ امت ز امر خالق خود ای رسول

ساز اتممت علیکم نعمتی را فتح باب

جا به او رنگ خلافت ده شهی را کز ازل

دعوت پیغمبران با حب او شد مستجاب

نه به فرق خسروی تاج و صایت آن که زد

از ازل بر لوح هستی نقش این نیلی قباب

پس نبی بر امتثال امر یزدان کرد امر

منبری بدهند آرایش ز تجهیز دواب

چون بپا گردید آن منبر بر آمد اندر آن

خواند نزد خود علی را آن شه مالک رقاب

بر فراز دست خود او را بدان حالت ببرد

کشکارا شد سپیدی زیر کتف آن جناب

گفت چون من رخت بربندم از این دار فنا

باز گویم کز نفاق ای قوم سازید اجتناب

می گذارم دو امانت را به جای خویشتن

کن دو می باشند هادی خلق را از شیخ وشاب

تا نگردند آن دو واصل بر لب کوثر به من

نیست بر آن دو جدایی تا صف یوم الحساب

اول از آن دو, کلام اللّه منزل هست , آنک

نی شود حرفی از آن تفسیر, در هفتادباب

دومین از آن دو می باشد مطهر عترتم

که خدا توصیفشان فرمود در ام

الکتاب

هر که را مولا منم او راست مولی این علی

هر که را رهبر منم او راست رهبر این جناب

امر او امر منست و امر من امر خدا

کرده بر من بس عذاب آن کس که کرد او راعذاب

خلق را از بعد من فرمانروا باشد که هست –

بغض او بئس العذاب و حب او حسن المب

ای ولی اللّه تو بودی بوتراب آن گاه آنک

غوطه ور بد هیکل آدم هنوز اندر تراب

همچو طفلی کاو نمی خسبد به مهد از شوق شیر

بهر خون کین نخسبد ذوالفقارت درقراب

معتصم بر حبل حبت گر شود شیطان به حشر

می تواند خلق عالم را رهاند ازعذاب

لاله یی بی امر تو هرگز نروید از زمین

ژاله یی بی اذن تو هرگز نبارد از سحاب

علم تو نخلیست کان را مهر رخشانست بار

کوی تو شهریست کان را عرش یزدانست باب

یک حدیث از رحمت تو هر چه در جنت نعیم

یک کلام از حکمت تو آنچه درگیتی کتاب

از شمیم خلق تو هر هشت جنت یک شمیم

- وز محیط علم تو هر هفت دریا یک حباب

ای شه ملک نجف وای مخزن اسرار حق –

چند طائی ز اشتیاق درگهت در پیچ وتاب ؟

گر برانی شاکر ستم ور بخوانی ذاکرم

این تو و این مادحت ای خسرو گردون جناب

((۴۳))

غدیریه

طائی شمیرانی معاصر

منت بنهاد ایزد امروز به مردم

کامد به نبی آیت اتممت علیکم

آورد سزاوار سزا را به کف امروز

گشتند رها خلق ز هر سوء تفاهم

آن شاه که بدلایق دیهیم ولایت

بنشست به اورنگ خلافت به ترنم

شد امر ز حق بلغ ما انزل الیک

کای ختم رسل هادی کل بحر تنعم

تا چند پس ابر بود نیر اعظم

تا کی در مقصود ز انظار بود گم

بردار دگر پرده ز اسرار

رسالت

آن راز دگر فاش نما در بر مردم

بر تخت خلافت بنشان آن که به هر عصر

برهاند رسولان را از رنج و تالم

یعنی که علی را بنشان جای خود امروز

آن شاه که دارد به همه خلق تقدم

جز او که بود لایق این رتبه عالی ؟

آن جا که بود آب چه آید ز تیمم !

گر شهر علومی تو, علی هست در آن

در شهر ز در هر که نگردید شود گم

گر علم بجویند پس از تو ز که جویند

چون بوی خوش از عود برآید نه ز هیزم

ازیم گهر آرند برون نزدل مرداب

از نی شکر آرند به کف نزدم کژدم

اجرا نشود گر که چنین امر در امروز

فرمان رسالت نگرفتست تخاتم

فرمان توقف ز نبی پس شده صادر

آنان که فتادند چو دریا به تلاطم

پس امر بفرمود جهاز شتران را

چون منبری آرند بسویی به تراکم

پس گشت بدان منبر آن مهبط تنزیل

چون عیسی جان بخش که در چرخ چهارم

بگرفت روی دست پس آن گاه علی را –

بگشود چو غنچه دو لب از بهر تکلم

فرمود به هر کس که منم سرور و مولا

او راست علی سرور و مولا ز تقدم

از طاعت او هر که به پیچد سر تسلیم

در روز جزا می گزد انگشت تندم

یار است مرا هر که بدو جست تولا

خصم است مرا هر که بدو یافت تخاصم

ای ذات تو بر شخص نبی یاور اول

وی شخص تو بر ذات خدا مظهر دوم ...

تو کرده یی از جود جهان را سه طلاقه

نگذشت اگر آدم خاکی ز دو گندم

بر خاطر فرمان جناب تو بود گر

افلاک زند دور, درخشند گر, انجم ...

شاها منم آن طائی معزول ثناگو

کز مدح تو بر سنگ دهم شور و ترنم

با جان مگر

از دل برود شوق ثنایت –

آن سان که مرا هست به مدح تو تصمم

((۴۴))

به کام دهر چشاندی میی ز خم غدیر

محمود شاهرخی – معاصر

تویی که ذکر جمیلت به هر زبان جاری است

زلال یاد تو در جویبار جان جاری است

مدام زمزم وصف تو ای سلاله نور

به باغ خاطر هر طبع نکته دان جاری است

نسیم مهر تو ای مهربان به دشمن و دوست

چو عطر عاطفه در خاطر جهان جاری است

صدای عدل تو ای خصم اهل جور, هنوز

به سان صاعقه در گوش آسمان جاری است

روان به سینه ما کوثر محبت توست

چو موج نور که در نهر کهکشان جاری است

به کام دهر چشاندی میی ز خم غدیر

که شور و جوشش آن در رگ زمان جاری است

از آن زمان که حرم مطلع جمال تو شد

به سوی کعبه چو ریگ روان , روان جاری است

هماره جوشش خون تو ای روان بهار

به نبض لاله و سوری و ارغوان جاری است

ز چشمه سار ولای توای خلاصه لطف –

به جویبار زمان فیض جاودان جاری است

بود ولای تو و آل تو چو کشتی نوح

که بی مخاطره در بحر بیکران جاری است

ز ابر خاطر من می چکد ثنای علی

چو اشک شوق که از چشم عاشقان جاری است

((۴۵))

افسر ولایت

محمدعلی مردانی – معاصر

هر که پا در راه پیغمبر گذارد

بر سرش دست خدا افسر گذارد

هر کسی جویای حق باشد خداوند

بر دل او مهر پیغمبر گذارد

آن که ره جوید به باب علم احمد(ص)

تاابد بر آستانش سر گذارد

فاش برگو سالک گم کرده ره را

بیهوده عمری به بحر و بر گذارد

آن که می جوید حریم کبریا را

تا که سر بر کعبه داور گذارد

آنکه پوشد جامه احرام بر تن

شب به بالین , سر به چشم تر گذارد

بانگ لبیکش رود بر آسمانها

تن به خاک گرم در مشعر گذارد

گر نباشد در دلش نقش تولا

بار

پیش سیل ویرانگر گذارد

از صفا و مروه و سعیش چه حاصل

جان خود را گر در آن معبر گذارد

تا بجوید باب علم مصطفی را

گو قدم در مکتب بوذر گذارد

بر کف آرد دامن حبل المتین را

دل بر آن درگاه چون قنبر گذارد

چو خلیل اللّه اگر جوید گلستان

با ولایش جامه در آذر گذارد

آن که بهر بندگی بر درگهش سر

صد هزاران میثم و اشتر گذارد

آن که در اجرای امر حی سبحان

پا به جای پای پیغمبر گذارد

تا فنا سازد بت و بتخانه یکسر

پا به روی دوش آن سرور گذارد

عرش , خم از بهر تعظیمش کند سر

سجده چون بر خالق اکبر گذارد

می کند خاموش شمعی را وزین ره

داغها بر سینه کافر گذارد

تیغ عدلش در احد از دشمن دین

چون احد تلی ز خاکستر گذارد

آن که مهر آسمان در پیش عزمش

ماند از رفتار و کروفر گذارد

آن ابر مردی که از اشک یتیمی

اشک غم می ریزد و خنجر گذارد

آن که در روز غدیر خم پیمبر

از ولایت بر سرش افسر گذارد

چون که یک روح اند اما در دو پیکر

با نبی او پای بر منبر گذارد

طبع مردانی درین روز مبارک

رخ به خاک آن گران اختر گذارد

بر اساس نظم , بنیان سخن را

بر فراز گنبد اخضر گذارد

عید غدیر

باز از لطف باغبان ازل

بلبل طبع با هزار امل

کرد در باغ معرفت پرواز

گرد سرو و شقایق و صندل

بر سر شاخ لاله و سنبل

گه به اعلا پرید و گه اسفل

گاه شد زیر برگ گل پنهان

گاه گل ریخت در کنار و بغل

تشنه شهد عشق بود و از آن

گشت در جستجوش مستعجل

یافت چون ره به کوی پیر خرد

داد جان را به مهر او صیقل

جرعه ای زان می طهورش داد

روح پرور شدش ز فیض

ازل

مرغ دل تارها شد از این دام

شد معمای بعد منزل حل

شده قمری خموش و گل همه گوش

تا زند مرغ طبع بانگ غزل

در مدیح ولی اعظم حق

حجت کردگار و صدر اجل

میزبان مقام اوادنی

ثانی فرد صادر اول

آن عدو بند کز غیاب و حضور

بست و بگشود دست دیو دغل

کافرم گر خداش خوانم , لیک

ذات حق را بود بزرگ مثل

بانی بارگاه کن فیکون

ولی کردگار عز و جل

به جز احمد که هست ختم رسل

بر همه انبیا به علم افضل

باب علم است و پیش اوست یکی

عهد ماضی و حال و مستقبل

بهر تبلیغ حضرتش به غدیر

آمد از حق کتابتی منزل

تا ولایت به او کند تفویض

در بر خلق , احمد مرسل

مرتفع منبری به امر خدا

کرد آماده از جهاز جمل

روی دست رسول مظهر حق

همچو مهری که سر زند ز جبل

خصم دون ماند زیر بار حسد

چون گرفتار در میان وحل

گفت احمد که هر که خصم علی است

شهد گردد به کام او حنظل

بر محبان او ز لطف خدای

زهر, شیرین شود چو شیر و عسل

گشته از ذات کبریا ساطع

چارده نور در یکی جدول

همه هستند مظهر یزدان

همه در نزد حق اعز و اجل

هر کرا مهرشان بود در دل

گر به خروار یا بود خردل

روز میعاد یوم لا یغنی

سرفراز است در میان ملل

یا علی ! ای خدیو کشور جان

لوح تفصیل عالم مجمل

از تو شد آیت خدا ظاهر

از تو شد دین مصطفی اکمل

صوت ناقوس و صحبت اصنام

شد مبدل به ذکر خیر عمل

تا تو در کعبه آمدی به وجود

خصم دون را دو دیده شد احول

به ولایت که دشمنان تو را

نیست راه نجات بل هم اضل

نیست حصن حصین مهر تو را

از فسون و گزند دهر, خلل

مهدیت گر نبود ما را یار

کار اسلامیان بدی

مختل

یا علی کن مدد خمینی را

رشته عمر دشمنش بگسل

مسلمین را ز لطف کن پیروز

حزب صدام را نما منحل

نهضت ماست , نهضت قرآن

فارغ از غدر و مکر و کید و حیل

شکر للّه که دشمن اسلام

هست گمراه و احمق و مبطل

دانش آموز مکتب توحید

بر همه عاقلان بود اعقل

پیرو مکتب حسین تواند

جان نثار امام و مرد عمل

یا علی کن مدد که در ره دین

عقل گردد به راه ما مشعل

چون شهیدان ما که پوشیدند

بر تن خود ز خون , حریر و حلل

در مدیح تو برد مردانی

نرد عشق از فرزدق و دعبل

همای رحمت در ولایت علی – ع

اگر از ره حقیقت سپری ره ولا را

نگری به دیده دل جلوات کبریا را

به طواف کعبه بینی همه جان ماسوی را

شنوی به گوش جان این نغمات جانفزا را

علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را

که به ما سوی فکندی همه سایه همارا

بود از علی مزین به زمانه رایت دین

ز جلالتش حرم را بود این جلال و آیین

چو جمال اوست مرآت پیمبران پیشین

ز کمال اوست روشن دل خاتم النبیین

دل اگر خدا شناسی همه در رخ علی بین

به علی شناختم من به خدا قسم خدارا

به جز از نبی به عالم دگری نمی تواند

که به باغ دین نهالی چو علی بپروراند

چو مقام مرتضی را چو نبی کسی نداند

به سریر حق کسی را به جز او نمی نشاند

به خدا که در دو عالم اثر از فنا نماند

چو علی گرفته باشد سر چشمه بقا را

به عدوی توست عالم همه جان به سان برزخ

به فلک رسد دما دم ز زمین نوای بخ بخ

نبرد زمانه از یاد جفای خصم , آوخ

چو به دست توست جانا ز صراط حق سر نخ

مگر ای سحاب رحمت تو

بباری ارنه دوزخ

به شرار قهر سوزد همه جان ما سوی را

به خدا کسی نیامد چو علی ولی ذوالمن

که کند چراغ دین را ز فروغ عدل روشن

چو علی به جای احمد, که به مرگ می دهد تن ؟

به جز از علی چو نبود به جهان مغیث و مامن

برو ای گدای مسکین در خانه علی زن

که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را

به خدا کسی که پوشد به تن از ولاش جوشن

کند از کرم کریمش ز عذاب حشرایمن

شودش حساب آسان بودش جحیم گلشن

ز کرامتش عجب نی که کرم کند به دشمن

به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من

چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا

چو علی کسی نیامد که شود به نفس غالب

چو علی کسی نباشد به صراط و عدل طالب

به جز از علی نبی را نبود وصی و نایب

چو علی کسی نباشد به فضایل و مناقب

به جز از علی که آرد پسری ابوالعجایب

که علم کند به عالم شهدای کربلا را

چو شرار عشق جانان شده از ازل فروزان

دل عاشقان گدازان شده چون لهیب سوزان

همه سر به کف در این راه سمند عشق تازان

نظری کن از حقیقت به گروه سرفرازان

چو به دوست عهد بندد ز میان پاکبازان

چو علی که می تواند که به سر برد وفارا

در بحر انما را به سخن نمی توان سفت

مه آسمان دین را نتوان به ابر بنهفت

ز شکوفه زار طبعم گل مدح دوست بشکفت

چو ولایت علی را شه انبیا پذیرفت

نه خدا توانمش خواند, نه بشر توانمش گفت

متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را

به زمانه نیست کس را به از این مقام رفعت

که علی کند عطایش به کرم نشان دولت

بودم امید احسان

ز مقام آل عصمت

که ز مرحمت دهندم به زمانه تاج مدحت

به دو چشم خونفشانم هله , ای نسیم رحمت

که ز کوی او غباری به من آر توتیارا

علی ای که داده رجحان ز عطای خود خدایت

به جهان آفرینش زده سکه ولایت

تویی آن امید هستی که ز پرتو عطایت

شده عدل , سایه گستر شده جاودان لوایت

به امید آن که شاید برسم به خاک پایت

چه پیامها که دادم همه سوز دل , صبا را

علی ای خلیفه اللّه , علی ای بزرگ انسان

که بود قضا به امرت , قدرت مطیع فرمان

سر طاعت تودارد به سپهر, مهر تابان

ز تو می رسد به درمان همه درد دردمندان

چو تویی قضای گردان به دعای مستمندان

که ز جان ما بگردان ره آفت قضارا

به مقام و جاه احمد, به خدای هر دو عالم

که ولایت علی شد سبب نجات آدم

نبود چو حصن مهرش به جهان حصار محکم

بودم امید احسان ز علی ولی اعظم

چه زنم چو نای هر دم ز نوای شوق او دم

که لسان غیب خوشتر بنوازد این نوارا

دل بینوا ندارد به زمانه غیر آهی

که به جز علی نباشد به خدا مرا پناهی

به جز از طریق مهرش ننهم قدم به راهی

مگر آن امید جانم کند از کرم نگاهی

همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی

به پیام آشنایی بنوازد آشنا را

علی ای مراد مردانی ایا خجسته کوکب

که ز لعل جانفزایت شده جام دل لبالب

چو به مدح توست عمری به ادب گشوده ام لب

مددی که ره بیابم به حریم دوست یارب !

ز نوای مرغ یاحق بشنو که در دل شب

غم دل به دوست گفتن چه خوش

است شهریارا

((۴۷))

غدیریه

(ابوتراب هدائی ت : ۱۲۷۶ و: ۱۳۷۳ ه .

ش)

هر چه بینی در بسیط خاک کج خوی شریر

هر که بینی مانده در چنگال آمالش اسیر

کفر و الحاد و نفاق و دور ماندن از صواب

و این پلیدیها و ظلمت هست ز انکارغدیر

چون رسول اللّه خاتم گشت مامور از خدا

تا نماید ره , بشر را سوی احسان کثیر

تا رهاند از پریشانی و جهل و خودسری

هم نماید راه روشن را برای هر بصیر

آمدش جبریل و گفتا: ای امیر انبیا

ای که در کانون خلقت نیست مانندت نظیر

من تو را از جانب یزدان پیام آورده ام

ای که هستی بر خلایق هم بشیر و هم نذیر

ای که بر ذرات عالم می رسد از توحیات

وای که در عرش علا باشد تو را جا وسریر

تا رهانی خلق را از تیرگیهای ضلال

تا کنی بینا به نور باطن خود هر ضریر

تا کنی بنیان دین را استوار و پایدار

تا نماند حجتی از بهر افراد شریر

مجمعی اندر غدیر خم بپرداز و بگو

بعد من باشد علی بر ارض و ما فیها سفیر

حکم او حکم من است و حکم من حکم خدا

حب او ایمان و بغضش کفر و زین نبودگزیر

فرض بر هر فرد انسان است تا از روی صدق

رخ نهد بر آستان این جوانمرد دلیر

هست جنت جایگاه پیروان صادقش

هر که از او روی تابد دوزخش باشد مسیر

هر که من مولای او هستم علی مولای اوست

هست این فرمان رب خالق حی قدیر

حاضران گفتند پذیرفتیم و یک تن زان گروه

بخ بخ گفت و بیعت کرد و خواند او راامیر

لیک بعد از رحلت او کند آن کان نفاق

چاهی اندر معبر آن سفله خویان قصیر

تا به آل مصطفی ظلم و جفا سازد روا

تا ببندد راه را بر حق شناسان بصیر

تا زند

آتش به باب معبر روح الامین

تا شود خون از جفایش قلب زهرای خبیر

تا که بعد از اندکی از جور و بیداد یزید –

اهل بیت او شود در دست اهریمن اسیر

تا هدایی را زبان گویاست خواهد از خدا

تا مصون مانند, از هر رنج , یاران امیر

((۴۸))

توتیای دیده

ذبیح اللّه صاحبکار – معاصر

ای توتیای دیده من خاک پای تو

وی کنج خلوت دل عالم سرای تو

هر مو به تن زبان شده تا از تو دم زند

چون نی پر است هر رگ جان از نوای تو

گاهی برآی از دل و در دیده جلوه کن

ای صدهزار دیده و دل مبتلای تو

داغ محبت تو چراغ دل من است

این لاله زار یافت صفا از صفای تو

دانم چسان ز درد کشم انتقام , اگر

دستم رسد به تربت دارالشفای تو

سوزد در انجمن , دل پروانه , جان شمع

بر حال من که سوخته ام درهوای تو

این نیم جان که مانده ز تاراج غم به جا

یکبار رو نما که بود رونمای تو

هر کس ز جام عشق تو نوشید جرعه ای

بیگانه شد ز خویش چو شد آشنای تو

از دل کجا روی که جز این کلبه حقیر

در عالم وجود بود تنگ جای تو

ای رهنمای قافله عشق , همتی

کز پا فتاده خسته دلی در قفای تو

آنان که از برای تو مردند, زنده اند

مرده ست آن کسی که نمیرد برای تو

بی جلوه تو دیده ما را فروغ نیست

بی حاصل است طاعت ما بی ولای تو

در کار خلق , هر گره مشکلی که هست

گردد گشوده در کف مشکل گشای تو

من عاجزم ز وصف و ثنای تو یاعلی

زیرا که حق نموده به قرآن ثنای تو

روز غدیر خم به جهان گشت آشکار

جاه تو و

جلال تو و کبریای تو

دست سهی ز دامن مهرت جدا مباد

ای توتیای دیده ما خاک پای تو

((۴۹))

بیعت با خورشید

محمد جواد غفور زاده شفق - معاصر

چه روی داده که مهتاب دلپذیر شده است

ستاره دستخوش طلعت منیر شده است

مگر سپیده دم بیعت است با خورشید

که مهر گوشه نشین ماه گوشه گیر شده است

خبر رسید که با حکم کاروانسالار

قرار قافله در ساحل غدیر شده است

صفای باغ ولایت که سبز باد مدام

ز دلنوازی این برکه در کویر شده است

امین وحی هم احرام بست از این میقات

که بار عاطفه گلفرش این مسیر شده است

فرشته گفت که یا ایهاالرسول بخوان

بخوان حدیث ولا را که دیر دیر شده است

به حکم روشن ما انزل الیک اینک

رسول از پی ابلاغ , ناگزیر شده است

فضا ز عطر نفسهای پاک پیغمبر

پر از شمیم بهشتی است دلپذیر شده است

ز شوق آمدنش دشت پرنیان پوشید

ز یمن مقدم او موج شن , حریر شده است

صدا صدای رسول خداست در صحرا

سکوت سایه سنگین آبگیر شده است

به هر که رهبر ومولی منم , علی مولاست

و این علیست که بر مؤمنان امیر شده است

خوشا سعادت آزاده ای علی پیوند

که در حصار تولای او اسیر شده است

پس از حبیب خدامحور هدایت اوست

که مهر او سبب صافی ضمیر شده است

شهید شیوه آزادگی و شاهد وحی

ز فیض اوست که علامه شهیر شده است

امین مرز تشیع امینی نستوه

حماسه ساز بلندای الغدیر شده است

کسی که در ره احیای این سترگ پیام

زده است سینه به دریا به کام شیر شده است

کسی که رنج سفر دید و در سراسر عمر

ز خود گذشته در این خطه خطیر شده است

طلایه دار ظفرمندی از قبیله علم

که در حریم ولایت خطرپذیر شده است

به

مرزبانی رسم تشیع علوی

مجاهدی که کمر بسته و دلیر شده است

علی است آن شب قدری که ناشناخته ماند

که پیش مرتبتش آسمان حقیر شده است

به یاد غربت او در بهار خاطره ها —

بنفشه با دل خونین بهانه گیر شده است

((۵۰))

غدیریه

قاسم سرویها – معاصر

سریر ولایت

علی بر سریر ولا می نشیند

به جای نبی , مرتضی می نشیند

به امر خدا بر سریر ولایت

مه آسمان ولا, می نشیند

علی جانشین است چون مصطفی را

که بر مسند مصطفی می نشیند

چو بد مدعای علی حق پرستی

علی هم بر این مدعا می نشیند

علی ز امر حق پیشوا گشته امروز

که بر مسند پیشوا می نشیند

چو اقضاکم از مصطفی آمد او

از آن بر سریر قضا می نشیند

بود مؤمنان را امیر معظم

که بر معنی انما می نشیند

علی چون بود حاکم کشور دل

نه بر تخت , بر قلبها می نشیند

به جای نبی گر نشیند به جز او

به یزدان قسم بر خطا می نشیند

بوداهل بیت نبی کشتی نوح

به کشتی کنون ناخدا می نشیند

علی گر نشیند به جای پیمبر

بود جای او و بجا می نشیند

علی گر نشیند بر اورنگ اسلام

به مهر و وفا و صفا می نشیند

اگر او شود قائد خلق گیتی

دگر ریب و روی و ریا می نشیند

علی گر شود حکمران مر بشر را

دگر ظلم و جور و جفا می نشیند

علی گر نشیند به کاخ عدالت

پی محو هر ناروا می نشیند

علی گر نشیند به تخت خلافت

پی یاری بینوا می نشیند

بود سرویا شیعه شادان که امروز

علی , بر سریر ولا می نشیند

((۵۱))

نقش رهبری

سید محمد خسرونژاد خسرو - معاصر

چون مرتضی به جای نبی انتخاب شد

بر روی شیعیان جهان فتح باب شد

نص صریح آیه یا ایهاالنبی

امروز از خدا به محمد خطاب شد

راز خفی که بین نبی بود با خدا

با امر حق عیان به همه شیخ و شاب شد

فرمان حق رسید که در حجه الوداع

احمد برای نصب علی در شتاب شد

در آفتاب وادی سوزان الغدیر

ظاهر به روی دست نبی آفتاب شد

شایسته

مقام نبی غیر او نبود

زان رو علی به امر خدا انتخاب شد

تا زد نبی به نام علی نقش رهبری

نقش مخالفان همه نقش بر آب شد

بر جن و انس رهبر و مولا و پیشوا

بعد از نبی به امر خدا بوتراب شد

آنها که بود در دلشان کینه علی

دلهایشان ز آتش حسرت کباب شد

آن کاخهای مرتفع آرزویشان

یکباره سرنگون شد و یکجا خراب شد

هر بنده ای که دامن مهر علی گرفت

فارغ ز هول و وحشت روز حساب شد

دست طلب به دامن او زن که در جهان

هر کس گرفت دامن او کامیاب شد

هر کس که گشت داخل حصن ولایتش

ایمن به روز حشر ز بیم عذاب شد

نوروز شیعیان جهان عید مرتضی است

روزی که شادمان دل ختمی مب شد

ما را ظهور مهدی او آرزو بود

کز انتظار او دل هر شیعه آب شد

خسرو چه جای خنده بود کز غم زمان

بیرون بسی ز دیده ما خون ناب شد

((۵۲))

غدیریه

عبدالحسین فرزین – معاصر

امشب از میمنت افلاک منور بینم

عالم آراسته و در زر و زیور بینم

آسمان نورفشان ز انجم و اختر بینم

خاک را در کف انوار مسخر بینم

ماه رخشنده چنان خسرو خاور بینم

از پرن پرتو ناهید فزونتر بینم

آنچه بینم همه در جلوه دیگر بینم

شعف و شور به هر چهره و رخ در بینم

از زمین هلهله بر گنبد اخضر بینم

گوش چرخ فلک از هلهله ها کر بینم

شب فرخ اثر عید غدیر است امشب

خاک پر نورتر از ماه منیر است امشب

بوستان دردی و بهمن فرح افزاست هنوز

کوه و صحرا و در و دشت مصفاست هنوز

نفس باد صبا غالیه آساست هنوز

روی دلدار بهین منظر و مرئی ست هنوز

همچنان ارزش گل عالی و والاست هنوز

خار خوار است و خسک در

رده بیجاست هنوز

ابر آذار گهر ریز و گهر زاست هنوز

بی بها از کرمش لؤلؤ لالاست هنوز

بلبل دلشده را غلغل و غوغاست هنوز

جغد را کوخ عدم مسکن و ماواست هنوز

تیغ حق آخته بر پیکر اعداست هنوز

دعی زار و سرافکنده و رسواست هنوز

شب فرخ اثر عید غدیر است امشب

خاک پر نورتر از ماه منیر است امشب

حج بجا آمد و مقصود امم حاصل شد

بهره ور امت آگاه دل و مقبل شد

هر یک از قافله ها در جهتی راحل شد

کاروان نبوی نیز سوی منزل شد

در نور دید بیابان و به خم واصل شد

متوقف شد و آسوده و فارغ دل شد

لطف حق بار دگر قافله را شامل شد

ناگهان ابر کرم بارور و باذل شد

مستفیض از کرم معنوی اش عاقل شد

بر محمد ز خدا وحی چنین نازل شد

که پس از تو ولی اللّه و وصی عامل شد

بلغ امری که رسالت به علی کامل شد

شب فرخ اثر عید غدیر است امشب

خاک پر نورتر از ماه منیر است امشب

جبرئیل امر خدا تا به نبی اعلان کرد

بر قبایل شه لولاک عمل آسان کرد

قرشی و حبشی جمع بدان میدان کرد

منبری را ز جهاز شتران بنیان کرد

خطبه ای خواند سپس امر خدا تبیان کرد

جانشینی علی را به عموم عنوان کرد

شمس رخشنده بتابید و جهان رخشان کرد

نتوان پرتو خورشید به گل پنهان کرد

خنک آن شخص که فرمانبری از فرمان کرد

رستگار است هر آنکو به علی پیمان کرد

شب فرخ اثر عید غدیر است امشب

خاک پر نورتر از ماه منیر است امشب

نور حق , مظهر ایمان , سرو سردار علی است

وصی بر حق و مولای سزاوار علی است

بوالحسن شیر خدا, سرور احرار علی است

یاور و ابن عم مرسل دادار

علی است

لافتایی که بود قامع کفار علی است

دافع شر و ریا کاری اشرار علی است

خفته بر جای نبی قائد بیدار علی است

آن که شد بر کتف خواجه اخیار علی است

حرم آن کو که بپرداخت ز اغیار علی است

قبله حاجت شاهان , شه ابرار علی است

کعبه و مقصد عشاق وفادار علی است

وه که فرزین سبب حرمت ابرار علی است

شب فرخ اثر عید غدیر است امشب

خاک پر نورتر از ماه منیر است امشب

((۵۳))

گل همیشه بهارم غدیر آمده است

(سید مصطفی موسوی گرمارودی ت : ۱۳۳۴ ه .ش)

گل همیشه بهارم , ببین خزان باقی است

خراش صاعقه بر چهر آسمان باقی است

حدیث سیلی طوفان به چهره گل سرخ

هنوز بر دهن یاس و ارغوان باقی است

ز ابر فتنه تگرگی که ریخت بر سر ما

هزار غنچه پرپر به بوستان باقی است

نشان مرگ و بلا بود در کویر سکوت

غریو رعد که در گوش هر کران باقی است

شکست کشتی امن از شقاوت طوفان

به روی آب فقط دست بادبان باقی است

هزار سال گذشت وز تازیانه برق

شیار زخم بر اندام ناروان باقی است

پرندگان بهاری ز باغ کوچیدند

به روی شاخه نشانی ز آشیان باقی است

امید رویش گل را خزان ربود ز باغ

امید رجعت سرسبز باغبان باقی است

گل همیشه بهارم غدیر آمده است

شراب کهنه ما در خم جهان باقی است

خدای گفت که : اکملت دینکم آنک

نوای گرم نبی در رگ زمان باقی است

قسم به خون گل سرخ در بهار و خزان

ولایت علی و آل , جاودان باقی است

گل همیشه بهارم بیا که آیه عشق

به نام پاک تو در ذهن مردمان باقی است

((۵۴))

عید غدیر است و روز شادی عالم

امیر برزگر خراسانی – معاصر

عید و گه عشرت است و باده کشیدن

روز وصال و گل مراد تو چیدن

دوره هجران گذشت و روز وصال است

باده بده , باده ای , که پاک و حلال است

پای بکوب از نشاط و دست بیفشان

در ره دلبر هر آنچه هست بیفشان

گاه نشاط است و روز عید غدیر است

فخر بشر مصطفی به خلق بشیر است

می دهد این مژده را به توده آدم

کز طرف حق , علی ولی است به عالم

بعد نبوت ولایت است و امامت

تا که جهان باقی است , تا به قیامت

خالق بر مرتضی

نموده عنایت

دوخته بر قامتش قبای ولایت

داده به دستش لوای رهبری دین

کرده جهان را به عدل و داد وی آذین

کیست علی آن که هر چه هست همه اوست

آن که بزرگ است نزد دشمن چون دوست

آن که مقامش فزون ز حد بیان است

آن که ولایش سعادت دو جهان است

مظهر جمله صفات خالق اکبر

قافله سالار خلق حیدر صفدر

آن که به کنه وجود و ذات و صفاتش

کس نرسیده ست در حیات و مماتش

آن که بود افتخار عالم و آدم

آن که دمش جان دهد به عیسی مریم

آن که تبر در کف خلیل خدا شد

بر سر نمرودیان چو تیر بلا شد

منجی نوح نبی , به بحر و بر آمد

خضر نبی را, دلیل و راهبر آمد

گاه عصا شد به دست موسی عمران

گاه بر انگشتری , نگین سلیمان

گاه شده یوسف و به چاه فتاده

گاه قدم بر سریر ماه نهاده

اوست که از انما لوا به کف اوست

اوست که از هل اتی عطا به کف اوست

معنی ایمان و مظهر شرف و داد

سبزترین سرو باغ عالم ایجاد

آینه در آینه جلال جمالش

عالم هستی حکایتی ز کمالش

مهر و مه از او گرفته روشنی و نور

نیست ز چشمی نهان اگر نبود کور

دست من و دامن ولای یدالّله

آن که ز درد دل چو من بود آگاه

مرحمتی یا علی به خسته دلان کن

دوزخ ما را ز لطف باغ جنان کن

رحمتی ای آن که جز تو دادرسی نیست

هر چه که باشد تویی و جز تو کسی نیست

راحت جانهای زار خسته تویی تو

مرهم زخم دل شکسته توئی تو

هر چه قلندر بود تو برگ و نباتی

هر که سکندر شود تو آب حیاتی

در دل نومید من تو نور امیدی

شام سیاه مرا تو صبح سپیدی

ما به

تو امید بسته ایم و حقیریم

بنده و درمانده و به نام امیریم

((۵۵))

کعبه دلها

غلامرضا غلامپور - معاصر

در غدیر خم , طلوع نور بود

خم , تجلی گاه , کوه طور بود

کاروانی شد, مقیم آن زمین

کاروان سالار, ختم المرسلین

غرق شادی , جمله افلاکیان

خرم و سرمست خیل خاکیان

جبرئیل آورد, پیغام از خدا

بر حبیب او, رسول مصطفی (ص)

گفت آوردم , به فرمان کریم

بهر تو اینک پیامی بس عظیم

امتت را آگه از این راز کن

عقده از کار دو عالم باز کن

داد فرمان خاتم پیغمبران

تا به پا شد, منبری در آن مکان

بر فراز منبر آن , والا مقام

کرد حجت بر مسلمانان تمام

گفت پیغمبر(ص) که بعد از من علی

رهبر خلق و امام است و ولی

پس بخوانید ای قدح نوشان خم

آیه الیوم اکملت لکم

خانه زاد خانه امن خدا

شد وصی و جانشین مصطفی

خانه زاد کعبه نوری منجلی است

کعبه دلهای مشتاقان علی است

خانه زاد کعبه بر دوشش به شب

می برد شام یتیمان عرب

تا مبادا کودکی بی نان و آب

سر نهد بر بستر و بالین خواب

((۵۶))

برکه سرشار هدایت

طاهره موسوی گرمارودی - معاصر

عید غدیر است و جهان در سرور

کون و مکان غرق نشاط است و نور

بانگ طربخوانی کروبیان

سوی زمین می رسد از آسمان

شیعه کند فخر بر اهل زمین

زان گه بود در صف اهل یقین

اهل یقینی که مرامش ولاست

در نظرش آل علی مقتداست

ای شرف اهل ولایت , غدیر!

برکه سرشار هدایت , غدیر!

آب حیاتی که سکندر نیافت

آن تویی و سوی تو باید شتافت

زمزم و کوثر ز تو کی بهترند؟

آبروی خویش ز تو می خرند

خلقت گیتی چو خدا می نمود

منبع آن از رشحات تو بود

این که کند زنده همه چیز آب

زاب غدیر است نه از هر سراب

از ازل این برکه به جا بوده است

آینه لطف خدا بوده است

بر لب این برکه باغ

بهشت

دست ملایک گل آدم سرشت

برکه نه , بل قلزم آب حیات

بر لب آن کشتی اهل نجات

بر لب این برکه وضو کرد عشق

آبروی خویش از او کرد عشق

قطره ای از آن که ز دستش گریخت

خون شهیدان شد و بر خاک ریخت

حرمت این برکه ندانست کس

جز نبی و نایب ایشان و بس

آوخ اگر معرفتی خلق داشت

کی به خود این برکه فرو می گذاشت ؟

((۵۷))

خوشترین ایام

قاسم استادی ثابت - معاصر

از غدیر خم ندای روح پرور بشنوید

نغمه من کنت مولی از پیمبر بشنوید

گر چه در روز الست این نغمه را بشنیده اند

گوش جان باید گشودن تا مکرربشنوید

روی گلفرش زمین این آسمانی نغمه را

از لب لعل نبی از قول داور بشنوید

از جهاز اشتران چون منبری آراستند

حکم یزدان را به خلق از عرش منبر بشنوید

رو سوی امت نمود آن مصطفای کردگار

کای جماعت جمله از مولی و چاکربشنوید

در غدیر خم شدم ماءمور از سوی خدا

تا به حق , حق را رسانم بار دیگر بشنوید

می کنم امروز حجت بر خداجویان تمام

نشنوید امروز اگر, فردای محشر بشنوید

من به هر نفسی که اولایم علی اولی بود

رستگارید, از دل و جان گفته ام گربشنوید

همرهان کردند بیعت با علی در آن کویر

ذکر بخ بخ ای مولی , مکرر بشنوید

شام عید است و جلال این خجسته عید را

از زبان اطهر فتاح خیبر بشنوید

شد سؤال از او چه روزی خوشترین روز توبود

پاسخش را با شعف ای اهل محضربشنوید

گفت روی دست پیغمبر به صحرای غدیر

بهترین روزم بد, ار دارید باور بشنوید

باز پرسیدند از او از سختی ایام عمر

میزند گفتار او بر قلب نشتر بشنوید

گفت آن روزی که سیلی بر رخ زهرا زدند

رنج و اندوه من از دیوار و از در

بشنوید

موسم عید است ثابت وقت آن آمد که باز

از غدیر خم ندای روح پروربشنوید

((۵۸))

خم غدیر

(حبیب اللّه چایچیان (حسان) ت : ۱۳۰۲ ه .

ش)

خم غدیر و ساقی صهبای احمد است

بزم سرور و عید احبای احمد است

شور عظیم تاجگذاری مرتضی است

روز ظهور آیت کبرای احمد است

فرمان رسیده از طرف ذات کبریا

بعد از نبی , علی است که بر جای احمد است

یعنی یکی است امر نبی و وصی او

احکام مرتضی همه فتوای احمد است

در پرده گفت آنچه خدا گفت از علی

امروز روز جلوه معنای احمد است

دهها هزار زایر حق کرده ازدحام

مرآت حق نما قد و بالای احمد است

صحراست پر خروش و گدازنده آفتاب

یا رب مگر قیامت دنیای احمد است

طاها به روی منبر و حیدر کنار اوست

امروز یک نمونه ز فردای احمد است

معراج مرتضی است که همدوش مصطفی است

دست علی به دست توانای احمداست

حال عبادت است حسان در نشاط ما

فرمان این سرور به امضای احمداست

((۵۹))

خم سرای ولایت

نصراللّه مردانی - معاصر

قسم به جان تو ای عشق , ای تمامی هست

که هست هستی ما از خم غدیر تومست

در آن خجسته غدیر تو دید دشمن و دوست

که آفتاب بود آفتاب بر سر دست

نشان ز گوهر آدم نداشت هر که نبود

به خم سرای ولایت خراب و باده پرست

به باغ خانه تو کوثری بهشتی بود

که بر ولای تو دلبسته بود صبح الست

در آن میانه که مستی کمال هستی بود

به دور سرمدیت هر که مست شد پیوست

بساط دوزخیان زمین ز خشم تو سوخت

چو در سپاه ستم برق ذوالفقار توجست

هنوز اشک تو بر گونه زمان جاری است

ز بس که آه یتیمان , دل کریم تو خست

ز حجم غربت تو می گریست در خود چاه

از آن به چشمه چشمش همیشه آبی هست

هنوز کوفه کند مویه در غریبی تو

زمانه از

غم تنهایی ات به گریه نشست

دمی که خون تو محراب مهر رنگین کرد

دل تمامی آیینه ها ز غصه شکست

((۶۰))

واژه نامه

آب حیات : آب زندگانی که به آن آب حیوان نیز می گویند و خوردن آن موجب عمر ابدی می شود. چنان که حضرت خضر از آن آب نوشید و عمر ابدی یافت . در اصطلاح عرفاتجلی حق است بر دل سالك .

آذار: یکی از ماههای رومی

آفتاب عز و ناز: استعاره است برای رسول اکرم (ص)

امتثال : اطاعت کردن و به جا آوردن فرمان

اذفر: تیزبو, تندبو, خالص

انین : ناله و زاری از درد

اصحاب الیمین : اصحاب سعادت و نجات (سوره ۵۶ / ۲۷, ۲۸, ۹۰, ۹۱)

اندرپسین : سرانجام , آخرت

ایاب خلق : اشاره است به (ایاب الخلق الیکم): بازگشت مردم به جانب شما (اهل البیت) است .

(بخشی از زیارت جامعه : مفاتیح الجنان)

الست : آیا من نیستم ؟ (سوره اعراف / ۱۷۲ (رك : عهدالست)

احری : شایسته تر, سزاوارتر

اجری : وظیفه - جیره

ام الکتاب : آیات محکمات قرآن (کنایه از علی (ع))

آصف بن برخیا: وزیر حضرت سلیمان (ع)

بعیر: شتر

بحر مسجور: دریای پر و مالامال

بدر چرخ لی مع اللّه : کنایه از رسول اکرم (ص) [ر.

ك : حدیث نبوی : لی مع اللّه وقت لا یسعنی فیه ملك مقرب او نبی مرسل]

بسام : خنده رو

بعد اللتیا و اللتی : پس از چنان و چنین , بعد از تلاش و مجادله بسیار

بیضاء: روشن , سپید

بابی انت و امی : پدر و مادرم فدای تو باد

بنت العنب : دختر رز, شراب

بخشگر نارو جنت : قسیم بهشت و دوزخ (کنایه از

علی (ع))

بهل : (فعل امر از هلیدن) فروگذار, رها کن

بخ لک : اشاره است به سخن ابابکر و عمر در غدیر خم پس از نصب حضرت علی (ع) به خلافت وصایت و ولایت : (بخ بخ لک یابن ابی طالب اصبحت و امسیت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه)

پرن : ستاره های پروین , ثریا

تهلیل : لا اله الا اللّه گفتن , ذکر توحید حق تعالی

توسن : اسب سرکش و رام ناشده

تسنیم : نهری است در بهشت که در بالای غرفه ها جاری است .

(سوره ۸۳ / ۲۷, ۲۸)

تنین : اژدها

تکسین و تگین : نام پادشاهان ترک و چگل

تضلیل : گمراهی , گمراه کردن

ثمین : گرانبها

جبت : بت

جندل : سنگ

چار مادر: عناصر اربعه (آب , خاک , باد و آتش)

حج وداع : (حجه الوداع) آخرین سفر حج حضرت رسول (ص) که پیامبر(ص) در غدیر خم علی (ع) را به وصایت و ولایت و جانشینی خود تعیین فرمود.

حسام : شمشیر برنده

حبذا: آفرین , مرحبا (از ادات مدح)

حی لا یزال : زنده بی زوال , خداوند متعال

حبل : ریسمان

خسرو گردون سریر: اشاره به رسول اکرم (ص) و معراج آن حضرت

خاذل : واگذارنده - خوارکننده

خیر المساء: بهترین شامگاه

خان انگبین : کندوی عسل

خناس : وسوسه دیو سرکش و واپس رونده (سوره ناس / آیه ۴)

خزف : سفال

ده عقول : عقول عشره , ده فرشتگان

دست احد: دست خدا, یداللّه کنایه از علی (ع) (اشاره است به سوره فتح آیه ۱۰)

ذنب لا یغفر: گناه نابخشودنی

رطب اللسان : شیرین گفتار

ربقه : حلقه رسن

روح القدس : جبرئیل

زیب : زیور, زیبنده

, سزاوار

سها: ستاره ای است ریز در بنات النعش

سود: (ماضی فعل سودن) سایید

سلیل : فرزند

سکر: مستی

سیدالوری : سرور و آقای مردم

سر حی لایزال : راز خدای زنده پاینده اشاره به وجود مقدس علی (ع) است

سویدا: مرکز دل , میان قلب

سر اللّه : کنایه از علی (ع) است

سحبان وائل : از معروفترین فصحای عرب

سید بطحا: پیامبر اکرم (ص)

ساغر: پیاله شراب , منظور شاعر ساغر ولایت و امامت است

ساقی حق : (ساقی کوثر) کنایه از علی (ع) که ساقی کوثر است

سعیر: دوزخ , آتش دوزخ

شبر و شبیر: امام حسن (ع) و امام حسین (ع)

شه عرش آستان : کنایه از وجود مقدس پیامبر(ص) با اشاره به معراج آن حضرت است

شه لولاک : کنایه از پیامبر اکرم (ص) با اشاره به حدیث قدسی (لولاک لما خلقت الافلاک)

شیخ و شاب : پیر و جوان

صرصر: باد تند

صیت : آوازه , شهرت

صلای عام : ندایی که برای دعوت و فراخواندن همگان است

صادر اول : منظور رسول اکرم (ص) است با توجه به این که آن حضرت فرمود: اول ما خلق اللّه نوری

صخره صما: سنگ سخت

صهر: داماد

صدا: انعکاس صوت , پژواک

صادق : از اسمای الهی است

صاحب حوض : علی (ع)

صهبا: شراب انگوری سرخگون

صفیر: بانگ , بانگ مرغان , سوت

ضریر: کورو نابینا

ضیغم : شیر درنده , شیر نر

ضرغام : شیر درنده , شیر نر

طغات : (جمع طاغی) سرکشان و طاغیان

طیر مشوی : مرغ بریان شده

((۶۱))

طه : نام یکی از سوره های قرآن و لقبی است برای حضرت محمد(ص)

طائف : طواف کننده

طره : زلف و موی جلو پیشانی

عینین اعمی : دو

چشم کور

عدل : بار یک طرف که بر پشت ستور برند (غیاث), برابر, همسر

عرش : تخت

عقده لا ینحل : گره ناگشوده , غمی که بر دل می نشیند

عصات : (جمع عاصی) عصیان کنندگان , سرکشان از امر خدا...

عین الیقین : یکی از مراحل یقین است که اول آن (علم الیقین) و آخر آن (حق الیقین) است

عیوق : ستاره ای سرخ رنگ و روشن در کنار راست کهکشان که نگهبان ثریاست (غیاث)

عظام رمیم : استخوانهای پوسیده

عزازیل : شیطان

عصیر: شیره انگور

عین یاسین : کنایه از علی (ع)

عقار: شراب

غره : سپیدی پیشانی

غسلین : خون و چرک و زردآبی که از بدن دوزخیان سرازیر می شود

غوث انام : فریادرس مردمان

غمام : ابر

فاختار: فاخته

فزع : ترس

فیصل یافتن : تمام شدن , به پایان رسیدن

قمع : شکستن و زدن و خوار کردن

قاضی اکبر: علی (ع) است که پیامبر اکرم (ص) در حق وی فرمود: اقضاکم علی

قراب : غلاف

قطب امکان (قطب عالم امکان): کنایه از پیامبر(ص) و ائمه اطهار(ع)

قتب : پالان شتر, جهاز شتر

قامع فجار: از بین برنده نابکاران و اهل فسق و فجور

کلال : خستگی , درماندگی

کم : آستین

لیله المبیت : شبی است که علی (ع) بر جای رسول اللّه (ص) خوابید و حضرت محمد(ص) به غار ثور پناه برد و سپس به مدینه هجرت فرمود.

لمعان : درخشندگی

لاهوت : عالم امر, عالم غیب

للّه در قائل : خدا بر نیکی گوینده بیفزایاد

لالی : (جمع لؤلؤ) مرواریدها

محیط: دریا

مالک رقاب : فرمانروا, صاحب اختیار

مطلع النهار: خاستگاه خورشید, پدیداری روز, مشرق

ماء وطین : آب و خاک , کنایه از وجود خاکی انسان

است

مهر یثرب : خورشید مدینه , منظور رسول اکرم (ص) است

ماه بطحا: منظور حضرت رسول (ص) است

مکین : جای گزیننده , جای گیرنده

مصباح : چراغ

مشکات : چراغدان

مدام : همیشه , به معنی شراب هم آمده است

مثال : فرمان

مشؤوم : نحس و نامبارک

مشؤوم خصم : اشاره است به حارث بن نعمان که انکار ولایت علی (ع) کرد و سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد (ر.

ك : آیه شریفه ساءل سائل بعذاب واقع)

مخذول : خوار شده , واگذاشته شده

مویه : زاری

مغیث : فریادرس

مزمر: ساز و عود که می نوازند (غیاث)

معتکف : جای اعتکاف و گوشه گزینی

مطیر: باران زا

مهیمن : ایمن کننده از خوف , گواه , از اسمهای الهی

ملتقط: برچیده شده , جای برچیدن میوه

مقتطف : چیده شده , جای چیدن

مطوی : درهم پیچیده شده (غیاث)

ملجی : پناهگاه

مجلا: محل جلوه و جلوه گری

مدینه الاصنام : شهر بتها

مجمل : کوتاه و مختصر

متابع : پیرو

نقیر: چاهک خرد بر پشت هسته خرما, کنایه از چیزی اندک

نخله طور: درختی در وادی ایمن در حوالی کوه طور که از آن انوار حق تعالی بر

حضرت موسی (ع) تجلی کرد (غیاث)

نسناس : نوعی از حیوان که بر یک پای خود می جهد, به صورت نصف آدمی است دارای یک گوش ,

یک چشم و یک دست و یک پای دارد (غیاث)

نواصب (جمع ناصب , ناصبی): نام گروهی از مسلمانان اند که با علی (ع) دشمنی می ورزند

نفس طه : جان پیامبر اکرم (ص) کنایه از علی (ع) است

نبی یا نوی : قرآن مجید

نعم الغدات : نیکوترین و روشنترین بامداد

ناسوت : عالم

طبیعت و اجسام

نقشبند ماء وطین : کنایه از خداوند متعال

نوروز اضحی : نوروز درخشنده و درخشان

وحل : گل

هل لست (الست): اشاره است به سخن حضرت رسول (ص) خطاب به مردم در غدیر خم :الست

اولی بالمؤمنین من انفسهم ؟ قالوا: بلی

همال : انباز و همتا

هشت بستان : کنایه از بهشت است

یرلیغ : حکم و فرمان

یاسین : نام یکی از سوره های قرآن , لقبی است برای حضرت رسول (ص)

آیات

انما یرید اللّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا (احزاب / ۳۳)

انما ولیکم اللّه و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه و هم راکعون .

(مائده /

۵۵) این در شان علی (ع) نازل شده است که در حین نماز انگشتری خود را به سائل داد.

ذالک الیوم هدی للمتقین : شاعر به آیه اول سوره بقره : ذالک الکتاب لاریب فیه هدی

للمتقین .

نظر داشته است .

الرحمن علی العرش استوی : خداوند بخشایشگری که بر عرش عالم وجود با علم و قدرت بی پایانش - محیط و مسلط است .

(سوره طه / ۵)

قل تعالوا ندع بخشی از آیه ۶۱ سوره ۳ است که در باره مباهله با علمای نجران در سال ۱۰هجری

مطابق ۲۴ ذیحجه اتفاق افتاد که ترسایان پرداخت جزیت را قبول کردند.

تمام آیه چنین است : فمن

حاجک فیه من بعد ما جائک من العلم فقل : تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم ونسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ... و آت ذالقربی حقه (سوره ۱۷ / ۲۶)

و اما ان کان من اصحاب الیمین فسلام لک من اصحاب الیمین (واقعه / ۹۰-۹۱)

و یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا (نبا / ۴۰)

و

هو الذی مرج البحرین هذا عذب فرات و هذا ملح اجاج و جعل بینهما برزخا و حجرامحجورا

(فرقان / ۵۳)

یدالّله فوق ایدیهم (فتح / ۱۰)

یعصمک اللّه من الناس (اشاره است به بخشی از آیه ۶۷ سوره مائده)

تمام آیه چنین است : یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته واللّه یعصمک من الناس ان اللّه لا یهدی القوم الکافرین

یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا ولا هم ینصرون (دخان / ۴۱)

احادیث و برخی عبارات عربی

انا قسیم اللّه بین الجنه والنار (علی (ع) - بحارالانوار ج ۲۵ ص ۳۵۲)

اول من یدخل الجنه محبک و اول من یدخل النار مبغضک (حدیث نبوی (ص))

انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی (حدیث نبوی)

آتنی کاسا رویا سائغا للشاربین : جام سیراب کننده ای که برای نوشندگان گواراست برایم بیاور.

بغض علی سیئه لاتنفع معها حسنه (کنزالعمال ج ۶ ص ۱۵۸)

خمرت طینه آدم بیدی اربعین صباحا (حدیث قدسی)

سلونی قبل ان تفقدونی از سخنان علی (ع)

علی مع الحق و الحق مع علی یدور معه حیثما دار (حدیث نبوی)

قال رسول اللّه (ص) لعلی (ع): انت امامی یوم القیامه فیدفع الی لواء الحمد فادفعه الیک و انت تذود

الناس عن حوضی (حدیث نبوی (ص))

قال داوود(ع): یا رب لماذا خلقت الخلق ؟ قال : کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق

لکی اعرف (حدیث نبوی)

لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا (از سخنان مولی علی (ع))

لا سیف الا ذوالفقار و لافتی الا علی (بیان جبرئیل امین در وصف علی (ع))

من اراد ان یتخلص من هول القیامه

فلیتول ولیی ولیتبع وصیی و خلیفتی من بعدی ,

علی بن ابیطالب , فانه صاحب حوضی یذود عنه اعدائه لیسقی اولیاءه (حدیث نبوی)

ولایه علی بن ابیطالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی (حدیث نبوی (ص))

یا علی ! انت اول من یدخل الجنه و بیدک لوائی و هو لواء الحمد.

قیل یا رسول اللّه من صاحب لواک فی الاخره ؟ قال : صاحب لوای فی الدنیا علی بن ابیطالب (حدیث

نبوی (ص))

اما تنظروا الغصن لقد شاخ : آیا نمی نگری که شاخه درخت پیر شده است ؟

صانک اللّه : خدا تو را نگهداری کناد!

پی نوشتها

۱- علامه امینی (ره) حدیث غدیر را در کتاب گرانسنگ خود, الغدیر, از یکصد و ده نفر از صحابه با اسناد و مدارک واز کتب بسیاری از دانشمندان اسلامی , اهل سنت , نقل کرده است .

۲- ابوالفتوح رازی برای کلمه ((مولی)) یازده معنی نقل کرده است که تنها مناسب مقام غدیر ((سیدمطاع)) ((امام)) و((وصی)) است (تفسیر ابوالفتوح رازی , به تصحیح استادان : دکتر یاحقی و دکتر ناصح , جلد ۷ صفحه ۸۱ چاپ بنیادپژوهشها, مشهد ۱۳۷۶ه . ش)

۳- تفسیر ابوالفتوح رازی , چاپ بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس , مشهد, ج۷ , ص ۷۶.

۴- دکتر محمد مهدی رکنی , در صحنه غدیر, اداره امور فرهنگی آستان قدس رضوی , مشهد, ۱۳۶۰ ه.ش , صص ۶ و۷.

۵- کسایی مروزی , تاءلیف و تحقیق دکتر محمد امین ریاحی , انتشارات توس , ۱۳۶۷ ه . ش , تهران , صفحه ۹۳.

۶- سلطان سنجر بن ملکشاه در باب مذهب از حکیم سؤال کرد, سنائی جواب او

بدین قصیده فرستاد.

۷- دیوان سنائی غزنوی , به سعی و اهتمام مدرس رضوی , انتشارات سنائی , ۱۳۵۴ ه . ش ,تهران , ص ۴۶۷ (قصیده به اختصار نقل شد).

۸- دیوان شاه نعمت اللّه لی , به سعی دکتر جواد نوربخش , انتشارات خانقاه نعمت اللهی , ۱۳۶۱ ه . ش , تهران , ص ۷۶۲.

۹- تجدید مطلع .

۱۰- تجدید مطلع .

۱۱- دیوان لامع , به کوشش دکتر محمود رفیعی . دکتر ظاهر مصفا, ناشر: دکتر محمود رفیعی , تهران , ۱۳۶۵ ه . ش , ص ۵۱.

۱۲- دیوان فیاض لاهیجی , به کوشش دکتر امیر بانوی کریمی , انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۷۲ ه ش , تهران صص ۲۳/۲۴/۲۵/۲۶.

۱۳- دیوان ملا محمد محسن فیض کاشانی , با تصحیح مصطفی فیض کاشانی , ج ۱, از انتشارات اسوه وابسته به سازمان اوقاف , تهران ۱۳۷۱ ه ش , ص ۴۲۳.

۱۴- دیوان حزین لاهیجی , با تصحیح بیژن ترقی , کتابفروشی خیام , تهران . ۱۳۵۰ ه ش , ص ۱۳۰.

۱۵- دیوان شمس الشعرا سروش اصفهانی , به اهتمام محمد جعفر محجوب , انتشارات امیرکبیر, ج ۱ ص ۳۶۹,۱۳۳۹ه.ش , تهران .

۱۶- دیوان شمس الشعرا سروش اصفهانی , صص ۳۷۵, ۳۷۶.

۱۷- دیوان شمس الشعرا سروش اصفهانی , صص ۴۲۳۴۲۲.

۱۸- غدیر در شعر فارسی , سید مصطفی موسوی گرمارودی , دفتر نشر الهادی , قم , ۱۳۷۴ ه ش , ص ۸۵.

۱۹- دیوان کامل حکیم قاآنی شیرازی , با مقدمه و تصحیح ناصر هیری , انتشارات گلشائی , تهران , ۱۳۶۳ ه . ش ,ص ۳۸۲.

۲۰- منتخب النفیس , از آثار شیخ الرئیس , از انتشارات کتابفروشی محمودی

, تهران . ۱۳۱۲ ه . ق , صص ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶.

۲۱- چهارمین فرزند وصال شیرازی .

۲۲- غدیر در شعر فارسی , سید مصطفی موسوی گرمارودی , دفتر نشر الهادی , قم , ۱۳۷۴ ه . ش , صص ۱۳۳, ۱۳۴,۱۳۵.

۲۳- گنجینه الاسرار. اثر طبع عمان سامانی , مؤسسه مطبوعاتی مجاهدی , ۱۳۴۵ ه . ش , چاپخانه حکمت قم , ص ۷۹.

۲۴- دیوان میرزا محمد کاظم صبوری , به تصحیح و تحشیه محمد ملک زاده , کتابخانه ابن سینا, تهران , ۱۳۴۲ ه . ش ,صص ۶۰ ۶۱ ۷۸ ۷۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۶۱ ۱۶۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵۲۷۶ ۴۰۸ ۴۰۹.

۲۵- دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی , به سعی و اهتمام علی حبیب , کتابفروشی زوار, تهران , چ ۴, ۱۳۶۱ ه . ش ,صص ۳۲۴, ۳۲۵

۲۶- دیوان الادب , علامه حائری مازندرانی , انتشارات توحید, تهران , ۱۳۳۷ ه . ش , ص ۱۶۸

۲۷- منظور بارگاه ملکوتی حضرت رضا(ع) است .

۲۸- این قصیده را شادروان بهار در سال ۱۲۸۳ شمسی هجری که آغاز شاعری وی بوده است به حکم وظیفه ملک الشعرایی آستان قدس رضوی سروده است .

۲۹- دیوان اشعار شادروان محمد تقی بهار ملک الشعرا, ج ۱, چ۲ , ۱۳۴۴ ه .ش . از انتشارات امیر کبیر, تهران ,صص ۱۶, ۱۴۴

۳۰- بهارستان , آیه اللّه حاج شیخ محمد حسین آیتی , چ ۲, مشهد, انتشارات دانشگاه فردوسی , ص ۳۸۱.

۳۱- دیوان نجومی خراسانی , نقد و تدوین : حسین نجومیان , بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی ,

۱۳۷۳ه.ش , ص ۷۴

۳۲- دیوان نجومی خراسانی , ص ۷۹

۳۳- دیوان نجومی خراسانی , ص ۸۱, ۸۲

۳۴- برابر برخی روایات عید غدیر با تحویل حمل و نوروز مطابق بوده است .

۳۵- سروده هایی برای مولا علی (ع), کتاب سرا, تهران , خردادماه ۱۳۶۳ ه . ش .

۳۶- غدیر در شعر فارسی , صص ۱۱۳, ۱۱۴ و ۱۱۵

۳۷- دیوان حالت , کتابخانه ابن سینا, تهران , ۱۳۴۱ ه . ش , ص ۱۹۹

۳۸- غدیر در شعر فارسی , صص ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۰۸

۳۹- غدیر در شعر فارسی , صص ۱۵۰, ۱۵۱

۴۰- غدیر در شعر فارسی , صص ۱۶ ۱۷ ۱۸

۴۱- کلیات دیوان حکیم الهی قمشه ای , انتشارات علمیه اسلامیه , چاپ چهارم ۱۴۰۸ه.ق , تهران , ص ۳۲۰

۴۲- دیوان کامل دکتر رسا, کتابفروشی باستان , مشهد, ۱۳۴۸ ه.ش , صفحات ۴۰/۴۱/۴۴/۴۸

۴۳- کلیات دیوان طائی شمیرانی , ج ۲, ۱۳۶۶ ه . ش تهران , صص ۳۱ و ۴۱, ۳۲۵

۴۴- کلیات دیوان طائی شمیرانی , صص ۳۲۶, ۳۲۷

۴۵- محمود شاهرخی در غبار کاروان (مجموعه شعر), سازمان انتشارات کیهان , تهران , ۱۳۷۰ ه . ش , صفحه ۳۰۸

۴۶- تضمین شعر بلندآوازه شاعر فقید شهریار.

۴۷- محمد علی مردانی , فروغ ایمان (مجموعه اشعار), انتشارات امیر کبیر, تهران , ۱۳۶۷ ه . ش .

۴۸- ابوتراب هدایی , راه سعادت (برگزیده اشعار), بنیاد پژوشهای اسلامی , چ۱ , ۱۳۷۴ ه . ش , مشهد, ص ۳۱

۴۹- بیعت با خورشید, انجمن ادبی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی خراسان , ۱۳۷۶ مشهد, ص ۶۲

۵۰- بیعت با خورشید, ص ۶۸

۵۱- قاسم سرویها, سروستان , انتشارات قاسمی , مشهد,

۱۳۶۷ ه . ش , ص ۳۰۷

۵۲- بیعت با خورشید. ص ۳۷

۵۳- عبدالحسین فرزین , برگ سبز (مجموعه شعر), چاپخانه طوس , مشهد, ۱۳۵۸ ه . ش , ص ۱۲

۵۴- غدیر در شعر فارسی , صص ۱۷۸, ۱۷۹

۵۵- بیعت با خورشید, ص ۲۵

۵۶- بیعت با خورشید, ص ۷۴

۵۷ - بیعت با خورشید, ص ۹۸

۵۸- بیعت با خورشید, ص ۱۲۰

۵۹- غدیر در شعر فارسی , ص ۱۲۹

۶۰- روزنامه خراسان (ویژه غدیر) شماره ۱۳۸۱۶ (۴ اردیبهشت ۱۳۷۶).

۶۱- اشاره است به حدیثی که مورد اتفاق است که برای پیامبر(ص) روزی مرغ بریانی هدیه آورده شده بود وحضرت (ص) فرمودند من این غذا را با محبوبترین افراد در نزد خدا و من , میل دارم بخورم , درین موقع علی (ع)آمد و با آن که سه بار خادم حضرت از ورود علی (ع) بنا به عذری مانع گردید اما بار سوم حضرت علی (ع) واردشد و غذا را با پیامبر اکرم (ص) تناول کرد. (ر.ك : ترجمه مناقب ابن مغازلی چاپ تهران , ۱۳۹۸ ه , ص ۳۲۶).

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹